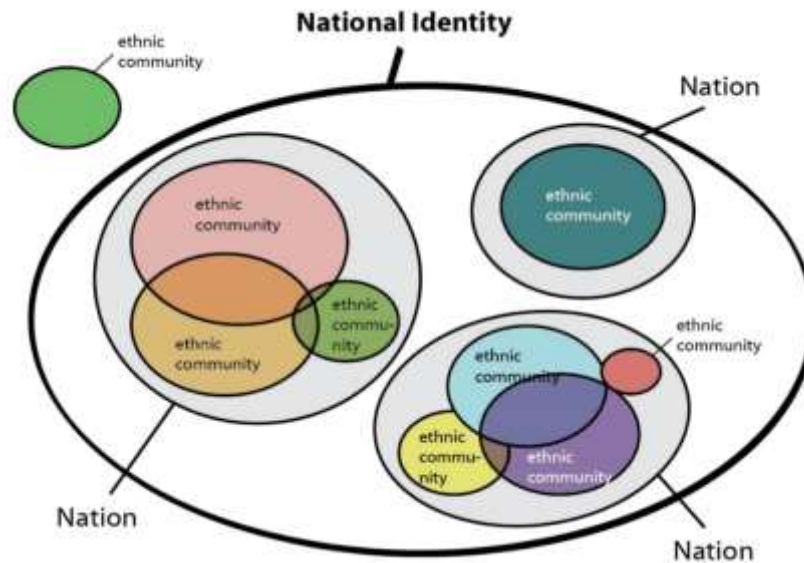




نقد از درون

طباطبایی به سوی لیبرالیسم یا ناسیونالیسم؟ بخش دوم (۲)

با نگاهی بر مقاله «دولت - ملت در ایران،
نگرشی سیاسی فلسفی» نوشته احمد بستانی

مؤلف: شهرام اتفاق

صدانت
www.3dant.ir

مؤسسه فرهنگی صدانت

طباطبایی به سوی لیبرالیسم یا ناسیونالیسم؟ بخش دوم (۲)

با نگاهی بر مقاله «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی» نوشته احمد بستانی

مؤلف: شهرام اتفاق - ۲۱ آذرماه ۱۴۰۰ / ناشر: مؤسسه فرهنگی صدانت

مقدمه

به تازگی نوشتاری را تحت عنوان [«جواد طباطبایی، به سوی لیبرالیسم یا ناسیونالیسم؟»](#) در وبسایت مؤسسه گرانمایه صدانت منتشر کردم که نقدی بر آرای دستگاه نظری استاد طباطبایی بود.^۱

اندکی پس از انتشار آن، جمعی از دوستانی که مشغول مطالعه آثار استاد طباطبایی هستند، ابراز تمایل کردند که تا نظر بنده را درباره مقاله دیگری تحت عنوان [«دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی»](#) نوشته فرهیخته گرانقدر احمد بستانی بدانند.

با مطالعه آن مقاله وزین دریافتم که نکات بسیار ارزشمندی در آن وجود دارد که مجال دیگری را برای تداوم آن بحث پیشین درباره «جواد طباطبایی، به سوی لیبرالیسم یا ناسیونالیسم؟» فراهم می‌آورد و سبب کنکاش افزون‌تر در باب «لیبرالیسم یا ناسیونالیسم» خواهد شد.

مقاله بستانی را می‌توان شامل چند سرفصل کلی دانست که برای افزایش سهولت در بررسی و نقد مطالب، آن را به دو بخش تقسیم کرده‌ام:

(الف) عارضه‌یابی: کوشش شده است تا مهم‌ترین مشکل جامعه ایرانی و علت‌العلل آن به مخاطب معرفی شود. به زعم بستانی، تضعیف دولت-ملت، مشکل کلیدی جامعه ما و علت‌العلل بروز آن، ایدئولوژی‌های سیاسی غربی هستند.

(ب) ارائه تعاریف و معرفی نظریه: به تبع عارضه‌یابی انجام شده، از مفاهیمی مانند ملت، هویت ملی، مصلحت عمومی، انواع ناسیونالیسم، چندفرهنگی و نظایر آن سخن به میان آمده و

۱ (اتفاق، ۱۴۰۰)

در برخی موارد، تعاریفی جدید عرضه شده است. همچنین نظریه‌ای برای ملت-دولت ایرانی ارائه شده است.

هرچند که با اجزایی از مقدمات و گذرگاه ورود بستانی به بحث «دولت - ملت» در بخش (الف) هم‌نظر نیستم و هم‌چنان آن را تحت تأثیر نگرش ناسیونالیستی استاد جواد طباطبایی می‌دانم، اما به نظر می‌رسد که در بخش (ب)، بستانی دعاوی فلسفی مهمی را درباره مفاهیمی نظیر «ملت» و «هویت ملی» مطرح می‌کند که هسته اصلی مقاله او را تشکیل می‌دهد و بسیار متفاوت با زیربنای آرای طباطبایی درباره آن مفاهیم است. طبعاً اتخاذ چنین موضعی از سوی بستانی، از آن روی مهم شمرده می‌شود که گمان می‌کنم، بخش عمده‌ای از نگرش بستانی، ملهم از اندیشه طباطبایی و در دفاع از آن بوده است.^۱ در نتیجه، واکاوی مقاله «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی» نوشته احمد بستانی، ناشی از اشتیاق ما برای تداوم کاوش و گفتگو درباره آرای طباطبایی و نسبت آن با لیبرالیسم و ناسیونالیسم است.

از این‌رو هم‌چنان گمان دارم که تفحص در این باب، برای مطالعه‌کنندگان و پژوهش‌گران هر دو عرصه لیبرالیسم و اندیشه طباطبایی با اهمیت است و نوشتار حاضر را در ادامه نقدنامه پیشین خودم به آرای استاد جواد طباطبایی می‌دانم.

۱ مثلاً نگاه کنید به: (ستانی، ۱۳۹۴)

فهرست مطالب	
۶	پاره نخست - معرفی دعاوی مقاله «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی»
۶	الف - عارضه‌یابی: شناسایی کلیدی‌ترین مشکلات کنونی جامعه ایرانی
۶	ب - ارائه تعاریف و معرفی نظریه
۹	پاره دوم - بررسی مقدماتی وجوهی از آرای فوکویاما
۱۰	الف - توصیف فوکویاما از توسعه‌یافتگی و شکل‌گیری جوامع مدرن
۱۶	ب - توصیف فوکویاما از هویت، سیاست هویت، سیاست نفرت
۱۷	ب-۱) انواع هویت
۱۸	ب-۲) سیاست هویت
۲۱	ب-۳) جابجایی مسئله «هویت» از «چپ» به «راست»
۲۲	ب-۴) سیاست نفرت
۲۴	ب-۵) هویت ملی
۲۶	ب-۶) چه باید کرد؟
۲۹	پاره سوم - تجربه‌های تاریخی متفاوت
۲۹	الف - ژاپن
۳۲	ب - بنگلادش و پاکستان
۳۴	ج - اقلیم کردستان عراق
۳۴	د - چین
۳۶	ه - آرژانتین
۳۸	پاره چهارم - بررسی و نقد مقاله «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی»
۳۸	الف) نقد عارضه‌یابی انجام شده در مقاله
۴۱	الف-۱) نادیده انگاشتن سیاست‌های هویت پیشین (اولیه)
۴۵	الف-۲) کم‌التفاتی به مشکلات و تبعیض‌های اقتصادی
۴۶	الف-۳) عمده کردن مسئله هویت ملی و کم‌التفاتی به نقش اقتصاد
۴۹	ب) نقد ارائه تعاریف و معرفی نظریه
۵۰	ب-۱) اجتناب از جایگزینی یک سیاست هویت به جای سیاست هویت دیگر
۵۲	ب-۲) توسعه آمرانه و دولت بزرگ در غیاب جامعه مدنی
۵۵	ب-۳) دشواری‌هایی در تعریف مصلحت عمومی
۶۳	ب-۴) ناسیونالیسم خوش‌خیم و ناسیونالیسم بدخیم
۶۶	ب-۵) ظرف سالاد یا دیگ هم‌جوش
۷۹	ب-۶) با هم بودن به شیوه لیبرالیستی یا با هم بودن به شیوه ناسیونالیستی
۸۱	پاره پنجم - جمع‌بندی
۸۲	پیوست (۱) - توسعه ناموزون، تبعیض و دشواری‌های دیگر
۹۰	منابع

فهرست جداول	
۲۶	جدول (۱): وضعیت هویت ملی در برخی کشورهای نمونه
۳۳	جدول (۲): مقایسه آزادی اقتصادی پاکستان و بنگلادش
۴۷	جدول (۳): مقایسه هویت ملی، ثبات و توسعه یافتگی برخی کشورهای نمونه
فهرست تصاویر	
۱۲	تصویر (۱): توصیف فوکویاما از مسیر پیموده شده توسط یونان / جنوب ایتالیا
۱۳	تصویر (۲): توصیف فوکویاما از مسیر توسعه پروس / آلمان
۱۳	تصویر (۳): توصیف فوکویاما از مسیر پیموده شده توسط آمریکا
۳۳	تصویر (۴): رشد تولید ناخالص داخلی GDP از ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ در بنگلادش
۳۳	تصویر (۵): رشد تولید ناخالص داخلی GDP از ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ در پاکستان
۳۸	تصویر (۶): تحلیل عارضه‌یابی در مقاله «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی
۴۰	تصویر (۷): عارضه‌یابی سیاست هویت در نگاهی متفاوت با آرای طباطبایی و بستانی
۵۴	تصویر (۸): مقایسه درصد مخارج دولتی نسبت به تولید ناخالص داخلی GDP چند کشور / اندازه دولت
۵۶	تصویر (۹): نسبت معکوس قیمت نفت با دموکراسی و آزادی
۵۸	تصویر (۱۰): جلسه هیئت دولت مالدیو در زیر آب
۶۷	تصویر (۱۱): ملت به مثابه ظرف سالاد یا دیگ هم‌جوش
۷۱	تصویر (۱۲): شباهت خانوادگی ویتگنشتاین
۷۳	تصویر (۱۳): توصیف مشابه شایگان و بستانی از ساختار همبستگی گروه‌های اجتماعی در جامعه ایرانی
۷۴	تصویر (۱۴): توصیف طباطبایی از ساختار همبستگی گروه‌های اجتماعی در جامعه ایرانی
۷۶	تصویر (۱۵): الگوی سومی از ساختار تمایزات و اشتراکات گروه‌های اجتماعی در جامعه ایرانی
۸۲	تصویر (۱۶): درباره مسجد سلیمان
۸۳	تصویر (۱۷): مدارس کپری
۸۳	تصویر (۱۸): آتش‌سوزی در مدارس
۸۵	تصویر (۱۹): موقعیت استقرار کارخانه‌های فولاد و پتروشیمی در مناطق ممنوعه (کم‌آب)
۸۵	تصویر (۲۰): چرا کارون و خوزستان خشک شد؟
۸۶	تصویر (۲۱): دست در برابر آب / منبع (فارس، ۱۳۹۸)
۸۷	تصویر (۲۲): گاومیش‌های هورالعظیم ۱
۸۸	تصویر (۲۳): گاومیش‌های هورالعظیم ۲

پارهٔ نخست - معرفی دعاوی مقاله «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی»

الف - عارضه‌یابی: شناسایی کلیدی‌ترین مشکلات کنونی جامعه ایرانی

به زعم بستانی، دو مشکل عمده سد راه توسعه جامعه ایرانی است:

الف (۱) یکی از مشکلات ما، شقوقی از دعاوی ناسیونالیستی است که فهمی پیشامدرن از مفهوم ملت و هویت ملی ایرانی دارد: «در فقدان نظریه‌ای مدون در باب هویت ملی، گاه عناصری دیگر جای مفهوم کلیدی ملت-دولت را گرفته است و گاه درکی سنتی و پیشامدرن از مفهوم ملیت ایرانی مبنا قرار می‌گیرد که به رغم اهمیت آن برای نیازهای جهان پیچیده امروز فاقد تناسب و کارایی است. بخش مهمی از جریان ملی‌گرایی معاصر دارای این ویژگی غیرتاملی و کهن‌گرا و لاجرم فاقد توانایی برای پردازش مفاهیم جدید و مواجهه با دنیای مدرن است.»^۱

الف (۲) از دیگر مشکلات جامعه ما، طرفداران فدرالیسم قومی، جهان‌وطنی‌ها و نظایر آن است، آن‌چنان‌که: «تأثیر برخی ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های سیاسی غربی^۲ که بر عناصری مانند قومیت، زبان، نژاد و مانند آن تأکید دارند و یا مباحث سیاست هویت که به تضعیف هویت ملی می‌انجامند، موجب شده است تا در ذهن و زبان برخی نخبگان و فعالان سیاسی مفاهیم و دغدغه‌هایی پدیدار شود که به تضعیف دولت-ملت می‌انجامند.»^۳

ب - ارائه تعاریف و معرفی نظریه

ب (۱) به اتکای عارضه‌یابی انجام شده، بستانی از ضرورت «تدوین نظریه‌ای برای ملت و دولت ایرانی» سخن می‌گوید. تدوین چنین نظریه‌ای، از یک سو باید موجبات تصحیح جریان ناسیونالیستی در جامعه را فراهم سازد و آن را به سوی ملی‌گرایی درست سوق دهد و از سوی

۱ (بستانی، ۱۴۰۰، ۸)

۲ هر چند که بستانی نیز در جای‌جای مقالهٔ وزین خود، به نظریه‌های سیاسی غربی تمسک می‌جوید و به آن‌ها استناد می‌کند.

۳ (بستانی، ۱۴۰۰، ۸)

دیگر، مقابله‌ای نظری در برابر جریان‌های فکری و سیاسی فدرالیسم، گلوبالیسم، مدعیان مسائل قومی، زبانی، نژادی و نظایر آن با شد. از این‌رو بستانی تأکید می‌کند که: «فقدان نظریه‌ای برای ملت و دولت ایرانی مهمترین چالش امروز ماست.»^۱

ب- (۲) بستانی با اتکا به آرای فوکویاما، «هویت ملی» را یکی از پیش‌نیازهای مهم توسعه اقتصادی و سیاسی در دنیای مدرن بازمی‌شناسد و می‌گوید: «در شرایطی که جهان و مناسبات آن عمیقاً متحول شده‌اند، ما محتاج تدوین نظریه‌ای برای هویت ملی و دفاع از دولت-ملت در مفهوم جدید آن هستیم. فقدان درک ملی و اجماع نسبی بر سر آن موجب پدید آمدن چالش‌هایی جدی در جامعه ایران شده است.»^۲

«به عقیده وی [فوکویاما] کشورهایی که در مسیر توسعه پایدار قرار دارند و قادر به ایفای نقش کلیدی در سیاست و اقتصاد بین‌المللی هستند همگی پیش‌تر دارای درکی قوی و منسجم از ملیت و هویت ملی بوده‌اند.»^۳

ب- (۳) بستانی هم‌چنین در تأیید نگرش فوکویاما دربارهٔ دولت می‌نویسد:^۴
«فوکویاما تقویت مفهوم ملیت و حس ملی را به چند دلیل مهم ضروری می‌داند. دولت‌های بزرگ و قدرتمند بهتر از دولت‌های چندپاره و ضعیف می‌توانند منافع ملی شهروندان خود را در عرصه بین‌المللی تامین کنند.»^۵

ب- (۴) بستانی معتقد است که مصلحت عمومی مساوی با منافع ملی است: «شهروندان برای زندگی امن در جامعه‌ای بسامان به دولت-ملت نیاز دارند زیرا منافع آن‌ها در گروه تامین مصلحت عمومی و یا به تعبیر امروزی منافع ملی است. حکمای علم سیاست از یونان باستان

۱ (بستانی، ۱۴۰۰، ۷)

۲ (بستانی، ۱۴۰۰، ۷)

۳ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۲)

۴ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۲)

۵ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۲)

تاکنون مصلحت عمومی را دغدغه اساسی فن سیاست و موضوع توجه دانش سیاسی دانسته‌اند. امروزه این مفهوم در قالب اصطلاح *ملت* و منافع و مصالح ملی درک می‌شود.^۱

ب - ۵) از منظر بستانی، مشخصه ناسیونالیسم بدخیم، تأکید بر عناصری عینی (نه ذهنی) چون نژاد، زبان، قومیت و دین به عنوان نمادهای ملیت است.^۲ «انواع ناسیونالیسم‌های افراطی، برتری‌جو و توسعه‌طلب، محصول چنین اسطوره‌هایی است. مثلاً اسطوره خلوص نژادی، نژاد آریایی، قوم برتر و مانند آن همگی به ملی‌گرایی افراطی می‌انجامند و باید در تدوین مفهوم ملت از آنها حذر کرد.»^۳ در اندیشه سیاسی مدرن مفاهیمی نظیر ملت، دولت، حاکمیت مردمی، یکپارچگی اجتماعی و مانند آن‌ها، مبتنی بر «تخیل جمعی Social Imaginary» تعریف می‌شوند و اتکا بر «عقلانیت جمعی»، قرائتی کهنه از مفاهیم یادشده مبتنی بر لیبرالیسم کلاسیک است.^۴

ب - ۶) بستانی، الگوی «شباهت خانوادگی» ویتگنشتاین را به عنوان زیربنای فلسفی هویت ملی معرفی می‌کند.^۵

۱ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۲)

۲ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۳)

۳ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۴)

۴ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۴)

۵ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۷)

پاره دوم - بررسی مقدماتی وجوهی از آرای فوکویاما

به نظر می‌رسد بررسی وجوهی از آرای فوکویاما در باب مفاهیمی مانند «هویت»، «دولت» و «فرآیند مدرنیزاسیون» و «توسعه»، و تعمق در اندیشه او بسیار سودمند باشد.^۲ با توجه به استنادهای بستانی به فوکویاما می‌توان چنین فرض کرد که قادر هستیم تا از آموزه‌های فوکویاما در ارزیابی آرای بستانی - و هر از گاهی در ارزیابی آرای جواد طباطبایی - بهره جوئیم.

فوکویاما در سال ۲۰۱۴ و در اثر مشهور خود به نام «نظم و زوال سیاسی»^۳ به عوامل اصلی و مستقیم، به علاوه مجموعه‌ای از عوامل فرعی و جانبی اشاره می‌کند که از منظر او، منشاء تکامل یا زوال نهادهای سیاسی بوده‌اند و در آن‌جا می‌کوشد تا رابطه میان آن عوامل را در برخی تجربیات تاریخی توضیح دهد. او هم‌چنین هویت ملی را در ذیل فرآیند ملت‌سازی و در نهایت دولت‌سازی تعریف می‌کند. سپس در سال ۲۰۱۸، کتاب دیگری تحت عنوان «هویت: مطالبه کرامت و سیاست نفرت»^۴ منتشر می‌کند که بخش‌هایی از آن نیز با عنوان «چرا هویت ملی مهم است؟»^۵ در ژورنال دمکراسی منتشر می‌شود.^۶

۱ فوکویاما در کتاب نظم و زوال سیاسی، واژه‌های مدرنیزاسیون و توسعه را اندکی مبهم و به معنای ظهور ترکیبی از نشانه‌هایی نظیر رشد اقتصادی، شکل‌گیری لیبرال دمکراسی شامل برقراری حکومت قانون، استقرار دولت مدرن و پاسخگو، به کار می‌برد. به سخن دیگر، تعبیر او از توسعه، ترکیب نامشخصی از پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی است. هر چند که همین ابهام، موجب انتقاد از اثر او شده است. برای مطالعه بیش‌تر رجوع کنید به (قهرمانپور، ۱۳۹۷، ۱۴ و ۱۵)

۲ ذکر این مهم، ضرورت دارد که اشاره‌های من به آرای فوکویاما در این نوشتار، به منزله تأیید دستگاه نظری او نیست. بلکه صرفاً قصد دارم تا آن را با دعاوی فرهیخته گرامی، احمد بستانی مقایسه کنم.

۳ Fukuyama, Francis (2014), Political Order and Political Decay: From the Industrial Revolution to the Globalisation of Democracy.

۴ Fukuyama, Francis (2018), Identity: The Demand for Dignity and the Politics of Resentment

۵ Fukuyama, Francis (2018), Why National Identity Matters, Journal of Democracy.

۶ نظرات فوکویاما در کتاب متأخر هویت (۲۰۱۸) نسبت به نظرات پیشین او در کتاب «زوال» (۲۰۱۴) تغییر نیافته است. چنان که در کتاب «هویت» به تشریح و بسط وجوهی از دعاوی پیشین خود در باب هویت و از جمله نوع ملی آن می‌پردازد و مواضع فکری خود را چنین توصیف می‌کند: «کامل‌ترین بازبینی در نظراتم در کتاب دو جلدی ریشه‌های نظم و زوال سیاسی [۲۰۱۴] آمده است.» (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۱۴) از این‌رو کتاب هویت را، از یک سو می‌توان اعتراض فوکویاما به سیاست‌های هویت قرن بیست و یکمی و از جمله اعتراض به ترامپ، اردوغان، پوتین و اوربان، و از سوی دیگر تکمیل دعاوی پیشین او در کتاب «زوال» دانست.

در این جا مطالعه فرازهایی از هر سه مرجع را در دستور کار خود قرار می‌دهیم تا تصویری مقدماتی از دیدگاه‌های فوکویاما در این حوزه حاصل شود.

الف - توصیف فوکویاما از توسعه‌یافتگی و شکل‌گیری جوامع مدرن

فوکویاما در مسیر فهم منشاء تکامل و زوال نهادهای سیاسی،^۱ در اثر مشهور خود به نام «نظم و زوال سیاسی» به کنکاش دربارهٔ عوامل مؤثر در این باب پرداخته است و در آن جا به پنج عامل مؤثر در شکل‌گیری و توسعه‌یافتگی جوامع مدرن اشاره می‌کند که عبارت هستند از: ۱- رشد اقتصادی، ۲- بسیج اجتماعی، ۳- دولت (دولت‌سازی)، ۴- حاکمیت قانون، ۵- پاسخگو بودن (دموکراسی).

از منظر فوکویاما، سه مؤلفهٔ واپسین، یعنی حاکمیت قانون، دولت و پاسخگو بودن، سه عنصر نظم سیاسی لیبرال دموکراسی را تشکیل می‌دهند.^۲

فوکویاما با استناد به تجربه‌های گوناگون بشری معتقد است که: «در بسیاری از کشورهای غرب اروپا و شمال آمریکا، رشد اقتصادی از طریق زنجیره زیر زمینه‌ساز تغییر اجتماعی شد: افزایش تجارت ← صنعتی شدن ← شهری شدن ← شکل جدید تحرک اجتماعی.»^۳ در نتیجه تحرک اجتماعی را زمینه‌ساز مطالبهٔ هویت ملی می‌داند و می‌گوید: «تحرک اجتماعی تقویت شده از طریق گسترش تقسیم کار باعث می‌شود مسئله هویت شکل آراسته‌تری به خود بگیرد.»^۴

فوکویاما معتقد است: «ملت‌سازی نقش بسیار مهمی در موفقیت دولت‌سازی دارد.»^۵ و ملت‌سازی نیازمند بهره‌مندی از هویت ملی است. به زعم فوکویاما، برای ایجاد هویت ملی، چهار

۱ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۵۲۹)

۲ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۵۳۶)

۳ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۰۲)

۴ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۰۱)

۵ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۱۹۸)

شیوه در تجربیات تاریخی وجود داشته است: «۱-جابجایی مرزها به منظور مطابقت دادن آن‌ها با هویت‌های ملی موجود. حکومت‌های موروثی در سراسر جهان، از امپراتوری روم گرفته تا امپراتوری مائوری (در هند)، تا امپراتوری عثمانی و اتریش - مجارستان، بدون توجه به هویت فرهنگی شکل گرفته بودند. در پی اخذ ملی‌گرایی از فرانسه، واحدهای سیاسی خیلی بزرگ رفته‌رفته به واحدهای همگون‌تر قومی-زبانی تجزیه شدند ... ۲- جابه‌جا کردن یا حذف جمعیت‌ها به منظور ایجاد واحد سیاسی همگن‌تر. بعد از فروپاشی یوگسلاوی سابق و طی جنگ‌های بالکان، از این پدیده به عنوان پاکسازی قومی یاد شد ... ۳- آسیمیلاسیون^۱ یا همگون‌سازی فرهنگی. جمعیت‌های فرودست می‌توانند زبان و آداب و رسوم گروه مسلط را بپذیرند ... چین را چه بسا بتوان بزرگ‌ترین نمونه همگون‌سازی دانست ... ۴- تعدیل هویت‌های موجود به منظور هماهنگ کردن آن‌ها با واقعیت‌های سیاسی. همه پروژه‌های ملت‌سازی به هنگام تبدیل افکار و ایده‌ها به واقعیت نهایتاً با موانع سیاسی عملی روبه‌رو می‌شوند و در مواجهه با سیاست قدرت عریان اغلب این ایده و اندیشه است که زودتر جا خالی می‌کند.»^۲

فوکویاما بر این باور است که دست‌کم دو مسیر برای رسیدن به دولت مدرن وجود دارد: «اولین راه رقابت نظامی است ... به همان اندازه که ملت‌سازی در دولت‌سازی موفق سهم داشته، جنگ نیز در این راه نقشی بسیار تعیین‌کننده ایفا کرده است.»^۳ و چین باستان، پروس، ژاپن و آلمان نمونه‌هایی از این رویکرد هستند: «بیسمارک دولت آلمان را با جنگ شکل داد و ناسیونالیسمی تهاجمی را بنیان گذاشت که در دو جنگ جهانی به اوج خود رسید. مدرن شدن دولت و هویت ملی هزینه‌های بسیار وحشتناکی را داشت.»^۴ بنا به تعریف فوکویاما: «دومین مسیر مدرن شدن دولت، فرآیند صلح‌آمیز اصلاحات سیاسی با اتکا بر شکل‌گیری ائتلافی از گروه‌های اجتماعی

^۱Cultural assimilation

۲ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۰۴-۲۰۶)

۳ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۱۱)

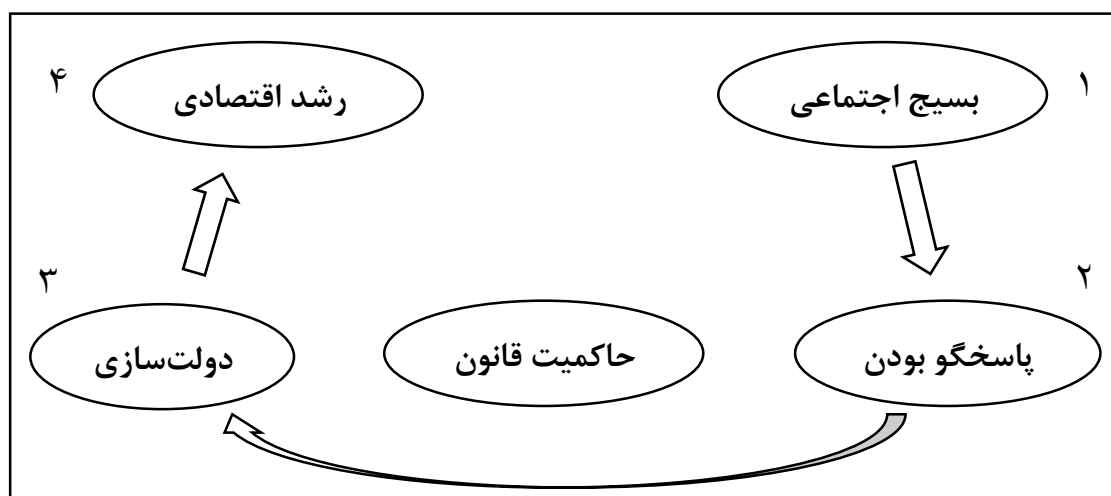
۴ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۱۲)

علاقه‌مند به وجود یک حکومت کارآمد و غیرفاسد بود ... در بریتانیا و ایالات متحده سناریوی دوم رخ داد.^۱

فوکویاما به موارد استثنایی نظیر یونان و جنوب ایتالیا نیز اشاره می‌کند که بدون طی فرآیند سرمایه‌داری و صنعتی شدن، از وجود دولت‌های مدرن و مدرنیزاسیون بهره‌مند شدند و فوکویاما از آن با عنوان «مدرنیزاسیون بدون توسعه» یاد می‌کند.^۲

فوکویاما در این باره می‌نویسد: «در این دو کشور [ایتالیا و یونان]، نقطه آغازین توسعه نه دولت‌سازی و رشد اقتصادی، که بسیج اجتماعی (چیزی که قبل از این مدرنیزاسیون بدون توسعه نامیدیم) و دموکراتیزسیون زودرس بود.

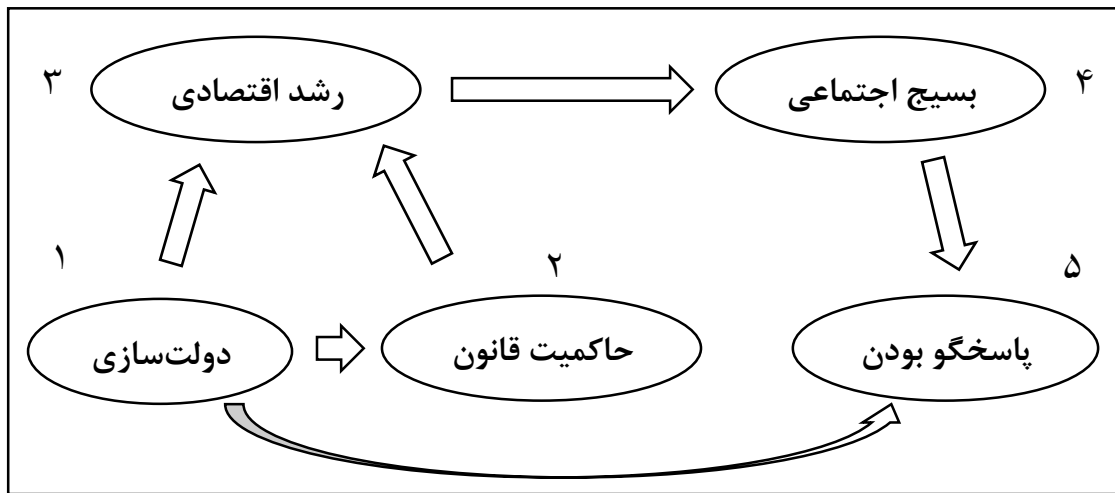
در نهایت، فوکویاما با ترسیم سه نمودار مجزا، روند این تحولات را در چهار نمونه تاریخی شامل یونان و ایتالیا (تصویر ۱)، پروس - آلمان (تصویر ۲) و در نهایت آمریکا (تصویر ۳)، نشان می‌دهد و از آن نتیجه می‌گیرد که روند توسعه در تجربیات تاریخی متفاوت هم‌سان نبوده است.



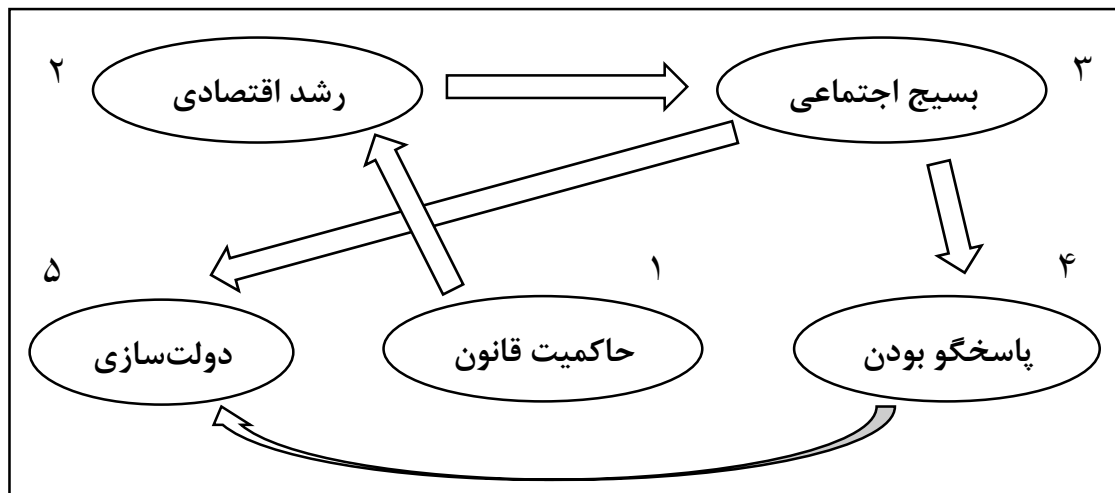
تصویر (۱): توصیف فوکویاما از مسیر پیموده شده توسط یونان / جنوب ایتالیا
منبع: (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۱۵)

۱ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۱۲)

۲ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۰۲)



تصویر (۲): توصیف فوکویاما از مسیر توسعه پروس / آلمان
 منبع: (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۱۳)



تصویر (۳): توصیف فوکویاما از مسیر پیموده شده توسط آمریکا
 منبع: (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۱۵)

اما به رغم تجربیات متفاوت، از منظر فوکویاما، مسیر توسعهٔ آمرانه را می‌توان مطلوب‌ترین فرآیند توسعه - مطابق زنجیرهٔ زیر - دانست:

افزایش تجارت (سرمایه‌داری) ← صنعتی شدن (تقسیم کار اجتماعی) ← شهری شدن ←
تحرك اجتماعی ← شکل‌گیری هویت ملی (به چهار روش) ← ملت‌سازی ← دولت‌سازی (به
دو روش: با اتکا به جنگ یا بدون جنگ) ← حاکمیت قانون ← پاسخگو بودن (دموکراسی).

کلیدی‌ترین جنبهٔ مورد توجه فوکویاما در این بحث، و ضعیف‌تقدم و تأخر، در پیمودن سه گام نهایی است. رحمن قهرمانپور، مترجم و منتقد آرای فوکویاما در شرح اهمیت این موضوع می‌گوید: «نظریه‌ای که فوکویاما در این کتاب مطرح و از آن دفاع می‌کند، این است که توسعه محصول برقراری توازن میان سه عامل دولت کارآمد و بری، حاکمیت قانون و پاسخ‌گویی دموکراتیک است. به نظر وی، در مدل‌ها یا تیپ‌های ایده‌آل توسعه، نظیر آلمان، ابتدا دولت کارآمد و به تعبیری بوروکراسی مستقل ظهور کرده، سپس حاکمیت قانون پدیدار شده و در نهایت پاسخ‌گویی دموکراتیک یعنی انتخابات آزاد و منصفانه به‌وجود آمده است. کل کتاب در صدد اثبات این فرضیه و درواقع نظریه، است که توسعه زمانی با کمترین میزان بی‌ثباتی و خشونت و عدم بازگشت همراه است که این سه مؤلفه به‌ترتیب زمانی ذکر شده در بالا، ظهور کنند. دولت و بری حاکمیت قانون پاسخ‌گویی دموکراتیک آلمان و ژاپن دو تیپ ایده‌آل در این مورد هستند. در هر دو کشور، دولت ابتدا از دل یک جنگ یا بوروکراسی قدرتمند و مستقل پدید آمد و توانست پروژه دولت‌سازی را با اقتدار و از بالا به پایین پیش ببرد. سپس این دولت‌ها به تدریج حاکمیت قانون را پذیرفته و خود را مقید به قانون کردند و در نهایت با ظهور دموکراسی و حق رأی همگانی، این دولت‌ها ناگزیر از پاسخ‌گویی مبتنی بر دموکراسی شدند. به عبارتی، دموکراتیزاسیون و گذار به دموکراسی، آخرین مرحله در توسعه است. حداقل در تیپ‌های ایده‌آل این‌گونه بوده است. اما زمانی که این تسلسل به هم بخورد چه اتفاقی می‌افتد؟ فوکویاما می‌گوید اگر پاسخ‌گویی دموکراتیک یا دموکراسی، مقدم بر حاکمیت قانون یا وجود یک بوروکراسی قوی باشد، در آن صورت با پدیده حامی‌پروری و به تبع آن فساد اداری مواجه می‌شویم. حامی‌پروری ادامه

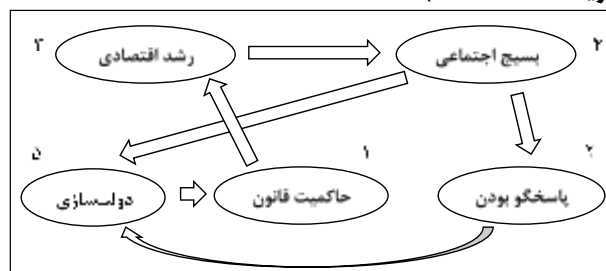
پدر سالاری یا ویژه‌پروری نظام‌های سنتی در مقیاسی بزرگتر است و در آن سیاستمداران برای پیروز شدن در انتخابات، از منابع عمومی برای خرید رأی از طریق واگذاری مناصب اداری یا خرج کردن مستقیم پول استفاده می‌کنند.^۱

به زعم فوکویاما، دموکراسی آمریکا در قرن نوزدهم، از معضل حامی‌پروری رنج می‌برد. چرا که پیش از تشکیل دولت قدرتمند وبری، قانون حاکمیت یافته بود و دموکراسی برقرار شده بود و جلو افتادن این دو از دولت‌سازی، مسبب بحران قرن نوزدهم در ایالات متحده^۲ بود. فوکویاما در این باره می‌گوید: «آمریکا وارث سنت قدرتمند حاکمیت قانون در بریتانیا در قالب کامن‌لا بود ... رشد اقتصادی باعث ظهور گروه‌های جدید اجتماعی و بسیج آن‌ها از طریق جامعه مدنی شد و فراکسیون‌های جدیدی را در میان احزاب سیاسی به وجود آورد بعدها ائتلاف حامی اصلاحات زمینه مدرن کردن دولت را آمریکا را فراهم آورد.»^۳

فوکویاما افزون بر عوامل درونی پیش‌گفته، عوامل بین‌المللی را نیز یک مؤلفه بیرونی مهم دیگر در تحلیل و وضعیت ملت-دولت‌های دنیا می‌داند که و می‌نویسد: «من شش بعد تو سعه^۴ را که در

۱ (قهرمانپور، ۱۳۹۷، ۵ و ۵) همچنین رجوع کنید به (قهرمانپور، ۱۳۹۷، ۱۷)

۲ در متن کتاب ترجمه شده از فوکویاما، به نظر می‌رسد که خطایی در ترسیم نمودار مربوط به توسعه آمریکا، از حیث شماره‌گذاری‌ها رخ داده بود که من آن را با استناد به شرح مندرج در متن کتاب اصلاح کردم. شماره‌گذاری‌های مندرج در نمودار کتاب مشابه با تصویر زیر بود (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۱۵):



شکل شماره ۹: مندرج در کتاب: مسیر آمریکا: فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۱۵

اما به استناد متن مندرج در کتاب (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۱۴)، تصویر (۳) قابل استنباط است. اما حتی اگر شماره‌گذاری اخیر نیز صحیح نباشد، خللی در مضمون کلی دعاوی فوکویاما مبنی بر متفاوت بودن این تجربیات ایجاد نمی‌شود.

۳ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۱۴)

۴ شامل: ۱- رشد اقتصادی، ۲- بسیج اجتماعی، ۳- حاکمیت قانون، ۴- دولت (دولت‌سازی)، ۵- پاسخگو بودن (دموکراسی)، ۶- اندیشه‌ها / مشروعیت.

هر جامعه‌ای در یک نظام بسته با هم تعامل دارند، تشریح کردم. اما واقعیت آن است که هر یک از این ابعاد به شدت متأثر از اتفاقات بین‌المللی است.^۱

بنابراین، یکی از پیش‌فرض‌های مهم فوکویاما در مجموعه دعاوی یادشده، ایمان او به موفق‌آمیز بودن توسعه آمرانه است. باور او به پیش‌نیاز بودن «بوروکراسی قدرتمند و دولت‌سازی» نیز تأییدی بر این مدعا است.

ب - توصیف فوکویاما از هویت، سیاست هویت، سیاست نفرت

در این‌جا به سراغ کتاب «هویت: مطالبه کرامت و سیاست نفرت» و مقاله «چرا هویت ملی مهم است؟» می‌رویم که هر دو در سال ۲۰۱۸ منتشر شده‌اند و از آن‌جا که با اندک اختلافی، مضمون هر دو مرجع تقریباً همسان است، در این بخش از محتوای هر دو اثر توأمان بهره خواهیم برد.^۲

فوکویاما در این‌جا ما را تشویق می‌کند تا از این پس، از منظری متفاوت به موضوع «هویت» بنگریم:

- نخست این‌که برخلاف تصورات پیشین، هویت در همه سطوح جمعی و فردی، مهم‌تر از آن چیزی است که اقتصاددانان نئوکلاسیک می‌پنداشتند و با اتکا به مفاهیمی نظیر «انسان عقلایی» درباره کنش‌های انسان سخن می‌گفتند.
- دوم این‌که هویت، تا چه حد می‌تواند دست‌مایه سوءاستفاده سیاست‌مداران شود - و شده است - تا از این رهگذر، به مطامع و اهداف سیاسی خود دست یابند.
- سوم این‌که چگونه باید هویت را از مسیرهای ناصواب دور به مسیرهای مطلوب هدایت کرد.

۱ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۵۳۹)

۲ تقریباً بخش اعظم مقاله چرا هویت ملی مهم است؟ (Why National Identity Matters) را برای مطالعه خودم ترجمه کرده بودم که متوجه شدم کتاب Identity: The Demand for Dignity and the Politics of Resentment توسط مترجم فرهیخته رحمن قهرمانپور به شیوایی ترجمه شده است و دریافتیم که ظاهراً بخش‌هایی از محتوای هر دو اثر نیز همسان هستند.

ب- (۱) انواع هویت

فوکویاما هویت را دارای سطوح متفاوتی می‌داند و از اهمیت تمامی آن‌ها دفاع می‌کند و نادیده انگاشتن را آن‌ها را به زیان جامعه می‌داند:

- هویت در سطح فردی: جایی که هویت فرد در برابر جامعه هویدا می‌شود و دنیای مدرن استوار بر اعتبار یافتن این هویت متولد می‌شود. آن‌چنان‌که فوکویاما درباره آن می‌گوید: «در دوران مدرن، خود درونی اصیل جایگاهی ذاتاً ارزشمند به خود اختصاص داده و این دیدگاه تفوق یافته است که جامعه بیرونی در ارزش‌گذاری پیشین، به قسمی نظام‌مند، ناعادلانه و بر خطا بوده است؛ و البته این خود درونی نیست که باید برای انطباق با قوانین جامعه وفق داده شود، بلکه خود جامعه است که نیازمند تغییر است.»^۱

- هویت در سطح گروه‌بندی‌های اجتماعی: جایی که هویت‌های اجتماعی در گروه‌هایی بزرگ‌تر از یک فرد معنا پیدا می‌کند. مانند هویت‌های نژادها، اقوام، مذاهب، جنسیت‌ها، گرایش‌های جنسی، مهاجران، تبارها و نظایر آن‌ها. فوکویاما، وجود چنین تنوعی از مهم برمی‌شمارد و اهمیت آن را با تنوع در زیست‌بوم‌ها مقایسه می‌کند و می‌نویسد: «برخورداری از تنوع، امری حیاتی برای تاب‌آوری به‌شمار می‌رود. آن‌چنان‌که به اعتبار دعاوی زیست‌شناختی محیط‌زیست، اغلب تک‌محصولی‌هایی که به طور مصنوعی کشت و تولید می‌شوند، در غیاب تنوع ژنتیکی، با آسیب‌پذیری فزاینده‌ای در برابر بیماری‌ها مواجه هستند. چنین تنوعی خود موتور تکامل محسوب می‌شود و در واقع، به میزان تنوع و سازگاری ژنتیکی وابسته است. از دست دادن تنوع گونه‌ها در سرتاسر جهان، از مهم‌ترین نگرانی‌های بوم‌شناسان در این ایام است. چرا که انعطاف‌پذیری بیولوژیکی برای مدت طولانی، با کاهش این تنوع به مخاطره می‌افتد.»^۲ او در یک فراز دیگر می‌گوید: «واشنگتن دی سی در سال ۱۹۷۰، شهری دو نژادی و تقریباً یکنواخت

(Fukuyama, 2018, 6)

(Fukuyama, 2018, 8)

بود و تنها در کاخ ینچینگ در خیابان کانکتیکات می‌توانستی غذاهای بین‌المللی جدید را امتحان کنی. اما در این ایام، منطقه بزرگ واشنگتن میزبان یک تنوع قومی باورنکردنی است: می‌توان غذاهای ایتالیایی، پرو، کامبوج و پاکستانی تهیه کرد و سپس از یک منطقه کوچک قومی به منطقه‌ای دیگر رفت. بین‌المللی شدن شهر، برانگیخته شدن وجوه دیگری از علائق را در پی داشته است: مبدل شدن شهر به مکانی که جوانان می‌خواهند در آن زندگی کنند، موسیقی، هنر و فناوری‌های نوینی را با خود به ارمغان می‌آورند و موجب دگرگونی سرشت تمامی محله‌ها شده‌اند. در بسیاری از دیگر مناطق شهری در سرتا سر جهان، از شیکاگو گرفته تا سانفرانسیسکو، لندن و برلین، وضعیت مشابهی برقرار است.^۱

— هویت در سطح ملی: جایی که هویت جمعی برای دولت‌سازی و افزایش تحکیم اقتصادی اهمیت می‌یابد. در سرفصل پیشین^۲ با آرای فوکویاما درباره نقش هویت ملی آشنا شدیم.

ب - ۲) سیاست هویت

فوکویاما سیاست هویت^۳ را یکی از ابزارهای سیاسی زمانه می‌داند و می‌نویسد: «از آنجا که انسان‌ها به طور طبیعی مشتاق به رسمیت شناخته شدن هستند، این حس مدرن هویت به سرعت مبدل به سیاست‌های هویت می‌شود، سیاست‌های هویت که در آن افراد تمایل دارند تا ارزش‌های‌شان در سپهر عمومی به رسمیت شناخته شود.»^۴ سیاست هویت (identity politics)، سیاست‌ورزی مبتنی بر برجسته‌سازی وجوه هویتی از جمله هویت مذهبی، هویت قومی، هویت نژادی، هویت جنسی، هویت ملی، هویت

^۱(Fukuyama, 2018, 8)

^۲ توصیف فوکویاما از توسعه‌یافتگی و شکل‌گیری جوامع مدرن برگرفته از کتاب نظم و زوال سیاسی فوکویاما

^۳ سیاست هویت (identity politics) سیاست‌ورزی مبتنی بر برجسته‌سازی وجوه هویتی از جمله هویت مذهبی، هویت قومی، هویت نژادی، هویت جنسی، هویت ملی یا هویت فرهنگی و نظایر است. در این رویکرد سیاسی، اهداف و منافع هویتی در یکی از گروه‌بندی‌های اجتماعی یادشده دنبال می‌شود.

^۴(Fukuyama, 2018, 7)

فرهنگی و نظایر است. در این رویکرد سیاسی، اهداف و منافع هویتی در یکی از گروه‌بندی‌های اجتماعی یادشده دنبال می‌شود. دو شیوه ظهور سیاست هویت از منظر فوکویاما عبارت هستند از «ناسیونالیسم-پوپولیسم» و «هویت‌طلبی مذهبی»:

— او درباره ناسیونالیسم-پوپولیسم می‌گوید: «جرقه ناسیونالیسم شاید در ابتدا با صنعتی شدن و مدنی‌سازی زده شد، اما این پدیده به هیچ وجه از جهان، از جمله از کشورهایی که طی نسل‌ها توسعه یافته و صنعتی به‌شمار می‌آمدند، رخت برنسته است. مجموعه‌ای از رهبران ناسیونالیست-پوپولیست جدید که به خاطر برگزیده شدن از طریق انتخابات ادعای مشروعیت دموکراتیک دارند به نام *مصلحت مردم* [یا منافع ملی] بر ضرورت حفظ حاکمیت ملی و آداب و رسوم بومی تأکید می‌کنند؛ رهبرانی نظیر پوتین در روسیه، اردوغان در ترکیه، اروپا در مجارستان، کازینسکی در لهستان و سرانجام دونالد ترامپ در آمریکا، که شعار انتخاباتی‌اش *بازگرداندن عظمت آمریکا و اول آمریکا* بود. جنبش خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا یا همان برگزیت رهبر مشخصی نداشت، اما رویکرد بنیادین آن اعاده حاکمیت ملی بود. در فرانسه، هلند و در سراسر کشورهای اسکاندیناوی نیز احزاب پوپولیست منتظر نشسته‌اند. فقط رهبران نیستند که حرف‌های ناسیونالیستی می‌زنند، بلکه نخست‌وزیرانی چون ناندرامودی در هند و شینزوآبه در ژاپن نیز با آرمان‌های ملی‌گرایانه شناخته می‌شوند، و شی جی پینگ رهبر چین بر سوسیالیسمی تأکید می‌کند که ویژگی‌های بارز چینی دارد.»^۱ برای درک نگرانی فوکویاما از رویکرد سیاست‌مدارانی که سیاست هویت را پیشه کرده‌اند. برای درک نگرانی فوکویاما در باب سیاست هویت، کافی است بدانیم که او در نخستین خط از کتاب هویت می‌نویسد: «اگر ترامپ در نوامبر ۲۰۱۶ رئیس‌جمهور آمریکا نشده بود، این کتاب هم نوشته نمی‌شد»^۲

۱ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۸۳ و ۸۴)

۲ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۱۱)

از منظر فوکویاما، «ترامپ نماینده جریان فراگیری در سیاست بین‌الملل معروف به ملی‌گرایی پوپولیستی است»، کسی که کوشیده است تا «ناسیونالیسم اقتصادی» او به نفع حامیانش باشد. از این‌رو، تردیدی نیست که آن‌چه که در ذیل پرچم سیاست هویتی یا ناسیونالیسم پوپولیستی مطرح می‌شود، هیچ نسبتی با **لیبرالیسم** ندارد. به عنوان نمونه، فوکویاما در وصف مجارستان می‌گوید: «اکنون [مجارستان] تحت رهبری اروپا و حزب فیدز به سمتی حرکت می‌کند که اروپا آن را دموکراسی غیرلیبرال می‌خواند.»^۳

— فوکویاما همچنین، هویت‌طلبی مذهبی را شکل دیگری از ظهور سیاست هویت معرفی می‌کند و می‌نویسد: «ارنست گلنر یکی از اصلی‌ترین نظریه‌پردازان ناسیونالیسم بود و می‌گفت اسلام‌گرایی مدرن را باید از دریچه چشم مدرنیزاسیون و هویت فهمید. ناسیونالیسم و اسلام‌گرایی هر دو ریشه در مدرنیزاسیون دارند. در خاورمیانه نیز با حاشیه‌نشین شدن دهقانان و بدوها در اطراف شهرهایی نظیر قاهره، امان و الجزیره، گذار از گماینشافت به گزلفاشت در حال وقوع بوده است. همین‌طور میلیون‌ها مسلمان با مهاجرت به اروپا یا دیگر کشورهای غربی ... و مواجهه با یک فرهنگ بیگانه در این شهرها، مدرنیزاسیون را تجربه کرده‌اند. در سایر موارد، تلویزیون‌های ماهواره‌ای ... جهان مدرن را به روستاها آورده‌اند. مردمی که در روستاهای سنتی با انتخاب‌های محدود زندگی می‌کنند ناگهان با دنیایی متکثر مواجه می‌شوند که در آن شیوه‌های متفاوتی از زندگی وجود دارد و هنجارهای سنتی‌شان در آن

۱ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۱۲)

۲ همان‌جا

۳ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۱۳)

محترم به حساب نمی‌آید. [همچنین] برای نسل دوم جوانانی که در جماعت‌های مهاجر در غرب اروپا بزرگ شده‌اند مشکل هویت حاد است.^۱

فوکویاما تصریح می‌کند که این پدیده هویت‌طلبی مذهبی تنها در قالب مظاهری از اسلامگرایی متجلی نمی‌شود: «البته اسلام تنها مذهب سیاسی شده نیست. حزب باهاریتا جاناتای (BP) نخست وزیر مودی صراحتاً بر یک فهم هندومحور از هویت ملی هندوستان تأکید دارد. در کشورهای جنوب و جنوب شرق آسیا، از جمله سریلانکا و میانمار، بودیسم سیاسی جلوه نظامی به خود گرفته و در صدد جنگ با گروه‌های مسلمان و هندو است. حتی در دموکراسی‌هایی نظیر ژاپن، لهستان و آمریکا گروه‌های مذهبی بخشی از ائتلاف محافظه‌کار هستند. در اسرائیل نظم سیاسی پس از استقلال، که برای یک نسل تحت سیطره دو حزب ایدئولوژیک سبک اروپایی، یعنی احزاب کارگر و لیکود بود، روزبه‌روز سهم بیشتری از آراء به احزاب مذهبی چون حزب شاس یا اسرائیل خانه ما (آگودات) می‌رسد.»^۲

ب - ۳) جابجایی مسئله «هویت» از «چپ» به «راست»

فوکویاما بر این رأی است که سیاست هویت که زمانی که ابزاری در دست چپ بود، اکنون توسط راست به خدمت گرفته می‌شود. او در این باره می‌گوید: «قرن بیستم، سیاست در امتداد یک طیف چپ-راست سامان یافته بود که استوار بر مسائل اقتصادی تعریف می‌شد، چپ‌ها خواهان برابری بیش‌تر و راست‌ها خواستار آزادی بیش‌تر بودند. در جناح چپ، اتحادیه‌های کارگری و احزاب سوسیال دموکراتیک، در ذیل شعارهای سیاسی حول مسائل کارگری، می‌کوشیدند تا مطالباتی نظیر حمایت‌های اجتماعی بهتر و بازتوزیع اقتصادی را پی‌جوئی کنند، در مقابل، جناح راست پیش از هر چیز به کاهش

۱ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۷۷)

۲ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۸۴)

اندازه دولت و ارتقای بخش خصوصی علاقه داشت. به نظر می‌رسد که در دومین دهه قرن بیست و یکم، این طیف در بسیاری از مناطق جای خود را به طیف جدیدی می‌دهد که با هویت تعریف شده است. چپ کمتر بر برابری اقتصادی گسترده تمرکز کرده است و بیش‌تر مدافع منافع گروه‌هایی شده است که به حاشیه رانده شده‌اند، گروه‌هایی مانند سیاه‌پوستان، مهاجران، زنان، اسپانیایی‌ها، جامعه دگرباشان جنسی، پناهندگان و غیره. در همین حال، جناح راست در حال تعریف مجدد خود به عنوان مجموعه‌ای از میهن‌پرستان است که به دنبال حفاظت از هویت ملی سنتی هستند، هویتی که اغلب صراحتاً به نژاد، قومیت یا مذهب مرتبط است.^۱

ب - ۴) سیاست نفرت

به اعتبار آن‌چه سخن رفت، می‌توان دریافت که نفرت از به رسمیت شناخته نشدن چگونه شکل می‌گیرد و چطور می‌تواند مبدل به سیاست نفرت شود، یا چگونه می‌تواند مستمسکی در دست سیاست‌مداران باشد. سیاست نفرت (politics of resentment) برانگیختن عمدی یا برانگیخته شدن غیر عمدی احساسات یک گروه از مردم یا یک ملت، علیه گروه‌ها یا ملت‌های دیگر است. فوکویاما این مفهوم معاصر را چنین به تصویر کشیده است: «یک سنت طولانی مبارزات سیاسی از زمان کارل مارکس شروع شده بود که معطوف بر منازعات اقتصادی و تسهیم یک ثروت بود. اما تا پایان دهه ۲۰۱۰، جهانی‌شدن، رشد کلی تعداد قابل توجهی از مردم در سراسر جهان را به وجود آورده است. اما به رغم اهمیت رفاه و منافع شخصی مادی، انسان از چیزهای دیگری نیز برانگیخته می‌شود، انگیزه‌هایی که بهتر می‌توانند رویدادهای ناهمگون دوران کنونی را توضیح دهند. این انگیزه‌ها خالق چیزی هستند که می‌توان آن را سیاست نفرت نامید. مواردی را سراغ داریم که یک رهبر سیاسی پیروان خود را با این ادعا بسیج کرده است که حیثیت یک گروه مورد اهانت واقع شده، تحقیر شده یا نادیده

(Fukuyama, 2018, 5)

گرفته شده است. چنین نفرت‌هایی، مطالباتی را پدید می‌آورند که برای به رسمیت شناختن حیثیت و منزلت گروه مورد نظر لازم است. طبعاً گروه تحقیر شده‌ای که در تلاش برای اعاده حیثیت خود باشند، وزن عاطفی افزون‌تری را نسبت به افرادی دارند که صرفاً به دنبال منافع اقتصادی خود هستند. از این‌رو می‌توانیم دریابیم که چرا ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه درباره این که چگونه اروپا و ایالات متحده از ضعف روسیه پس از تراژدی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق در دهه ۱۹۹۰ استفاده کردند تا ناتو را به سمت مرزهای خود سوق دهند، صحبت کرده است. او از این که سیاست‌مداران غربی خود را مدعی نگرش برتری اخلاقی^۱ نشان می‌دهند بیزار است و تمایل دارد شاهد وضعیتی باشد که با روسیه نه به عنوان یک بازیگر ضعیف منطقه‌ای، بلکه به عنوان یک قدرت بزرگ رفتار شود؛ همانطور که باراک اوباما رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده زمانی چنین گفته بود. در سویی دیگر، دولت چین شی‌جین‌پینگ به طور مفصل در مورد تحقیر صد ساله چین صحبت کرده است: این که چگونه ایالات متحده، ژاپن و سایر کشورها می‌کوشیدند تا از مانع بازگشت این کشور به موقعیتی شوند که در طول هزاران سال از تاریخ، به مثابه قدرت بزرگی از آن برخوردار بود. در کشورهای دموکراتیک نیز نفرت از حقارت، هم‌چنان یک نیروی قدرتمند محسوب می‌شود. در ایالات متحده، تحولات مختلفی مانند جنبش زندگی سیاه‌پوستان علیه خشونت پلیس، جنبش من هم^۲ (#Me_Too) علیه آزار و اذیت و تجاوز جنسی با اهمیت تلقی می‌شوند. حمایت قاطع رای‌دهندگان روستایی از نامزدی دونالد ترامپ برای ریاست‌جمهوری، از دیگر نموده‌های کاربست چنین سیاستی است. موارد پیش‌گفته، نشان‌دهنده شرایطی هستند که در آن، یک گروه، مانند یک قدرت بزرگ همچون روسیه یا چین یا به‌سان مجموعه‌ای از شهروندانی که درون یک نظام

۱ توجیه کردن موقعیت یا کنش‌های یک فرد، یک گروه یا یک دولت، تحت این ادعا که باور یا نگرش آن فرد، گروه یا دولت از برتری اخلاقی (moral superiority) برخوردار است.

۲ جنبش من هم (me too movement) کوششی برای اثبات جرم یک متهم به تجاوز یا آزار جنسی در فضای مجازی یا محاکم قضایی است. این اقدام عبارت است از تجميع روايت‌های فردی قربانیانی که تا کنون سکوت کرده بودند.

دموکراتیک زندگی می‌کنند، بر این گمان باشند که از هویتی برخوردارند که به قدر کافی به رسمیت شناخته نمی‌شود یا ارج نهاده نمی‌شود - اعم از به رسمیت شناخته نشدن یک ملت توسط جهان خارج، یا به رسمیت شناخته نشدن یک بخش از جامعه توسط سایر اعضای همان جامعه. این هویت‌ها می‌توانند بر اساس ملیت، مذهب، قومیت، گرایش جنسی یا جنسیت بسیار متنوع باشند و هم‌اکنون نیز متنوع هستند. همه آن‌ها مظاهر یک پدیده مشترک، یعنی همان سیاست هویت هستند.^۱

ب - ۵) هویت ملی

درک فوکویاما از هویت ملی، در کی لیبرالیستی است. هم‌چنان که او در کتاب «نظم و زوال سیاسی» خود به تفصیل شرح داده بود، هویت ملی یکی از ملزومات مهم در فرآیند دولت‌سازی و مدرنیزاسیون (و البته نه مدرن شدن) است. او از تجربیات متفاوت کشورها در این باره سخن می‌گوید و تأکید دارد که: «هویت ملی نقشی اساسی برای ثروت‌اندوزی دولت‌های مدرن داشته‌اند. در حالی که در خاورمیانه بزرگ، ضعف هویت ملی مشکلی عظیم به‌شمار می‌رود، جایی که یمن و لیبی، مبدل به کشورهای تجزیه‌شده و مغلوب شده‌اند و افغانستان، عراق، سوریه و سومالی از شورش و هرج‌ومرج داخلی رنج دیده‌اند؛ سایر کشورهای در حال توسعه، از ثبات افزون‌تری برخوردار بوده‌اند، اما در عین حال خود را در موقعیتی می‌بینند که با مشکلات ناشی از حس ضعیف هویت ملی احاطه شده‌اند. این وضعیت در سرتاسر جنوب صحرای آفریقا حاکم است، جایی که مسائلی از این دست، مانع بزرگی برای توسعه محسوب می‌شود. اما حفظ ثبات در نمونه‌هایی مانند کنیا و نیجریه، به‌عنوان کشورهای که از اقوام و مذاهب مختلف تشکیل شده‌اند، صرفاً ناشی از آن است که اقوام مختلف به نوبت قدرت را در دست می‌گیرند و به نوبت از فرصت کافی برای غارت کشور بهره‌مند می‌شوند. در این موارد، توسعه اقتصادی ناکام می‌ماند و نتیجه آن، چیزی به جز سطوح

(Fukuyama, 2018, 5,6)

بالای فساد و فقر نیست. در مقابل، چین، ژاپن و کره، جملگی پیش از آغاز مدرنیته شدن و پیش از مواجهه با قدرتهای غربی - مواجهه‌ای که هر سه کشور در قرن نوزدهم تجربه کردند - از هویت ملی بسیار توسعه‌یافته‌ای بهره‌مند بودند. طبعاً یکی از دلایلی که اقتصادهای چین، ژاپن و کره جنوبی قادر شدند تا به این شکل چشم‌گیر در قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم رشد کنند، این است که این کشورها مجبور نبودند تا در شرایطی که درهای خود را به روی تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی باز کرده‌اند، به حل و فصل مسائل داخلی هویت خود بپردازند. آن‌ها نیز مرارت‌های جنگ داخلی، اشغال و تفرقه را تجربه کرده‌اند، اما پس از خاتمه این درگیری‌ها و تثبیت اوضاع، قادر شدند تا عادات کشورداری و احساس هدف ملی مشترک را برپا سازند. هویت ملی با برخورداری از یک اعتقاد مشترک به وجود مشروعیت نظام سیاسی در یک کشور آغاز می‌شود، صرف‌نظر از این که آن نظام دموکراتیک باشد یا نباشد. هویت در قوانین و نهادهای رسمی قابل تجسم هستند، جایی که این قوانین و نهادهای رسمی به عنوان مثال، فرمان می‌رانند که کدام زبان یا زبان‌ها باید به عنوان موارد رسمی در نظر گرفته شوند، یا دیکته می‌کنند که مدارس چه چیزی را باید درباره گذشته کشورشان به کودکان آموزش بدهند. اما هویت ملی، عرصه فرهنگ و ارزش‌ها را نیز درمی‌نوردد، از جمله داستان‌هایی که مردم درباره خودشان می‌گویند: این که از کجا آمده‌اند، چه چیزی را جشن می‌گیرند، خاطرات تاریخی مشترکشان، و انتظاراتشان در مورد این که مبدل شدن به یک عضو واقعی اجتماع مستلزم چه چیزهایی است. در دنیای معاصر، تنوع - به لحاظ نژاد، قومیت، مذهب، جنسیت، گرایش جنسی و مانند آن - نه تنها یک واقعیت زندگی، بلکه یک ارزش تلقی می‌شود. به دلایل گوناگونی تنوع برای جوامع یک موهبت است. مواجهه با شیوه‌های متفاوت

اندیشه و کنش، غالباً محرک ارزشمندی برای نوآوری، خلاقیت و کارآفرینی است. تنوع ایجاد علاقه و هیجان را در پی دارد.^۱

جدول (۱): وضعیت هویت ملی در برخی کشورهای نمونه			
منطقه	نمونه	هویت ملی	اوضاع
خاورمیانه	یمن و لیبی	ضعف هویت ملی	کشورهایی تجزیه‌شده و مغلوب
	افغانستان، عراق، سوریه و سومالی	ضعف هویت ملی	شورش و هرج‌ومرج داخلی
آفریقا	کشورهای در حال توسعه در جنوب صحرای آفریقا	ضعف هویت ملی	مانع بزرگی برای توسعه
	کنیا و نیجریه	ضعف هویت ملی	باثبات: چون اقوام به نوبت به قدرت می‌رسند و کشور را غارت می‌کنند.
آسیا	چین، ژاپن و کره	هویت ملی قوی پیش از مدرنیته شدن و مواجهه با قدرت‌های غربی	با ثبات و توسعه‌یافته
آمریکا	ایالات متحده	هویت ملی قوی	با ثبات و توسعه‌یافته، تکرار اقوام، نژادها، مذاهب و زبان‌ها، وجود نموده‌های نفرت از حقارت: جنبش زندگی سیاه‌پوستان علیه خشونت پلیس، جنبش من هم (#Me_Too) علیه آزار و اذیت و تجاوز جنسی و ...

ب - ۶) چه باید کرد؟

فوکویاما، فصل پایانی کتابش را به یافتن پاسخ‌هایی در خور به این پرسش اختصاص می‌دهد که چه باید کرد؟ او معتقد است که: «گریزی از هویت یا سیاست هویت نیست ... از بین بردن کرامت نه ممکن است و نه مطلوب»^۲

(Fukuyama, 2018, 7,8)

۲ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۱۶۱)

بنابراین و به طور خلاصه، چاره کار در کاربست این سه اصل است: (I) عارضه‌یابی صحیح و تشخیص عوامل ایجاد سیاست نفرت، (II) پذیرش تکثر و پرهیز از بروز سیاست نفرت و (III) دوری جستن از سیاست هویت (IV) داشتن درکی لیبرال از هویت جمعی.

و به طور مشروح‌تر، توصیف این سه اصل چنین است:

(I) عارضه‌یابی صحیح عوامل ایجاد سیاست نفرت: در نخستین گام باید قادر به تشخیص صحیح عوامل اصلی بروز «سیاست نفرت» باشیم و معلول‌ها را به علت‌ها معرفی نکنیم. به بیان فوکویاما: «شهروند یک لیبرال دموکراسی بودن بدان معنا نیست که دولت یا شهروندان احترام یکسانی برای افراد قائل‌اند. آن‌ها بر اساس رنگ پوست، جنسیت، ملیت، دیدگاه‌ها، قومیت یا جهت‌گیری جنسی قضاوت می‌شوند.»^۱ بنابراین حتا در جوامع لیبرال‌دمکراتیک نیز می‌توانیم شاهد خشونت ناموجه پلیس و برخوردهای تبعیض‌آمیز با اقلیت‌ها - مثلاً سیاه‌پوستان - باشیم.

بی‌شک احتمال بروز چنین تبعیض‌هایی در جوامع غیر لیبرال‌دمکراتیک می‌تواند چندین برابر باشد. این‌گونه موارد می‌تواند بهانه‌ای باشد تا برخی سیاست‌مداران در مسیر مطامع خود، با کاربست یا تشدید یک سیاست هویت تقابل جویانه، از آن وقایع یا تبعیض‌ها سوءاستفاده سیاسی کنند. در حالی که ماجرا از تشدید سیاست‌های هویت در جامعه آغاز نشده است و نقطه آغازین ماجرا را باید در اقدامات تبعیض‌آمیز و ناموجه پیش از آن جستجو کرد. تشخیص این ریشه‌ها و علت‌ها در هر نوع مطالعه عارضه‌یابی مهم است.

(II) پذیرش تکثر و پرهیز از بروز سیاست نفرت: به بیان فوکویاما: «مدرنیته داشتن هویت‌های چندگانه است. هویت‌های که از طریق تعاملات اجتماعی ما در سطوح مختلف شکل می‌گیرد. ما هویت‌هایی داریم که توسط نژاد، جنس، محل کار، تحصیلات، تعلقات، و ملیت ما تعریف شده‌اند.»^۲ فوکویاما چاره کار را پذیرش هویت‌های متکثر می‌داند.

۱ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۱۶۲)

۲ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۱۶۳)

(III) دوری جستن از سیاست هویت: پذیرش هویت‌های متکثر می‌تواند تعارضات اجتماعی بی‌ثمر را خنثی سازد: «اگر منطق سیاست هویت تقسیم جوامع به گروه‌های هر چه کوچکتر است، امکان خلق هویت‌هایی که فراگیرتر و ادغام‌کننده‌تر باشند نیز هست. لازم نیست تا تجربه‌های زیستی افراد را انکار کنیم ... در عین حال که در جهان مدرن نمی‌توانیم از دست سیاست هویت خلاص شویم [اما] قادریم آن را به سمت آشکال موسع‌تر احترام متقابل نسبت به کرامت هدایت کنیم، امری که کارایی دموکراسی را بیش‌تر می‌سازد»^۱

(IV) داشتن درکی لیبرال از هویت جمعی: از منظر فوکویاما، الزامی نیست تا یک ملت، همچون فرآورده حاصل از دیگ هم‌جوش باشد تا ملت شناخته شود. در واقع بدون چنین فهمی از یک ملت نیز پایداری و تداوم یک ملت-دولت مدرن قابل تصور است.

از این‌رو فوکویاما، هرگونه محدودسازی اقوام و دیگر گروه‌های اجتماعی را به طریقی غیرلیبرال شود ناکارآمد می‌داند و می‌گوید: «هویت‌های ملی را می‌توان حول ارزش‌های سیاسی لیبرال و دموکراتیک سامان داده شود؛ حول تجربیات مشترکی که بافت پیوندی را فراهم کند و به جوامع مختلف اجازه رشد دهد. کانادا، فرانسه، هند و ایالات متحده نمونه‌هایی از کشورهایی هستند که سعی در پرورش هویت ملی در این راستا داشته‌اند.»^۲ و در یک فراز بسیار مهم دیگر می‌گوید: «ما نیاز به ترویج هویت‌های ملی اعتقادی بنا شده حول اندیشه‌های اساسی لیبرال دموکراسی مدرن، و استفاده از خط‌مشی‌های عمومی برای همگون‌سازی تعمده‌تازه‌واردان در این هویت‌ها داریم. لیبرال دموکراسی از فرهنگ خاص خود برخوردار است، که باید قدر منزلتی فراتر از فرهنگ‌های نفی‌کننده ارزش‌های دموکراتیک داشته باشد.»^۴

۱ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۱۶۳)

۲ صرف‌نظر از رویکردهای اخیر ناندرا مودی و دعاوی هندومحور او از هویت ملی. برای مطالعه نقد فوکویاما به سیاست هویت ناندرا مودی در هند، رجوع کنید به (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۸۴)

۳ (Fukuyama, 2018, 9)

۴ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۱۶۴)

بارۀ سوم - تجربه‌های تاریخی متفاوت

دعاوی نظری فوکویاما در بارۀ عوامل و موانع توسعه، در دو سطح با خلل و فرج و نابسامانی‌هایی مواجه است. سطح نخست مربوط به عرصۀ نظر است و سطح دیگر مربوط به تجربیات تاریخی متناقضی است که سراغ داریم.

از جمله رقبای او در هر دو سطح، داگلاس سی نورث^۱، جان جوزف والیس^۲، باری آر وینگاست^۳، نویسندگان کتاب‌های «خشونت و نظم‌های اجتماعی» و «توسعه در ساییه‌ی خشونت، سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه» و همچنین دارون عجم‌اوغلو^۴ و جیمز ای رابینسون^۵ نویسندگان کتاب‌های «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟» و «باریک راه آزادی» هستند. در این‌جا طبعاً مجالی برای مقایسۀ آرای این سه گروه در سطح نخست - مربوط به عرصۀ نظر - نیست.

اما مرور برخی تجربه‌های تاریخی ممکن است گاه ما را به درکی متفاوت از آرای فوکویاما و گاه مشابه انگارۀ او برساند. از این‌رو گمان می‌رود که عنایت به وضعیت چند نمونه انضمامی شامل ژاپن، بنگلادش، اقلیم کردستان عراق، چین و آرژانتین راهگشا خواهد بود.

الف - ژاپن

روایت ویلیام جی بیزلی^۶ از فرآیند توسعه در ژاپن، از برخی وجوه با دعاوی فوکویاما سازگار است. بیزلی، ضمن اشاره به عوامل بومی در ژاپن، مبدأ شکل‌گیری مسیر توسعه در آن کشور را این‌چنین ترسیم می‌کند: «توافق گسترده‌ای درباره مبدأ این روند وجود

۱ Douglass C. North

۲ John Joseph Wallis

۳ Barry R. Weingast

۴ Daron Acemoglu

۵ James A. Robinson

۶ برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: (نورث، والیس و وینگاست، ۱۳۹۴)، (نورث، والیس و وینگاست، ۱۳۹۶)، (عجم‌اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۷) و (عجم‌اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۹)

William G. Beasley

دارد، که همانا ژاپن تحت توکوگاوا (۱۶۰۰-۱۸۶۸) است ... در این عصر سرمایه‌داری جنینی پدید آمد، که پیش‌شرط رشد صنعتی به سبک غربی بود؛ سنت‌های ملی فرهنگ و اندیشه شکلی قطعی یافتند که نسل‌های بعدی به آن‌ها وابسته شدند یا از آن‌ها بریدند.^۱

بیزلی توضیح می‌دهد که چگونه روند یادشده در دوران توکوگاوا به انباشت سرمایه در بخش خصوصی کمک کرد و تأکید می‌کند که به رغم برخی ویژگی‌های خاص در ژاپن از جمله وجود سرمایه داخلی برای سرمایه‌گذاری در بخش‌های اقتصادی، ژاپن تافته جدا بافته‌ای نسبت به دیگر کشورها نبود: «این بدان معنا نیست که بگوییم صنعتی شدن ژاپن امری منحصر به فرد بود. اگر مرحله اول توسعه صنایع دفاعی با حمایت مالی دولت را کنار بگذاریم، توسعه ژاپن ترتیب و توالی طبیعی را دنبال کرد که طی آن نخست صنایع سبک و سپس سنگین پدید آمدند.»^۲

از منظر فوکویاما: «در چین، ژاپن و کره، سنت دولتمندی در برخی موارد حتی طولانی‌تر از این سنت در خود اروپا بود.»^۳

بیزلی و وضعیت دولتمندی مورد اشاره فوکویاما را چنین توضیح می‌دهد که مفهوم دولت در ژاپن پیشامدرن، متکی به نظریه یا فلسفه سیاسی مانند اروپا نبود، بلکه استوار بر «آیین کنفوسیوسی چین به عنوان دکترین حاضر و آماده مرتبط با اخلاقیات حکومتی» بود.^۴ بنابراین اصلاحاتی که پس از دوره توکوگاوا، توسط امپراتوری میجی (۱۸۶۸-۱۸۹۴) اجرا شد، برخاسته از «مجادلات عمومی در باب مطلوبیت یک نظام سیاسی جدید» نبود، بلکه منبعث از نارضایتی‌های اجتماعی از وضع موجود در ژاپن بود.^۵

۱ (بیزلی، ۱۳۹۳، ۲۲)

۲ (بیزلی، ۱۳۹۳، ۱۶۲)

۳ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۵۴۱)

۴ (بیزلی، ۱۳۹۳، ۸۷) همچنین رجوع کنید به (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۵۳۹)

۵ (بیزلی، ۱۳۹۳، ۸۷)

بیزلی دلیل حرکت به سوی دولت مدرن را این‌چنین بیان می‌کند: «بر روی هم، این تغییرات معلول تغییر نهادی سیاسی ژاپن از مدل چین باستان [به اتکای آموزه‌های کنفوسیوسی] به الگوهای متأخر غربی بود. ژاپنی‌ها دو انگیزه آشکار برای این کار داشتند نخست، کشوری که سعی داشت غرب را متقاعد به بازنگری در قراردادهای [تجاری] نابرابر کند، با داشتن ظاهری مورد پذیرش و آشنای غرب، بخت بیش‌تری برای موفقیت دارد ... دوم، منطقی می‌نمود که برپایی نظام مالیاتی، نیروهای مسلح، و ساختاری صنعتی مطابق الگوی غربی - عناصر ثروت و قدرت - باید بر عهده دولتی غربی‌مآب گذاشته شود. از این گذشته، در دهه ۱۸۸۰ شمار زیادی از مقامات ژاپنی عملاً در حال فراگرفتن مهارت‌های لازم غربی بودند.»^۱ بنابراین توصیف بیزلی از فرآیند طی شده در ژاپن، شباهت زیادی با الگوی مطلوب آفوکویاما داشته است:

افزایش تجارت (سرمایه‌داری) ← صنعتی شدن (تقسیم کار اجتماعی) ← شهری شدن ←
تحرك اجتماعی ← شکل‌گیری هویت ملی ← ملت‌سازی ← دولت‌سازی با اتکا به جنگ ←
حاکمیت قانون ← پاسخگو بودن (دموکراسی).

به توصیف بیزلی، ژاپن از اوایل قرن بیستم و به ویژه از دهه ۱۹۳۰ به بعد، شاهد ظهور و فعالیت تعداد قابل توجهی شرکت‌های کوچک و متوسط بود که به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند^۲ و در کنار آن‌ها، شرکت‌های بزرگی با سرمایه‌های اولیه بزرگتر از ۵ میلیون ین نیز در فضای اقتصادی ژاپن حضور داشتند و سهم این شرکت‌های بزرگ از کل صنعت کشور، در سال ۱۹۰۹، معادل ۳۶ درصد بوده است، آن‌چنان‌که: «سرمایه اولیه پنج شرکت بزرگ (میتسوئی، میتسوبیشی، یا سودا، سومیتومو و دای ایچی) بر روی هم ۵۰ میلیون ین در سال ۱۹۱۴ و ۲۸۰ میلیون ین در سال ۱۹۲۷ بود.»^۳

۱ (بیزلی، ۱۳۹۳، ۱۰۴)

۲ یا به توصیف قهرمان‌پور تیپ ایده‌آل (قهرمانپور، ۱۳۹۷، ۵ و ۴)

۳ (بیزلی، ۱۳۹۳، ۱۶۳ و ۱۶۴)

۴ (بیزلی، ۱۳۹۳، ۱۶۴)

ب - بنگلادش و پاکستان

از میان چهار روش توصیف شده برای شکل‌گیری هویت ملی در دستگاه نظری فوکویاما، پاکستان و سپس بنگلادش بی‌تردید راه نخست را پیموده‌اند: جابجایی مرزها و تجزیه کشور مادر به واحدهای همگون‌تر قوم و زبانی و سپس تکرار همان ماجرا در جدایی مکرر.

بنگلادش، سرزمینی که خود تکه‌ای جدا شده از پاکستان است (۱۹۷۱) و پاکستان، تکه‌ای جدا شده از هند (۱۹۴۷). به زبان فوکویاما، احتمالاً چنین فرآیندی در هر دو کشور رخ داده است:

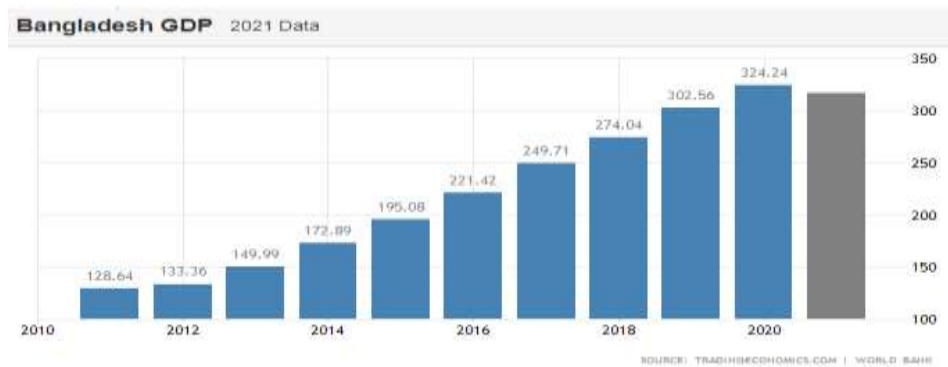
پاکستان: شکل‌گیری هویت ملی پاکستانی ← ملت‌سازی ← دولت‌سازی پس از جدایی از هند ← دستیابی به سطحی از دموکراسی (در فراز و نشیب) ← توسعه‌نیافته

بنگلادش: شکل‌گیری هویت ملی بنگالی ← ملت‌سازی ← دولت‌سازی پس از جدایی از پاکستان ← دستیابی به سطحی از دموکراسی ← در حال توسعه (گام‌های نخستین)

پس از استقلال بنگلادش، به نظر می‌رسد که پروژه ملت‌سازی پاکستان خاتمه یافته باشد و دست‌کم، شاید بتوان ادعا کرد که کیفیت هویت ملی در هر دو کشور پاکستان و بنگلادش در یک سطح واقع شده باشند. از این‌رو گمان نمی‌رود که بتوان تفاوت میان رشد اقتصادی دو کشور را به تفاوت میان کیفیت هویت ملی آن‌ها نسبت داد.

نمودارهای مندرج در تصاویر ۴ و ۵، وضعیت رشد اقتصادی دو کشور را نشان می‌دهد و حکایت از روند اقتصادی مطلوب در بنگلادش دارد. طی دهه اخیر، بنگلادش به محض تغییر الگوی اقتصادی و حرکت به سمت اقتصاد لیبرالیستی، در مسیر توسعه قرار گرفته است و رفته‌رفته در محافل آکادمیک، مبدل به نمونه‌ای از حرکت به سوی توسعه شده است. در حالی که پاکستان همچنان مسیری ناهموار را به سیاق گذشته می‌پیماید.

در جدول شماره ۲، تمایز میان آزادی اقتصادی بنگلادش و پاکستان، بیانگر دلایل این تفاوت است. بنگلادش به سوی آزادی اقتصادی پیش‌تر و پاکستان هم‌چنان به سوی آزادی اقتصادی کمتر در حرکت است.



تصویر (۴): رشد تولید ناخالص داخلی GDP از ۲۰۱۰ تا



تصویر (۵): رشد تولید ناخالص داخلی GDP از ۲۰۱۰ تا

جدول (۲): مقایسه آزادی اقتصادی پاکستان و بنگلادش		
گزارش ۲۰۲۱ هریتیج *	گزارش ۲۰۲۱ فریزر **	
۱۵۲	۱۴۲	پاکستان
۱۲۰	۱۳۶	بنگلادش
* 2020 Index of Economic Freedom / www.heritage.org		
** Economic Freedom of the World 2020 Annual Report / www.fraserinstitute.org		

ج - اقلیم کردستان عراق

توجه به وضعیت اقلیم کردستان عراق در مقایسه با بنگلادش نیز بسیار آموزنده است. این ناحیه از عراق نزدیک به سه دهه است که منطقه‌ای خودمختار شناخته می‌شود. تجربه اقلیم کردستان نشان می‌دهد که برخلاف ادعای طرفداران فدرالیسم و خودمختاری، این رویکرد در این دیار - هم‌چون غالب موارد مشابه - منجر به حصول توفیقی نشده است. چرا که هم‌چنان نزدیک به ۸۰ درصد از اقتصاد این اقلیم وابسته به نفت است و سهم سایر بخش‌های کشاورزی، توریسم و متفرقه به ترتیب معادل ۱۰، ۴ و ۶ درصد است. (طبعاً در مقایسه با بنگلادش، اقلیم کردستان عراق نیز بیش از دو دهه است که به خودمختاری دست‌یافته است و در عین حال، فاقد بحران هویت است. اما اقلیم کردستان عراق در غیاب اقتصاد بازارمحور، هم‌چنان افق روشنی پیش رو ندارد و درجا می‌زند.

د - چین

به یاد داریم که بنا به تعریف فوکویاما: «در چین، ژاپن و کره، سنت دولتمندی در برخی موارد حتا طولانی‌تر از این سنت در خود اروپا بود.» در تأیید چنین ادعایی، هنری کسینجر یگانگی و هویت ملی در چین را چنین توصیف می‌کند: «ملت‌هایی که از دیرینه تاریخی برخوردارند، همواره میل دارند خودشان را جاودان پنداشته، و آثار روایت اصالت و خاستگه‌شان را ارج بنهند. یکی از ویژگی‌های تمدن چین این است که اساساً نقطه آغازی برای آن نمی‌توان قایل شد. ظهور آن در تاریخ، بیش‌تر شبیه به یک پدیده خودانتظام طبیعی است تا یک کشور به معنی امروزی آن.»^۲

در واقع به اتکای دستگاه نظری جواد طباطبایی، می‌توان ادعا نمود که چین نیز در دوران پیشامدرن و قبل از ظهور مفهوم مدرن ملت و ملت-دولت‌ها، یک ملت بوده است و بهره‌مندی از

(Pankaj & Ramyar, 2019, 397)

۲ (کسینجر، ۱۳۹۸، ۷)، همچنین رجوع کنید به (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۵۴۱)

دولت ملی را تجربه کرده است. اما ملت‌سازی و دولت‌سازی در دستگاه نظری فوکویاما، مفاهیم دوران مدرن هستند.

باری، برخلاف داعیهٔ دستگاه نظری فوکویاما، کشوری مانند چین به رغم آن پیشینهٔ طولانی در برخورداری از هویت ملی، ملت‌سازی، دولت‌سازی و بوروکراسی، دستیابی به حاکمیت قانون و دموکراسی حاصل نشده است. به قسمی که پس از انقلاب چین، شاهد یک افول اقتصادی دهشت‌بار در دوران مائو و سپس ظهور یک رشد اقتصادی شگفت‌انگیز در دوران دنگ شیائوپینگ هستیم. تحولاتی که تنها با رویکردهای اقتصادی قابل توضیح هستند:

هویت ملی ← ملت‌سازی ← دولت‌سازی ← انتخاب اقتصاد برنامه‌محور کمونیستی (دوران مائو) ← فقر و قحطی ← تغییر رویکردها و انتخاب سطوحی از لیبرالیسم اقتصادی (دوران دنگ شیائوپینگ به بعد) ← رشد اقتصادی (در غیاب دموکراسی و لیبرالیسم سیاسی)

به سخن دیگر، چین در دوران مائو از یک دولت بزرگ و مقتدر و یک بروکراسی عریض و طویل برخوردار بود. اما برخلاف تئوری فوکویاما، بهره‌مندی از هویت ملی، دولت و بروکراسی، به ظهور دموکراسی یا رشد اقتصادی منتهی نشده است.

چین در دوران مائو و کمونیسم، ایامی غم‌انگیز را پشت سر گذاشت. پس از مرگ مائو، دنگ شیائوپینگ^۱ و هم‌فکران او، گام به گام مائوئیسم را کنار گذاشتند و با حرکت به سوی اقتصاد بازارمحور، گام‌های بلندی به سوی توسعه‌ی اقتصادی برداشتند.^۲ بنابراین، رشد اقتصادی از اواسط دههٔ ۱۹۸۰ به بعد، صرفاً مرهون تحول در رویکردهای اقتصادی بود.

^۱Deng Xiaoping

^۲ (کوز و وانگ، ۱۳۹۶، ۶۹ و ۷۰)

ه - آرژانتین

در اوایل قرن شانزدهم، آرژانتین مورد هجوم استعمارگران اسپانیایی واقع شد. در حد فاصل ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۹، دولت ملی تشکیل شد و حاکمیت سرزمین‌هایی را که امروز آرژانتین نامیده می‌شود در دست گرفت. تا حوالی ۱۹۲۰، آرژانتین به یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان بدل شد. اما با گسترش اندیشه‌های چپ - از جمله ظهور مکتب ساختارگرایی^۱ تحت زعامت افرادی نظیر رائول پریش^۲ - در آن کشور، و کنار گذاشتن تدریجی اقتصاد لیبرالی بازارمحور، افول اقتصادی آغاز شد.

به توصیف جیمز رابینسون^۳ و دارون عجم‌اوغلو^۴ «یک اقتصاددان برنده جایزه نوبل به نام سیمون کوزنتس^۵ برای آن که نشان دهد فهم آرژانتین تا چه حد مشکل است، در اظهار نظر معروفی گفته است که چهار دسته کشور در دنیا وجود دارد: توسعه یافته، در حال توسعه، ژاپن و آرژانتین. این نقطه نظر کوزنتس از آن جا ناشی می‌شود که در زمان جنگ اول جهانی آرژانتین یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان بود. سپس شروع به افتی بی‌وقفه نسبت به دیگر کشورهای ثروتمند در اروپای غربی و آمریکای شمالی کرد، و در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تبدیل به یک زوال مطلق شد.»^۶

فوکویاما معتقد است که شتاب اقتصادی آرژانتین، حتا پیش از شکل‌گیری دولت ملی آن در فاصله ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۹ آغاز شده بود: «جیمز ماهوتی معتقد است شتاب گرفتن آرژانتین از مدت‌ها پیش آغاز شده بود و در سال ۱۸۰۰ سرانه تولید ناخالص داخلی آرژانتین، کمی بیشتر از ایالات متحده آمریکا بود. لذا می‌توان گفت رشد اقتصادی اولیه آرژانتین دولت مستعجل نبود و یک صد

۱ (هانت، ۱۳۹۳، ۶۶ و ۶۷)

۲Raul Prebisch

۳James A. Robinson

۴Daron Acemoglu

۵Simon Kuznets

۶ (عجم‌اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۷، ۵۱۱)

سال، یعنی زمان استقلال [از سیطره استعمارگران اسپانیا] تا رکود بزرگ در دهه ۱۹۳۰، ادامه داشت.^۱

هویت ملی ← ملت‌سازی ← دولت‌سازی ← دوری جستن از اقتصاد لیبرالی ← افول

بهره‌مندی از هویت ملی، دولت بزرگ و بروکراسی قوی، به استقرار حاکمیت قانون و ظهور دموکراسی رهنمون شد، اما برخلاف تئوری فوکویاما، رشد اقتصادی به‌مثابه نمود اقتصادی توسعه‌پدیدار نگردید.

تجربه‌های تاریخی یادشده، حکایت از آن دارد که تئوری فوکویاما مبنی بر زنجیره زیر، در موارد متعددی قابل دفاع نیست: هویت ملی ← ملت‌سازی ← دولت‌سازی ← حاکمیت قانون ← دموکراسی ← رشد اقتصادی.

۱ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۸۴)

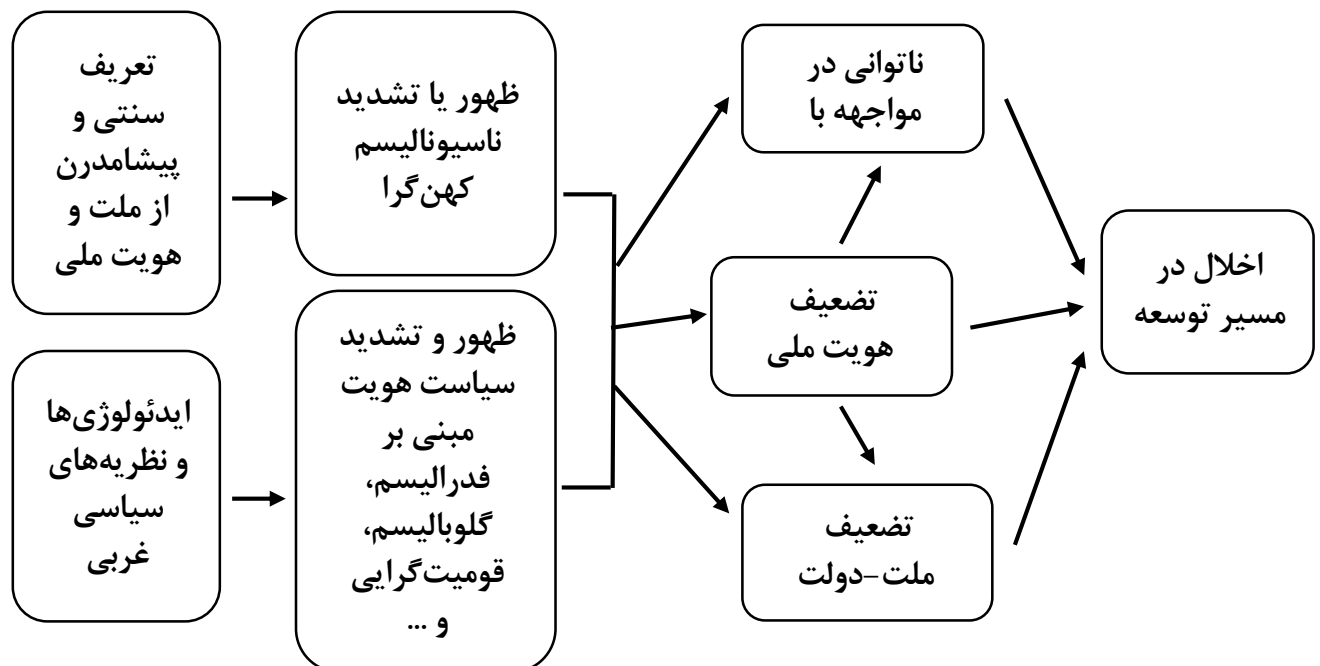
۲ توسعه به معنای فوکویامایی

پارهٔ چهارم - بررسی و نقد مقاله «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی»

پس از یک وقفهٔ طولانی و ناگزیر، دوباره به سراغ مقالهٔ «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی» می‌رویم و بررسی و نقد آرای نویسنده را در دو بخش جداگانه پی می‌گیریم.

الف) نقد عارضه‌یابی انجام شده در مقاله

عارضه‌یابی بستانی از وضعیت وجود - به معنای شناسایی کلیدی‌ترین مشکلات کنونی جامعهٔ ایرانی - مشتمل بر این موارد است: (i) تعریف سنتی و پیشامدرن از ملت و هویت ملی در جامعهٔ ایرانی، ظهور یا تشدید ناسیونالیسم کهن‌گرا را در پی داشته است. (ii) ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های سیاسی غربی، منجر به ظهور و تشدید سیاست هویت مبنی بر فدرالیسم، گلوبالیسم، قومیت‌گرایی و ... شده است. (iii) موارد پیش گفته «در ذهن و زبان برخی نخبگان و فعالان سیاسی» جای گرفته است و می‌تواند منجر به تضعیف هویت ملی، تضعیف ملت-دولت شود و در این صورت پیمودن مسیر توسعه مختل/متوقف می‌شود. (تصویر ۶)



تصویر (۶): تحلیل عارضه‌یابی در مقالهٔ «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی»

به نظر می‌رسد که بستانی در چارچوب عارضه‌یابی خود حرف تازه‌ای نمی‌گوید و روایت او، بازتکرار دعاوی پیشین طباطبایی است. طباطبایی همواره از یک سو منتقد ایدئولوژی ناسیونالیسم بوده است^۱ و از جمله می‌گوید: «ناسیونالیسم ایدئولوژی برتری‌جویی یک ملت است»^۲

از سوی دیگر، با استفاده از عبارت «گریز از مرکز»، بر «حاملان سیاست‌های پان تورکی، پان کوردی، پان عربی ... که از بیرون مرزهای ایران هدایت می‌شوند»^۳ می‌شورد و درباره‌ی آنان می‌گوید که: «نیروهای گریز از مرکز، که بر حسب تعریف جزئی هستند، نیروهای سیاسی اند، نه اجتماعی. مکان رابطه‌ی نیروهای سیاسی قلمرو کل است.»^۴ و آنان را عملۀ اجنبی می‌داند و مثلاً می‌نویسد: «حاملان درونی این بحران کشورهای پیرامونی گروه‌های از نیروهای گریز از مرکز در ایران هستند که در شرایط کنونی چالش مهمی است.»^۵ و منتقد ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های سیاسی غربی است.^۶

وجه اشتراک آرای بستانی و طباطبایی، آن است که به هنگام نقد ناسیونالیسم، قومیت‌گرایی، فدرالیسم و نظایر آن‌ها، درباره‌ی ریشه‌های بروز این وضعیت در دوران معاصر سکوت اختیار می‌کنند. البته در بخش‌های بعدی شاهد وجه افتراق میان آرای ایشان نیز خواهیم بود.

^۱ (طباطبایی، ۱۳۹۶، الف، ۴۸۷ - ۴۸۸، ۵۴۲) (طباطبایی، ۱۳۹۷، الف، ۲۲ - ۲۸، ۵۶) (طباطبایی، ۱۳۹۸، الف، ۷۴، ۷۵، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۶۰، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۸۱، ۳۰۴، ۳۰۵) (طباطبایی، ۱۳۹۵، ج، ۲۰۰، ۲۰۲)

^۲ (طباطبایی، ۱۳۹۸، الف، ۱۱۰)

^۳ (طباطبایی، ۱۳۹۸، الف، ۳۰۸)

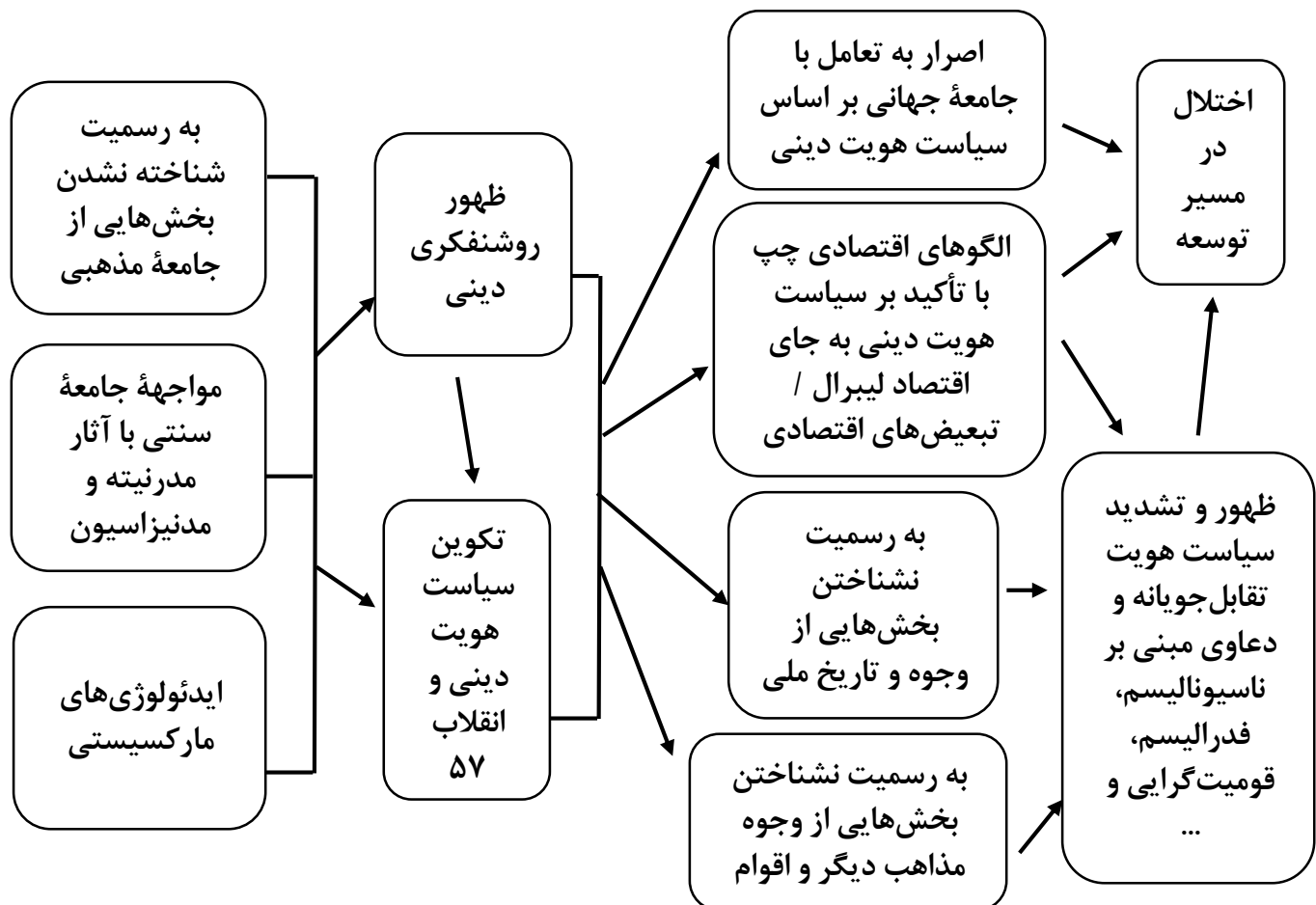
^۴ (طباطبایی، ۱۳۹۷، الف، ۶۵ و ۶۶)

^۵ (طباطبایی، ۱۳۹۸، الف، ۳۰۸)

^۶ (طباطبایی، ۱۴۰۰، ۴۳۶ و ۴۳۷) (طباطبایی، ۱۳۹۵، ج، ۲۶۸ و ۲۵۹) (طباطبایی، ۱۳۹۵، و، ۵۶۱ - ۵۶۴) (طباطبایی، ۱۳۹۵، د،

۱۱۳ - ۱۱۶) (طباطبایی، ۱۳۹۷، الف، ۵۵) (طباطبایی، ۱۴۰۰، ۱۴۱۹ تا ۱۴۲۴، ۴۲۹، ۴۴۱، ۴۴۲) (طباطبایی، ۱۳۹۵، و، ۵۳۱، ۵۵۸ - ۵۶۱، ۶۲۱)

در نگاهی متفاوت با آرای طباطبایی و بدستانی - و با اتکای به تعاریف فوکویاما - به نظر می‌رسد که عارضه‌یابی و کشف مشکلات جامعه ایرانی در باب سیاست هویت، مشتمل بر این موارد باشد: پیش از انقلاب ۱۳۵۷: (i) به رسمیت شناخته نشدن بخش‌هایی از جامعه مذهبی، (ii) مواجهه جامعه سنتی با آثار مدرنیته و مدرنیزاسیون، (iii) ظهور روشنفکری دینی، (iv) ظهور سیاست هویت دینی، و پس از انقلاب ۱۳۵۷: (v) کوشش برای تعامل با جامعه جهانی بر اساس سیاست هویت دینی، (vi) پیروی از الگوهای اقتصادی چپ (به جای اقتصاد لیبرال)، با تأکید بر سیاست هویت دینی / تبعیض‌های اقتصادی ناگزیر، (vii) به رسمیت نشناختن بخش‌هایی از وجوه و تاریخ ملی، (viii) به رسمیت نشناختن بخش‌هایی از وجوه مذاهب دیگر و اقوام، (ix) ظهور و تشدید سیاست هویت متقابل و دعاوی مبنی بر ناسیونالیسم، فدرالیسم، قومیت‌گرایی و ...، (x) توقف / اخلال در پیمایش مسیر توسعه. (تصویر ۷)



تصویر (۷): عارضه‌یابی سیاست هویت در نگاهی متفاوت با آرای طباطبایی و بدستانی

به این اعتبار، به نظر می‌رسد که از منظر عارضه‌یابی و کشف مشکلات جامعه ایرانی، موارد مهمی در مقاله بستانی مغفول می‌ماند. در این جا تنها به سه نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف - ۱) نادیده انگاشتن سیاست‌های هویت پیشین (اولیه)

به استناد آموزه‌های فوکویاما، به نظر می‌رسد که پیش از انقلاب ۱۳۵۷، یک سیاست هویت دینی در جامعه ما شکل گرفته است که دست‌کم می‌توان آن را منبعث از سه عامل دانست: نخست «به رسمیت شناخته شدن» بخشی از جامعه مذهبی، دوم مواجهه جامعه سنتی با آثار مدرنیته و مدنی‌سازی (در گذار از گماینه شافت به گزاشافت) و بروز این احساس که «هنجارهای سنتی‌شان در آن محترم به حساب نمی‌آید.»^۱ و سوم، گرایش به غرب‌ستیزی ناشی از ایدئولوژی‌های مارکسیستی. برخی از داعیه‌های روشنفکری دینی پیش و پس از انقلاب نیز، می‌تواند در ذیل همان سیاست هویت دینی فهمیده شود.

این سیاست هویت نوظهور که پیش از سال ۱۳۵۷ متولد شده بود، تا با ارائه تعریف خاصی از «اسلام‌گرایی» و با تأکید بر وجوه «شیعی»، خواهان «به رسمیت شناخته شدن» پس از انقلاب ۱۳۵۷ بود: خواه بازشناسی این هویت در درون کشور و خواه بازشناسی آن توسط جامعه جهانی.

در عرصه بین‌المللی، این سیاست هویت دینی با اتکا به مفاهیمی نظیر جایگزین کردن امت جهانی به جای شهروندان کشور و انترناسیونالیسم اسلامی به جای ناسیونالیسم بیان شد و معتقد بود که: «در ارتباط با مشترک بودن عقاید اسلامی با انترناسیونالیسم و ضدیت آن با ناسیونالیسم باید گفت که اسلام تمام جامعه بشری را یک خانواده می‌داند و رسالت خود را محدود به قوم و ملتی خاص نمی‌داند. بنابراین جامعه‌ای که بر پایه جهان‌بینی اسلامی بر پا می‌شود علاوه بر آن که به نوسازی و آرایش معنوی و مادی خود می‌پردازد، خود را حامل رسالت جهانی می‌داند»^۲ به علاوه، این سیاست هویت در تعاملات دیپلماتیک نیز نمادهایی مخصوص به خود را فراهم آورده است. به عنوان یک نمونه، حذف کراوات در پوشش مردانه، از مصادیق این نمادها هستند.

۱ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۷۷)

۲ (نظیفی نائینی و شهرام‌نیا، ۱۳۹۲، ۲۱۳) همچنین برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به (حجتی کرمانی، ۱۳۸۴) و (مطهری، ۱۳۹۲)

به موازات، سیاست هویت در عرصه داخلی نیز حوزه‌های متنوعی را درنوردیده است. استوار بر این سیاست هویت، از جمله: (۱) تلاش شد تا برخی نمودهای تاریخی و نشانه‌های متعلق به «دیگر هویت‌ها» از چهره شهرها زدوده شود. (۲) به تدریج و طی فراز و نشیب‌هایی، تنها شکل‌های خاصی از زندگی اجتماعی برای افراد جامعه به رسمیت شناخته شد، (۳) سایر گروه‌ها با هویت‌های متفاوت، از مشارکت در برخی حوزه‌های اجتماعی بازداشته شدند. (۴) برخی از علوم و فنون، از سیاست هویت متأثر شده‌اند. به عنوان نمونه:

(۱) به عنوان نمونه، در نخستین روزهای پس از انقلاب ۵۷، اقداماتی نظیر «تخریب مقبره رضا شاه در شهرری و تلاش برای تخریب تخت‌جمشید که با مخالفت برخی مسئولین وقت و مقاومت مردم مروجست صورت نگرفت و ... مطرح کردن نام خلیج اسلامی به جای خلیج فارس از دیگر اقدامات و اظهارات جنجالی خلخال بود.»^۱ که به تعریف فوکومایاما، می‌تواند در چارچوب سیاست هویت فهمیده شود. مناقشه‌هایی از این دست، محدود به آن ایام نبود و تا همین امروز نیز ادامه یافته است و به عنوان یک نمونه دیگر، می‌توان رد پای آن را در مجادلات مربوط به نام‌گذاری خیابان‌های شهر پی‌گیری نمود. آن‌چنان‌که نام‌گذاری خیابانی به نام محمد مصدق، نزدیک به چهل سال موضوع مجادله بوده است^۲ و در موردی مشابه، همین اواخر اعلام شد که: «پس از مدت کوتاهی از پلاک‌کوبی معبری که به نام چهار چهره ادبیات و آموزش کودک و نوجوان، هوشنگ مرادی کرمانی، جبار باغچه‌بان، مهدی آذریزدی و صمد بهرنگی نام‌گذاری شده بود، باز هم نام این خیابان‌ها به روال قبل برگشت و دیگر ردی از این نام‌ها در معابر پایتخت نیست.»^۳

(۲) به عنوان نمونه، اعمال محدودیت‌های خاص برای جامعه زنان، متأثر از نوعی سیاست هویت در جامعه ما است؛ به این معنا که تنها شکل‌های خاصی از زندگی اجتماعی در عرصه

۱ (خبرآنلاین، ۱۴۰۰)

۲ (ایرنا، ۱۳۹۷ ب)

۳ (ایسنا، ۱۴۰۰)

پوشش، ورزش، تعامل با جنس مخالف و نظایر آن، در مورد جامعه زنان به رسمیت شناخته می‌شود و به تعبیر دیگر، شکل‌های دیگر زندگی اجتماعی برای آنان به رسمیت شناخته نمی‌شود.^۱ اما به رسمیت نشناختن شکل‌های دیگر زندگی اجتماعی در جامعه ما، تنها محدود به حوزه جنسیت نمی‌شود و عرصه‌های دیگری مانند قومیت‌ها و مذاهب را نیز در برمی‌گیرد.

(۲) هم‌چنان که پیش‌تر نیز نوشته بودم: «در دوران ما، مهاجرینی از کشورهای گوناگون در دولت ایالات متحده یا دیگر دولت‌های اروپایی، در سطوح متفاوت سیاسی نقش‌آفرینی می‌کنند. همین وضعیت درباره وزرای هندی تبار و افغانستانی عضو هیئت دولت کانادا به ریاست جاستین ترودو^۲ برقرار بوده است. یک نمونه مشخص، پارلمان مرکزی آلمان فدرال مشهور به بوندسداگ^۳ است که در شهر برلین قرار دارد. در اکتبر سال ۲۰۲۱، از میان ۷۳۶ نماینده منتخب پارلمان، ۸۳ نماینده را مهاجرانی با ملیت‌های گوناگون تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، معادل تقریبی ۱۵ درصد از نمایندگان پارلمان مرکزی آلمان، ملیت‌های غیر آلمانی از جمله ایرانی، عرب یا افغانستانی^۴ دارند.»^۵ اما به عنوان نمونه و متأثر از همان «سیاست هویت شیعی»، بیش از چهار دهه است که بهره‌مندی از خدمات یک وزیر یا یک استاندار مسیحی یا سنی بلوچ را تجربه نکرده‌ایم. چنان که محسن رهامی از نمایندگان پیشین مجلس شورای اسلامی در این باره معترف بود که: «ما در سطح کشور یک وزیر از اهل سنت نداریم در حالی که ۷ تا ۱۰ میلیون جمعیت ما برادران اهل سنت هستند. کدام قانون و شرع می‌گوید که برادران سنی نمی‌توانند وزیر شوند؟ ما حتی یک استاندار در استان‌های سنی‌نشین از برادران اهل سنت نداریم چون عده‌ای موافق نیستند که سنی‌ها استاندار شوند این مهم‌ترین نقض حقوق بشر است.»^۶

۱ مثلاً رجوع کنید به (ایمنا، ۱۳۹۹) و (انصاف نیوز، ۱۳۹۹)

۲Justin Trudeau

۳Deutscher Bundestag: The Parliament of the Federal Republic of Germany

۴(بوندسداگ، ۲۰۲۱)

۵(اتفاق، ۱۴۰۰، ۳۸)

۶(رهامی، ۱۳۹۶)

در حالی که بستانی وجود چنین تبعیض‌هایی را تنها به ممالک خارجه و بلاد کفر نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «الگوی سیاست هویت ابزاری برای کسب هویت در کشورهایی بوده است که به طور تاریخی هویت ملی شان بر عنا صری تبعیض‌آمیز استوار شده است. مثلاً در تخیل جمعی آمریکایی تصویر سفیدپوستان پروتستان معمولاً شهروند آمریکا را نمایندگی کرده است و سیاست هویت برای مقابله با چنین الگویی شکل گرفت. لذا با شکسته شدن این تصویر عملاً عصر سیاست هویت نیز به پایان می‌رسد، چنان‌که بسیاری پایان آن را اعلام کرده‌اند.»^۱

در واقع بستانی منکر وجود سیاست هویت اولیه‌ای می‌شود که سیاست‌های هویت ثانویه را پدید آورده است و تنها به سمت معلول شلیک می‌کند. مواجهه بستانی با سیاست‌های هویت ثانویه، به سان مواجهه طباطبایی با موضوع «گریز از مرکز» یک سویه است.^۲ به بیان دیگر، مطرح شدن مواردی درباره فدرالیسم، اقوام، زبان‌های محلی و نظایر آن، سیاست‌های هویت ثانویه‌ای به شمار می‌روند که خود معلول عوامل دیگری از جمله سیاست هویت اولیه هستند و علت اصلی مشکلات جامعه ما نیستند. اما در مقاله بستانی به تبعیت از رویکرد استاد طباطبایی، ترجیح داده می‌شود تا درباره وجوه مهمی از علت‌ها سکوت اختیار شود و ریشه‌ها نادیده انگاشته شوند.

افزون بر این، به رغم تصور بستانی مبنی بر به پایان رسیدن سیاست هویت در جهان،^۳ نه تنها فوکویاما آن را رو به افول نمی‌داند، بلکه نسبت به خیزش آن هشدار می‌دهد و اقدامات رهبرانی نظیر پوتین در روسیه، اردوغان در ترکیه، اروپان در مجارستان، کازینسکی در لهستان و سرانجام دونالد ترامپ در آمریکا را نمودهای معاصر آن می‌داند.^۴

از همین روی است که فوکویاما در ابتدای کتاب هویت خود در سال ۲۰۱۸ می‌نویسد که «اگر ترامپ در نوامبر ۲۰۱۶ رئیس‌جمهور آمریکا نشده بود، این کتاب هم نوشته نمی‌شد»^۵ و از سر

۱ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۸ و ۱۹)

۲ برای مطالعه بیش‌تر درباره نقد تئوری «گریز از مرکز» طباطبایی رجوع کنید به (اتفاق، ۱۴۰۰، ۷۴ - ۷۷)

۳ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۹)

۴ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۸۳ و ۸۴)

۵ (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۱۱)

همین نگرانی است که فوکویاما هشدار می‌دهد که تمامی شیوه‌های به رسمیت نشناختن تنوع و تکرار در زندگی فردی و اجتماعی، از این استعداد و ظرفیت برخوردار هستند که منجر به ظهور سیاست‌های هویت تقابل‌جویانه در جامعه شوند، یا آن سیاست‌ها را شدت ببخشند، یا حتی آن را مبدل به سیاست نفرت کنند. مایکل والزر^۱ به نقل از ادموند برک^۲ این سخن را به شیوه دیگری بیان می‌کند و می‌گوید: «اگر قرار باشد که مردمی کشورشان را دوست داشته باشند، باید کشورشان دوست‌داشتنی باشد.»^۳

(۴) سیاست هویت حتی برخی از علوم و فنون را نیز متأثر کرده است. به عنوان نمونه: مفاهیمی نظیر بانکداری، طب و اقتصاد، با پسوند هویت اسلامی، پس از انقلاب ۵۷ و در ذیل سیاست هویت متولد شدند و به تقابل با هویت‌های غربی متداول این مفاهیم برخاستند.

الف - ۲) کم‌التفاتی به مشکلات و تبعیض‌های اقتصادی

در هر کشوری مجموعه‌ای از عوامل داخلی نظیر وجود بخش‌های محروم در یک کشور، وجود تبعیض میان مناطق کشور، توسعه ناموزون، گسترش روزافزون فقر، بالا بودن نرخ بیکاری در شهرها و مناطق غیرمرکزی، بحران‌های عظیم محیط‌زیستی در یک منطقه که ناشی از تصمیمات جانبدارانه به سود مناطق دیگر یک کشور باشد، کاهش رشد اقتصادی، پایین بودن کیفیت نظام حکمرانی، فساد نظام‌مند و مجموعه عواملی از این دست، در زمره دلایلی هستند که زمینه‌های لازم را برای مطرح شدن مواردی نظیر فدرالیسم و نظایر آن فراهم می‌سازند.

مصائب و گرفتاری‌های پیش‌گفته، ممکن است که - به درست یا غلط - برخی از متفکران سیاسی را مجاب کند که چاره کار در افزایش امکان تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای با اتخاذ رویکردهایی مانند فدرالیسم است. اما برخلاف تصویری که از مقاله بستانی متبادر می‌شود، منشاء و علت‌العلل اصلی دعاوی فدرالیستی و نظایر آن، صرفاً دل‌باختگی به ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های

^۱Michael Walzer

^۲Edmund Burke

^۳(Walzer, 1989, 521)

سیاسی غربی نیست. بلکه ریشه در شرایط عینی مشخصی که دارد که در پیوست (۱) به چند نمونه از آن‌ها اشاره شده است.

الف - ۳) عمده کردن مسئله هویت ملی و کم‌التفاتی به نقش اقتصاد

بستانی مسئله هویت ملی در ایران را بسیار مهم به شمار می‌آورد و با تأسی از آرای فوکویاما، بهره‌مندی از «درکی قوی و منسجم از ملیت و هویت ملی» را مهم‌ترین پیش‌نیاز توسعه قلمداد می‌کند و بالطبع، راهکار آن را «تدوین نظریه‌ای برای ملت و دولت ایرانی» می‌داند.

اما به نظر نمی‌رسد که دعاوی بستانی، بر اساس استنتاج از دستگاه نظری فوکویاما شکل گرفته باشد. می‌توان چنین گمان کرد که در الگوی نظری بستانی، سایر عوامل بنیادی تحول اجتماعی از جمله وجوه اقتصادی و استقرار لیبرالیسم از منزلت کم‌تری برخوردار هستند و برخلاف آن‌چه فوکویاما می‌گوید، ظاهراً همه چیز به یگانه عامل «هویت ملی» تقلیل یافته است.

طبعاً یافتن پاسخ‌هایی سزاوار، برای پرسش‌هایی مانند این که «آیا ما با مسئله یا بحران هویت ملی مواجهیم؟» یا این که «اوضاع اقتصادی ما چگونه است؟»، یا این پرسش که «از منظر توسعه نیروی انسانی در چه وضعیتی به سر می‌بریم؟»، مستلزم این است که خود را با دیگران مقایسه کنیم. در غیاب چنین سنجه‌ای هرگونه ابراز نگرانی یا ابراز رضایت دربارهٔ مواردی از این دست، غالباً راه به جایی نخواهد برد. گمان می‌رود که ارزیابی دربارهٔ وضعیت «هویت ملی» در ایران نیز نیازمند یک رویکرد مقایسه‌ای با دنیای بیرون باشد.

به عنوان نمونه، ردیف‌های ۱ تا ۶ جدول ۳ متکی بر دعاوی فوکویاما در کتاب هویت او تدوین شده است و سه ردیف ۷، ۸ و ۹ نیز مستقل از آرای او به جدول ۳ افزوده شده است.

در مقایسه با کشورهای یادشده در جدول ۳، به نظر نمی‌رسد که وضعیت هویت ملی در ایران، مخاطره‌آمیزتر از کشورهای باثبات، توسعه‌یافته و دموکراتیکی مانند ژاپن، کره جنوبی، کانادا و آمریکا باشد. بلکه می‌توان ادعا کرد که ثبات و توسعه‌یافتگی، به چیزی بیش از هویت ملی نیاز

دارد، آن‌چنان‌که کوبا و کره شمالی از مصادیق این ادعا هستند. یعنی توسعه‌نیافتگی کوبا برخاسته از ضعف هویت ملی در آن کشور نیست.

جدول (۳): مقایسه هویت ملی، ثبات و توسعه‌یافتگی برخی کشورهای نمونه			
ردیف	هویت ملی	وضعیت ثبات و توسعه‌یافتگی	نمونه‌ها
۱	ضعیف	باثبات: چون اقوام به نوبت به قدرت می‌رسند و کشور را غارت می‌کنند.	کنیا و نیجریه
۲	ضعیف	در حال توسعه، اما هویت ملی ضعیف مانعی برای توسعه	کشورهای جنوب صحرای آفریقا
۳	ضعیف	کشورهایی تجزیه‌شده و مغلوب	یمن و لیبی
۴	ضعیف	شورش و هرج‌ومرج داخلی	افغانستان، سوریه و سومالی
۵	قوی	با ثبات و توسعه‌یافته	ژاپن و کره جنوبی
۶	قوی	با ثبات و توسعه‌یافته، تکثر اقوام، نژادها، مذاهب و زبان‌ها، وجود نموده‌های نفرت از حقارت: جنبش سیاه‌پوستان علیه خشونت پلیس، جنبش (#Me_Too) و ...	آمریکا
۷	قوی	توسعه‌نیافته و دموکراتیک	ونزوئلا
۸	قوی	توسعه‌نیافته و غیردموکراتیک	کوبا و کره شمالی
۹	قوی	با ثبات، توسعه‌یافته و دموکراتیک	کانادا

به سخن دیگر، برابر آرای فوکویاما، برخورداری از هویت ملی برای ملت‌سازی و سپس دولت‌سازی امری ضروری بوده است. اما پس از طی این فرآیند، دیگر نمی‌توان مشکلات توسعه‌نیافتگی کشورهایی مانند کوبا، کره شمالی و ایران را، منبعث از ضعف هویت ملی دانست، بلکه توسعه‌نیافتگی آنان برخاسته از رویکردهای اقتصادی این کشورها است و این مضمون در میان دعاوی بستانی غایب است.

افزون بر این، کشورهایی مانند آمریکا یا کانادا، بسیار بیش از ایران، با مسئله تنوع و تکثر اقوام، نژادها، مذاهب و زبان‌ها مواجه است و آن‌چه موجبات ثبات و توسعه‌یافتگی را فراهم آورده، بهره‌مندی از مزایای وجوهی از لیبرالیسم است.

در واقع این تلقی از آرای فوکویاما در مقاله بستانی صحیح است که: «همانگونه که فوکویاما توضیح داده است در کشورهایی چون ژاپن و کره حس قوی هویت ملی و تعلق تاریخی موجب

تحیکم این جوامع شده است و همین حس، که الزاماً با معیارهای امروزی بر عقلانیت و حقوق بشر مبتنی نبوده است، راه را برای توسعه اقتصادی و سیاسی آن‌ها در دنیای مدرن فراهم آورده است.» اما در روایت بستانی از آرای فوکویاما دربارهٔ فرآیند توسعه، سه مؤلفه غایب هستند:

تفاوت‌ها: هرچند که فوکویاما کو شیده است که با ترسیم چند نمودار گوناگون، مسیرهای متفاوتی را در مسیر توسعه کشورهای نظیر پروس/آلمان، یونان - ایتالیا و آمریکا نشان دهد، اما تجربه‌های تاریخی مرور شده در پارهٔ سوم این نوشتار، حاکی از آن است که تفاوت‌های میان کشورهای گوناگون، حتی بسیار بیش‌تر از الگوهای ارائه شده توسط فوکویاما هستند.

موعد: در دستگاه نظری فوکویاما، در مرحله‌ای مشخص از فرآیند توسعه، الزام به بهره‌مندی از هویت ملی مهم تلقی می‌شود. مرحله‌ای که ممکن است برای کشورهای مانند لیبی، افغانستان، سوریه، سومالی، کنیا و نیجریه مهم باشند، اما به نظر می‌رسد که مسئلهٔ هویت ملی، دیگر برای کشورهای مانند ایران، کوبا یا کره شمالی دیگر موضوعیت نداشته باشند و موانع این کشورها در مسیر توسعه، ناشی از عوامل دیگری باشند.

اقتصاد: در دستگاه نظری فوکویاما، هویت ملی تنها یکی از سلسله عوامل مهم در فرآیند تحقق توسعه محسوب می‌شود. در حالی که تحولات اقتصادی، چه پیش از شکل‌گیری هویت ملی، و چه پس از آن، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. هم‌چنان که در طول سه دهه اخیر، کشورهای مانند چین، ویتنام، مالزی، ترکیه، اندونزی، بنگلادش، و برخی از کشورهای سوسیالیستی سابق مانند لهستان، با درپیش گرفتن رویکردهای لیبرالی و اقتصاد بازارمحور، گام‌های بلندی را به سوی رفاه و توسعه انسانی برداشته‌اند و هر آینه با دور شدن از اقتصاد بازارمحور، دچار افول شده‌اند. از این رو، گمان می‌رود که متأثر از عارضه‌یابی انجام‌شده در مقالهٔ بستانی، مسئله یا بحران هویت ملی بیش از حد عمده پنداشته شده است.

ب) نقد ارائه تعاریف و معرفی نظریه

در گام بعدی، بستانی به ارائه راه‌کار پرداخته است. او بر این باور است که «فقدان نظریه‌ای برای ملت و دولت ایرانی مهمترین چالش امروز ماست.»^۱ و «ما محتاج تدوین نظریه‌ای برای هویت ملی و دفاع از دولت ملت در مفهوم جدید آن هستیم» تا از یک سو (۱) بر «درکی سنتی و پیشا-مدرن از مفهوم ملیت ایرانی» مقابله کنیم تا امکان «مواجهه با دنیای مدرن» را داشته باشیم و از سوی دیگر، (۲) مانع از تاثیر «برخی ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های سیاسی غربی [شویم] که بر عناصری مانند قومیت، زبان، نژاد و مانند آن تأکید دارند» و موجبات «تضعیف هویت ملی» و «ملت-دولت» را فراهم می‌آورند.^۲

هم‌چنان که پیش‌تر گفته شد، فرآیند ایده‌آلی که فوکویاما برای دستیابی به توسعه ترسیم می‌کند، به شرح زنجیره زیر است:

افزایش تجارت (سرمایه‌داری) ← صنعتی شدن (تقسیم کار اجتماعی) ← شهری شدن ← تحرک اجتماعی ← شکل‌گیری هویت ملی (به چهار روش) ← ملت‌سازی ← دولت‌سازی (به دو روش: با اتکا به جنگ یا بدون جنگ) ← حاکمیت قانون ← پاسخگو بودن (دموکراسی).

اما بستانی استوار بر عارضه‌یابی خود، و هم‌چنین به اتکای آرای فوکویاما و اشاره به تجربه کشورهای مانند ژاپن، ما را به پیمودن مسیر زیر دعوت می‌کند:

تدوین نظریه‌ای برای ملت-دولت ایرانی ← ایجاد درک ملی و اجماع نسبی درباره هویت ملی و ملت-دولت در مفهوم جدید در ایران ← امکان مواجهه با جهان مدرن
از این‌رو تأمل درباره برخی از وجوه این نگاه ضروری می‌نماید:

۱ (بستانی، ۱۴۰۰، ۷)

۲ (بستانی، ۱۴۰۰، ۷ و ۸)

ب-۱) اجتناب از جایگزینی یک سیاست هویت به جای سیاست هویت دیگر

بستانی به درستی و برخلاف طباطبایی، نمی‌کود تا یک سیاست هویت را جایگزین یک سیاست هویت دیگر کند. به عنوان نمونه، او می‌نویسد: «ایده ایران آن‌گونه که برخی ایدئولوژی‌های ملی‌گرای معاصر مدعی‌اند بر مفهوم مبهم و موهوم نژاد/آریایی متکی و مبتنی نیست بلکه حاصل تخیل جمعی ایرانیان در طول تاریخ است. تأکید بر اسطوره نژاد آریایی و ایجاد تقابل میان آن با اعراب یا ترکان خود گونه‌ای از قوم‌گرایی و به همان اندازه خطرناک و مضر برای هویت ملی ایرانی است.»^۱ در واقع هم‌چنان که فوکویاما جوامع را از اتخاذ سیاست‌های هویت، چه در داخل و چه در عرصه بین‌المللی برحذر می‌دارد؛ به نظر می‌رسد که بستانی نیز هوشمندانه قصد دارد تا تعاریفی از هویت ملی و ملت را عرضه بدارد، تا از شکل‌گیری سیاست هویت و سیاست نفرت ممانعت به عمل آورد.

در حالی که رویکرد طباطبایی در برخورد با سیاست هویت، چه در سپهر ملی و چه در عرصه بین‌المللی، جایگزین کردن یک سیاست‌های هویت تقابل‌جویانه است و مثلاً در سطح مناسبات فراملی می‌نویسد: «بحث من یک جنبه ناظر بر استراتژی نیروهای ملی برای دفاع از کشور در شرایط بحرانی و در محاصره نیروهای عربی-تورکی، و سلفی-نوعثمانی دارد.»^۲ و می‌افزاید: «شیخ دوامپراطوری تورکستانی و عربستانی در آستانه در ایستاده است»^۳ «کوشش می‌کنند وحدت کنونی ایران را که می‌تواند به نیروی محرکه‌ای برای یک اتحادیه بزرگی از کشورهای میراث‌دار فرهنگ ایران‌شهری تبدیل شود از درون دستخوش فروپاشی کنند.» «اگر ایران نتواند با تکیه بر کشورهای وارث تمدن ایرانی، اتحادیه‌ای از این کشورها فراهم آورد، و اگر عربستان

۱ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۶)

۲ (طباطبایی، ۱۳۹۸، الف، ۲۹۲)

۳ (طباطبایی، ۱۳۹۸، الف، ۳۱۰)

بتواند با تکیه بر روایتی از اسلام وهابی وحدیتی میان کشورهای منطقه ایجاد کند، خاورمیانه، آسیای میانه و قفقاز و ماورای آن دچار تنش‌های عمده‌ای خواهد کرد.^۱

در واقع علاوه بر فوکویاما، بسیاری از صاحب‌نظران دیگر نیز، نه تنها سیاست هویت رهبرانی نظیر پوتین در روسیه، اردوغان در ترکیه، اروبان در مجارستان، کازینسکی در لهستان و دونالد ترامپ در آمریکا را محتوم به شکست می‌دانستند و می‌دانند، بلکه ناکامی هر واکنشی به این رویکردها را قرار باشد از دوباره جنس سیاست هویت باشد، پیشاپیش مبرهن مفروض می‌دارند.^۲

۱ (طباطبایی، ۱۳۹۸ الف، ۳۰۹) - تأکید (bold) از من است.

۲ در میانه برگزاری کنفرانس جهانی تغییرات اقلیمی (COP26) در شهر گلاسکو، کارلوتا گال، رئیس دفتر نیویورک تایمز در استانبول، طی مقاله‌ای در آن نشریه، شرایط اردوغان را رو به افول می‌داند. به توصیف گال، رویداد کاپ ۲۶ در گلاسکو (the 2021 United Nations climate change conference)، قرار بود فرصت مغتنمی برای نمایش قدرت اردوغان و مشارکت ترکیه در مسائل اقلیمی جهان باشد، اما اوضاع آن‌طور که اردوغان انتظار داشت پیش نرفت. کارلوتا گال معتقد است که از یک سو، جاه‌طلبی‌های اردوغان در حوزه سیاست خارجی و ماجراجویی‌های فرامرزی او در حوالی جمهوری آذربایجان، سوریه و لیبی، و از سوی دیگر به فراموشی سپردن اهمیت «اقتصاد»، اردوغان را روزه‌روز در مسیر افول قرار داده است. (Gall, 2021) هفته‌نامه تجارت فردا نیز در شماره آبان‌ماه خود، به اردوغان و رؤیای امپراتوری عثمانی پرداخته است و تفسیرهای مشابهی را ارائه می‌دهد. پرویز گیلانی وضعیت اردوغانیسم را «پایان رجز» می‌نامد و به این پرسش که «آیا اردوغانیسم به پایان خود رسیده است؟» چنین پاسخ می‌دهد: «نوسازی و توسعه ترکیه بیشتر از همه مدیون تلاش‌های سه نفر است؛ کمال مصطفی آتاتورک، تورگوت اوزال و رجب طیب اردوغان ... اما اردوغان یک تفاوت مهم با اوزال و آتاتورک دارد، خودش در حال نابود کردن دستاوردهای خودش است. برای سال‌های طولانی، رجب طیب اردوغان یکی از بهترین مثال‌ها برای سیاستمدار موفق در میان کشورهای در حال توسعه بود. اقتصاددانان وقتی می‌خواستند مثالی موفق از فرآیند توسعه را نشان دهند، انگشت اشاره را به سمت ترکیه می‌گرفتند. اما این کشور در سال‌های گذشته سیاست‌های نادرستی در روابط بین‌الملل در پیش گرفته است. اردوغان که رؤیای بازسازی امپراطوری عثمانی را در سر دارد، به واسطه دخالت‌های نادرست در منازعات منطقه‌ای، کشورش را وارد یک بحران جدی کرده است.» (تجارت فردا، ۱۴۰۰، ۳۵) زهره کرمی در گزارشی تحت عنوان «اقتصاد زیر چکمه سیاست» نوشته است: «هنگامی که سخن از توسعه در خاورمیانه می‌شود، بسیاری تنها به ترکیه می‌اندیشند، کشوری ۸۴ میلیون نفری با تولید ناخالص داخلی ۷۲۰ میلیارد دلاری ... با این حال در سال‌های اخیر از سرعت رشد و توسعه این کشور کاسته شده و بسیاری غروب اقتصاد این کشور مدیترانه‌ای را نزدیک و متهم ردیف اول را سیاست‌های مداخله‌جویانه

بنابراین به اتکای آموزه‌های فوکویاما، پیشنهاد جواد طباطبایی مبنی بر ایجاد «اتحادیه‌ای از میراث‌داران ایران‌شهری به منظور تقابل با تورکستان بزرگ و عربستان بزرگ»، تمسک جستن به سیاست هویت در عرصه فراملی به‌شمار می‌رود و می‌توان آن را اتخاذ رویکرد نادرست جایگزینی یک سیاست هویت در تقابل با یک سیاست هویت دیگر دانست.

ب - ۲) توسعه آمرانه و دولت بزرگ در غیاب جامعه مدنی

فوکویاما، مشهور به ترویج نگاهی است که به توسعه آمرانه شهرت دارد. توسعه‌ای که می‌تواند در ذیل یک حکومت مقتدر و در غیاب دموکراسی دست‌وپا گیر تحقق یابد. رحمن قهرمانپور در مقدمه کتاب نظم و زوال سیاسی فوکویاما^۲ در این باره می‌نویسد: «فوکویاما در کتاب حاضر فرض محوری و اصل استاد خود، ساموئل هانتینگتون^۳، را می‌پذیرد که تولید قدرت مقدم بر محدود کردن آن است. ناگفته پیداست که در اینجا تعارض میان توسعه آمرانه و دموکراسی مد نظر قرار دارد، تعارضی که جامعه خود ما از سال‌ها پیش با آن درگیر است: آیا توسعه اقتدارگرایانه

دولت حاکم می‌دانند ... آیا اردوغان و دولت‌ش از گذشته درس خواهند گرفت و چکمه‌های سیاست را از گلی اقتصاد خواهند داشت؟» (تجارت فردا، ۱۴۰۰، ۳۵) آلن میکائیل طی گزارشی در مجله تایم، وجوهی از رفتارهای اردوغان را به دوران زودگذر ترامپ تشبیه می‌کند و معتقد است که «به رغم این که همواره حکام مدرن ترکی از میراث امپراتوری عثمانی و اسلام فاصله گرفته بودند تا از جمهوری ترکیه، چهره‌ای غربی، سکولار و مدرن را به نمایش بگذارند، اردوغان نخستین کسی است که فعالانه گذشته عثمانی و میراث اسلامی امپراتوری را پذیرفته است.» (Mikhail, 2020) دوران زودگذر ترامپ، اشاره به کوشش‌های او برای رفتارهایی است که تحلیل‌گرانی نظیر کیمبرلی آمادئو، آن را ناسیونالیسم اقتصادی یا مرکانتالیسم قرن بیست و یکم می‌نامند. جنگ تجاری ترامپ که در سال ۲۰۱۸ با اعمال تعرفه‌های گمرکی بر محصولات چینی آغاز شده بود، حتا در واپسین روزهای حضور ترامپ ادامه داشت و او پیش از ترک کاخ سفید، محدودیت‌های تجاری را برای واردات گوجه فرنگی و محصولات پنبه از چین مقرر کرد. اما به هر حال این دوران به زودی پایان یافت. (Amadeo, 2021)

۱ (اتفاق، ۱۴۰۰، ۲۷-۴۲)

^۲Francis Fukuyama

^۳ ساموئل هانتینگتون (Samuel P. Huntington) همان نظریه پرداز برخورد تمدن‌ها است.

اولویت دارد یا دموکراسی و محدود کردن قدرت دولت؟ ... چون دولت به لحاظ تاریخی قوی‌تر از جامعه مدنی است.^۱

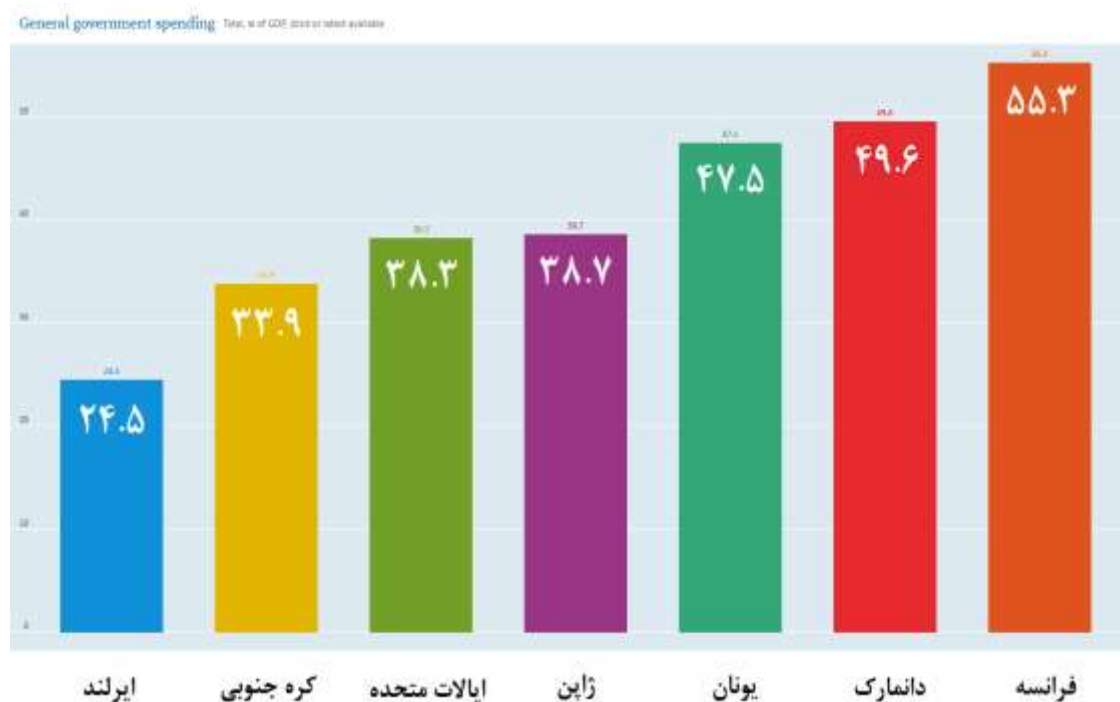
در متن مقاله بستانی، ما تنها با دو بازیگر شامل «ملت» و «دولت» مواجه هستیم: ملتی که باید هویت ملی خود را دریابد و سپس به تأسیس یا تقویت دولت ملی بپردازد و سپس عنان امور را به دست آن دولت بسپارد تا به سوی «توسعه اقتصادی و سیاسی ... در دنیای مدرن»^۲ رهنمون شود. در واقع منافع جامعه مدنی به مثابه ناحیه‌ای خارج از قلمروی دولتی، همسان با منافع دولت فرض می‌شود یا به سخن دیگر، فقدان یا نقش جامعه مدنی اهمیتی ندارد یا سخنی از آن به میان نمی‌آید. همچنین «دولت بزرگ»، همواره «مستبد خیرخواهی» تلقی می‌شود که به نیابت از بقیه جامعه مسئولیت رتق و فتق امور را در مسیر توسعه آمرانه برعهده خواهد داشت.

بستانی همچنین به تأسی از فوکویاما، «دولت قدرتمند» و «دولت بزرگ» را معادل هم فرض می‌کند و به این اعتبار، درباره نظریات فوکویاما می‌نویسد: «فوکویاما تقویت مفهوم ملیت و حس ملی را به چند دلیل مهم ضروری می‌داند. دولت‌های بزرگ و قدرتمند بهتر از دولت‌های چندپاره و ضعیف می‌توانند منافع ملی شهروندان خود را در عرصه بین‌المللی تامین کنند. امنیت ملی در این دولت‌ها بهتر تامین می‌شود و خطر جنگ داخلی که ویران کننده اقتصاد و زیرساخت‌های کشور است در دولت قدرتمند ملی کمتر است. هویت و تعصب ملی کیفیت حکمرانی را بهبود می‌بخشد و مانع از این می‌شود که سیاستمداران و صاحبان قدرت سرمایه‌ها و منابع عمومی را به سود یک گروه قومی، قبیله‌ای و یا خانوادگی سوق دهند و درنهایت باید گفت هویت ملی قوی به تقویت سرمایه اجتماعی منجر می‌شود.»^۳

۱ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۷) همچنین رجوع کنید به (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۰۷)

۲ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۱)

۳ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۲)



تصویر (۸): مقایسه درصد مخارج دولتی نسبت به تولید ناخالص داخلی GDP چند کشور
 به عنوان شاخصی برای تعیین اندازه دولت / منبع: (OECD, 2021)

اما چه در عرصه نظر و چه در صحنه عمل، شواهدی در نیست تا نشان دهد که اندازه دولت و میزان قدرتمندی آن رابطه متناظر و مثبتی داشته باشند.

سنجش درصد مخارج دولتی نسبت به تولید ناخالص داخلی^۱ یکی از ابزارهای اندازه‌گیری بزرگی دولت به‌شمار می‌روند. به عنوان نمونه، هم‌چنان که در تصویر ۸ مشهود است، درصد یادشده در سه کشور فرانسه، دانمارک و یونان، بیش از کشورهای ژاپن، ایالات متحده، کره جنوبی و ایرلند است. اما به اتکای این داده‌ها نمی‌توانیم فرض کنیم که دولت‌های ژاپن، ایالات متحده، کره جنوبی و ایرلند از دولت‌های فرانسه، دانمارک و یونان ضعیف‌تر هستند.

به استناد آن چه سخن رفت، به نظر می‌رسد که توسعه در نزد بستانی، امری دولتی است و از این‌رو، در میان مجموعه عوامل، دولت-ملت، برجسته‌ترین عنصر زنجیره توسعه پنداشته می‌شود.

ب - (۳) دشواری‌هایی در تعریف مصلحت عمومی

بستانی بر این رأی است که در دنیای امروز، مصلحت عمومی مساوی با منافع ملی است.^۱ به نظر می‌رسد که این دعوی از چند وجه قابل نقد باشد:

(۱) منافع ملی، همواره تعریف ثابت و واحدی ندارد: مجموعه اقداماتی که تحت عنوان ملی کردن صنعت نفت شناخته می‌شود یک نمونه تاریخی از این مناقشه محسوب می‌شود. آن‌چنان که موسی غنی‌نژاد بر این باور است که مجموعه اقداماتی است که تحت عنوان ملی کردن صنعت نفت به جامعه معرفی شده است، باید تنها به منزله دولتی کردن صنعت تلقی شود و نمی‌توان این اقدامات را در جهت تحقق منافع ملی ایران قلمداد کرد. غنی‌نژاد در این باره می‌گوید: «اینکه نفت کاملاً در اختیار دولت قرار گرفته، به خاطر این هست که نفت را ملی کردیم. نفت که خودش ملی نشده است. نفت که [ذاتاً] دولتی نیست؛ این سیستم فکری ما است، این فرهنگ ما است و این نظام حقوقی ما است که نفت را تبدیل به مانع می‌کند. این بحثی است که اغلب رو شنفکران ما یا از آن فرار می‌کنند، یا اینکه برعکس آن را می‌گویند. یعنی ملی شدن صنعت نفت را به عنوان یک دستاورد دموکراتیک مطرح می‌کنند. در حالیکه به نظر من ملی کردن نفت، یک حرکت کاملاً غیردموکراتیک است ... اگر از نظر اقتصادی نگاه کنیم، سیاست ملی کردن نفت اشتباه بود.»^۲

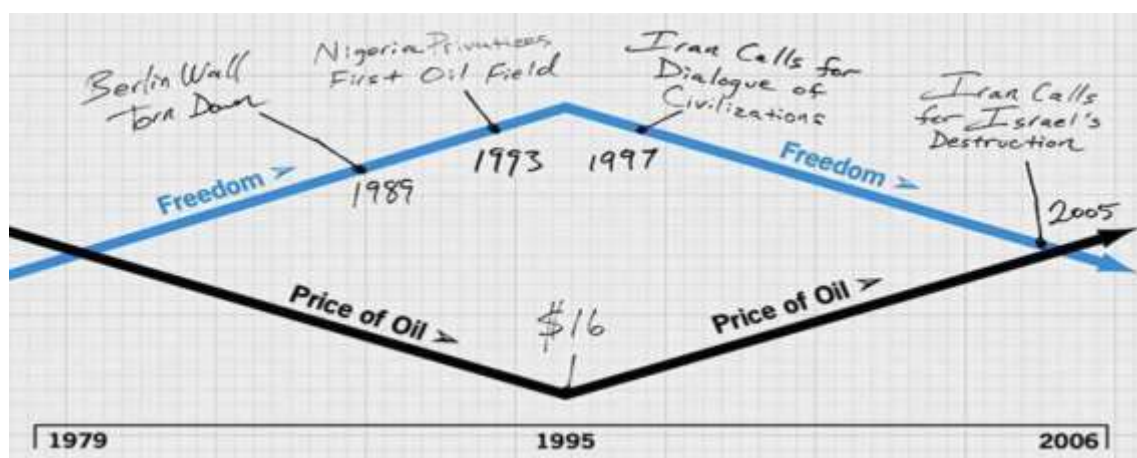
در حالی که همایون کاتوزیان، در موضعی کاملاً متفاوت، رویدادهایی را که ملی شدن صنعت نفت خطاب می‌شوند، اقدامی در جهت تحقق منافع ملی بازمی‌شناسد و می‌گوید: «هدف اصلی ملی کردن نفت، دستیابی به استقلال و دموکراسی بود که تنها از طریق استقلال مملکت میسر

۱ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۲)

۲ (غنی‌نژاد، ۱۳۸۷)

می‌شد. تا زمانی که بزرگ‌ترین صنعت مدرن ایران در دست خارجی بود که نفوذ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی در مملکت داشت، استقرار دموکراسی ممکن نبود؛ مثلاً قابلیت برگزاری انتخابات منصفانه وجود نداشت.^۱

یک نمونه دیگر، اختلاف نظر در باره منافع ملی حاصل از افزایش قیمت نفت در بین صاحب‌نظران است. غالباً ازدیاد قیمت جهانی نفت، مترادف با افزایش منافع عمومی شهروندان کشورهای صاحب منابع نفت و گاز فرض می‌شود. اما برخی اوقات با تحلیل‌های کاملاً متفاوتی درباره این منافع مواجه می‌شویم. توماس فریدمن، از جمله کسانی است که باور دارد، نسب معکوسی میان دموکراسی (و آزادی) با قیمت نفت در کشورهای نفتی وجود دارد و به سخن دیگر، بالا رفتن قیمت نفت، همواره رویدادی در جهت تحقق منافع شهروندان کشورهای نفتی نیست.



تصویر (۹): نسبت معکوس قیمت نفت با دموکراسی و آزادی / منبع (Friedman, 2006, 1)

به این معنا که با کاهش قیمت نفت، دولت‌های رانتیر نفتی با احتیاط بیشتری در برخورد با مسائل داخلی و جهانی عمل می‌کنند و می‌کوشند تا بر وجاهت دموکراتیک خود در هر دو عرصه بیافزایند و به وارون، با افزایش قیمت نفت، دولت‌های رانتیر^۲

۱ (کاتوزیان، ۱۳۸۷)

۲Rentier states

نفتی بی‌پروا می‌شوند و عصیان‌گری آن‌ها در عرصه بین‌المللی و رویکردهای غیردموکراتیک آن‌ها در سپهر داخلی فزونی می‌یابد. (تصویر ۹)

فریدمن این قاعده را قانون پتروپالیتیکس (petropolitics) می‌نامد. او به رویدادها و مواضع سیاسی متفاوتی در تاریخ اشاره می‌کند و کشورهای نفتی مانند آذربایجان، آنگولا، چاد، مصر، گینه استوایی، ایران، قزاقستان، نیجریه، روسیه، عربستان سعودی، سودان، ازبکستان و ونزوئلا را مشمول این قاعده می‌داند. در عین حال فریدمن معتقد است آن دسته از کشورهایی مانند نروژ، بریتانیا و ایالات متحده که پیش از کشف نفت از وجود نهادهای قدرتمند دموکراتیک بهره‌مند بوده‌اند، و اقتصادهای وابسته به نفت ندارند، مشمول چنین قاعده‌ای نیستند.^۱

البته فریدمن در این بحث تنها نیست و صدها مقاله در رد یا تأیید دعاوی فریدمن منتشر شده است.^۲ طبعاً رسیدگی به صحت و سقم قانون پتروپالیتیکس مورد اشاره فریدمن، موضوع مورد عنایت ما نیست، بلکه مراد از طرح این دعوی، دوری جستن از انگاره‌هایی هستند که پیشاپیش مفروض می‌دارند که «منافع ملی»، همواره از تعریف ثابت، واحد و مبرهنی در نزد همگان برخوردار است.

(۲) منافع عمومی، یگانه مصلحت عمومی نیست؛ به عنوان نمونه، مالدیو کشوری است که متوسط ارتفاع زمین آن حدود یک و نیم متر از سطح دریا و مرتفع‌ترین بخش این سرزمین، حدود دو و نیم متر از سطح دریا است. گرمایش فزاینده سیاره زمین، تغییرات اقلیمی و افزایش سطح آب دریاها می‌تواند به سادگی سبب شود تا کشوری مانند مالدیو، به تمامی زیر آب اقیانوس هند غرق شده و از نقشه جهان محو شود.

در سال ۲۰۰۹، هیئت دولت جمهوری مالدیو، شامل رئیس‌جمهور محمد نشید^۳ به همراه سیزده عضو کابینه، جلسه خود را به صورت نمادین با لباس غواصی و بیست فوت در زیر آب

(Friedman, 2006, 1, 2)

(Shah, Tarzi & Nathan, 2012)

Mohammed Nasheed

تالابی نزدیک جزیرهٔ گریفوشی^۱ برگزار کردند. هدف از برگزاری آن جلسه، ارسال این پیام به سراسر جهان بود که بقای سرزمین مالدیو، وابسته به حفظ سیارهٔ زمین به عنوان یک مصلحت عمومی است. در واقع منافع ملی مالدیو، در گرو حفظ مصلحت عمومی دیگری به نام «حیات جمعی»^۲ است، نوعی از مصلحت عمومی که ورای مصلحت قابل تعریف در چارچوب ملی است.



تصویر (۱۰): جلسهٔ هیئت دولت مالدیو در زیر آب / منبع: (nbcnews, 2009)

۹ سال پس از آن رویداد در مالدیو، یووال نوح هراری،^۳ در کتاب‌اش با نام «۲۱ درس برای قرن ۲۱» که در سال ۲۰۱۸ منتشر شد، تأکید داشت که مصلحت‌های عمومی و فراملی‌ای وجود دارند که تحقق آن‌ها مستلزم اشتراکی مساعی همهٔ ملت‌ها خواهد بود. هفتمین سرفصل از ۲۱

^۱Girifushi

^۲(راسخ، ۱۳۹۶، ۵۵۶ - ۵۶۵)

^۳Yuval Noah Harari

درس مندرج در کتاب او، چنین عنوانی دارد: «ناسیونالیسم - مشکلات جهانی به پاسخ‌های جهانی نیاز دارند.»^۱

هراری در هفتمین درس آن کتاب، تأکید می‌کند که «میهن‌پرستی خوش‌خیم» به معنای باور به یگانگی در هر ملتی، نباید به سوی «میهن‌پرستی یا ناسیونالیسم افراطی» سوق پیدا کند. او معتقد است که برخی از مصلحت‌های عمومی فراملی، مانند مسئله تخریب‌های محیط زیستی، از همه‌ی مشکلات جهانی که بشر در گذشته با آن مواجه بوده است، بحرانی‌تر و نگران‌کننده‌تر است؛ چرا که مثلاً مخاطره جنگ اتمی برای بشر، خطری احتمالی مربوط به آینده است، اما تغییرات اقلیمی و گرمایش زمین ناشی از افزایش غلظت کربن در جو، بحرانی مربوط به زمان حاضر و لحظه اکنون است.

هراری می‌نویسد: «کشور چاد می‌تواند روی هر پشت‌بام، یک پنل خورشیدی بگذارد و با این وجود به دلیل سیاست‌های محیط [زیستی] غیرم‌سئولانه خارجی‌های دور، به کویری سترون تبدیل شود. حتا ملت‌های قدرتمندی مانند چین و ژاپن از نظر اکولوژیکی قدر قدرت نیستند. برای حفاظت از شانگهای، هنگ‌کنگ و توکیو از سیل‌ها و طوفان‌های ویرانگر، ژاپنی‌ها و چینی‌ها مجبور خواهند شد دولت‌های روسیه و آمریکا را ترغیب کنند از روش همینه که هست دست بردارند.»^۲ هراری در ادامه می‌افزاید: «ناسیونالیسم در کجای این تصویر هشداردهنده جای می‌گیرد؟ آیا پاسخی ناسیونالیستی برای این تهدید زیست‌محیطی وجود دارد؟ هر ملتی - البته ملتی قدرتمند - می‌تواند به تنهایی جلو گرم‌شدن زمین را بگیرد؟»^۳

سه سال پس از انتشار کتاب هراری در اواخر سال ۲۰۲۱، شاهد گفتگویی جهانی درباره یک مصلحت عمومی فراملی بودیم. در آن رویداد، نزدیک به ۲۰۰ کشور جهان در نشست COP26 در شهر گلاسکو^۴ حضور یافتند و کوشیدند تا مسائل گرمایش زمین و تغییرات اقلیمی را با همکاری

۱ (هراری، ۱۳۹۷، ۱۴۱)

۲ (هراری، ۱۳۹۷، ۱۵۲)

۳ (هراری، ۱۳۹۷، ۱۵۰)

۴ UN Climate Change Conference (COP26), www.ukcop26.org

یکدیگر و اقدام مشترک، حل و فصل نمایند. این رویداد در ادامه سلسله نشست‌های پیشین و از جمله COP21 در پاریس بود. معاهده پاریس توسط کشورهای جهان از طریق امضای سند پیمان در حداثا فصل آوریل ۲۰۱۶ تا آوریل ۲۰۱۷ تدوین یافت و متعاقب امضای سند مذکور، کشورهای امضا کننده مکلف شدند تا مصوبات نهادهای قانونی خودشان را اخذ نمایند و سپس برنامه مشارکت ملی^۱ خودشان را به کنوانسیون ارایه کنند. برنامه مشارکت ملی (NDC)، اهداف کاهش انتشار کربن را در هر کشور مشخص می‌کند و برای بیان این اهداف نیز از الگوهای متفاوتی پیروی می‌شود. تردیدی نیست که هر کشور، برنامه‌های مشارکت ملی (NDCs) خود را بر اساس منافع ملی خود تنظیم می‌کند. اما در این رویداد بین‌المللی، موازنه‌ای بین «منافع ملی کشورها» و «منافع حیات جمعی» به عنوان دو فهم از مصلحت عمومی برقرار می‌شود.

به بیان دیگر، برخلاف تصویری سنتی که از مقاله بستانی متبادر می‌شود، در دنیای امروز تنها شکل قابل فهم از مصلحت عمومی، منافع ملی نیست. البته هم‌چنان که پیش‌تر نوشته بودم: «تردیدی نیست که پی‌جویی منافع ملی، هزاران بار متریقی‌تر از کوشش - و صرف منابع عمومی - برای جستجوی منافع طبقه کارگر جهان یا تحقق سعادت‌مندی مستغصفان جهان یا هرگونه رویکرد مبتنی مدیریت جهان است.»^۲ اما تفسیرهای ناسیونالیستی از مصلحت عمومی نیز می‌تواند بسیار گمراه‌کننده باشند.

(۳) افراد در ترکیب‌ها و گروه‌های اجتماعی متفاوت منافع مشترک دارند: به نظر می‌رسد که یک سوءتفاهم دیگر درباره منافع فردی و منافع جمعی در مقاله بستانی وجود دارد. این تلقی از مبانی نظری لیبرالیسم صحیح است که در انگاره لیبرالیستی «جامعه قطع نظر از اندیشه‌ها و کنش‌های مردم وجود ندارد. جامعه نه منافع دارد و نه هدف.»^۳ اما این دعوی به معنای آن نیست که افرادی با اهداف و منافع هم‌سان در جامعه وجود ندارند. درک لیبرالیستی از منافع جمعی آن

^۱Nationally Determined Contribution-NDC

^۲ (اتفاق، ۱۴۰۰، ۸۶)
^۳ میزس ۱۹۶۲، (غنی‌نژاد، ۱۳۹۷، ۲۱۱)

است که افراد، اهداف و منافع خود را در درون گروه‌بندی‌های اجتماعی دلبخواه و متفاوتی - از جمله ملت - تعقیب و پیگیری می‌کنند و «ملت» نیز، مانند هر گروه‌بندی اجتماعی دیگری، ممکن است بخشی از منافع فرد را تأمین کند. بنابراین، یکسان فرض نمودن مصلحت عمومی و منافع ملی، به مثابه به رسمیت نشناختن منافع سایر گروه‌ها و ترکیب‌های اجتماعی دیگر است.

ابراهیم صحافی از شارحان آرای جواد طباطبایی، در تعبیری مشابه و در تو صیف متأخرترین کتاب استاد طباطبایی با نام «دولت، ملت، حکومت قانون» می‌گوید: «طباطبایی در این کتاب این کار مهم را انجام داده و عنوان می‌کند: **تنها ملت است که می‌تواند منافع مشترک داشته باشد**»^۱ به بیان دیگر، سایر گروه‌ها و ترکیب‌های اجتماعی از این قابلیت و استعداد برخوردار نیستند تا منافع مشترک داشته باشند. در واقع این تلقی از موضوع «منافع مشترک» روی دیگر سکه «یکسان فرض نمودن مصلحت عمومی و منافع ملی» است.

اما در نگاهی متفاوت با دعاوی ناسیونالیستی پیش‌گفته، صاحب‌نظران علوم انسانی بر این گمان هستند که تمامی گروه‌های اجتماعی حول منافع، اهداف، ارزش‌ها یا باورهای مشترکی تشکیل شده‌اند و تنها «ملت» نیست که می‌تواند منافع مشترک داشته باشد.

این گروه‌های اجتماعی می‌توانند مانند «اتحادیه اروپا» ترکیب‌هایی فراملی باشند، و می‌توانند تجمع‌های انسانی کوچکتری مانند اتحادیه‌های صنفی باشند؛ چنان‌که اعضای اتحادیه خبازان نیز می‌توانند منافع مشترک داشته باشند. در لیبرالیستی‌ترین شکل این گروه‌بندی‌های اجتماعی، افراد به عنوان اعضای این اتحادیه‌ها، اهداف و منافع خود را در درون این گروه‌های اجتماعی تعقیب می‌کنند و منافع گروه، باید حاصل جمع منافع اعضای آن باشد. در واقع جامعه انسانی، متشکل از تعداد زیادی گروه‌های اجتماعی ذینفع است که وجود آن‌ها محصول «اندیشه‌ها و کنش‌های افراد» است.

۱ (صحافی، ۱۴۰۰ ج) - تأکید (bold) از من است.

غنی‌نژاد با اشاره به آرای لودویگ فون میزس^۱ در این باره می‌گوید: «جمع‌گرایان با گرایش‌های سیاسی متفاوت اصلاتی برای فرد قائل نیستند و بعضاً با اصالت قائل شدن به جمع، وجود واقعی فرد را نفی می‌کنند و آن را مفهوم انتزاعی محض می‌دانند. در میان جمع‌گرایان مکتب‌های متفاوت و متضادی وجود دارد. **ناسیونالیست‌ها معتقدند اصالت با ملت است** و چون آن‌ها را تنها جمع حقیقی تلقی می‌کنند و معتقدند همه افراد و اجتماعات فرعی دیگر مانند اجتماعات مذهبی باید به این جمع (ملت) وفادار باشند ... [در حالی که] جمع‌ها یا اجتماعات تنها با اندیشه‌ها و کنش‌های افراد ظهور پیدا می‌کنند و به محض این که افراد شیوه‌های تفکر و کنش متفاوتی اتخاذ می‌کنند از بین می‌روند.»^۲

بنابراین، به اتکای دستگاه نظری میزس، معادل فرض کردن مصلحت عمومی و منافع ملی،^۳ ریشه در اندیشه ناسیونالیستی دارد. هم‌چنان که در دعاوی مارکسیستی، اهداف و منافع «طبقاتی» از بالاترین اولویت برخوردار هستند، و گمان می‌رود که تنها طبقات هستند که می‌توانند منافع مشترک داشته باشند، در پندار ناسیونالیستی نیز اهداف و منافع «ملی» بالاترین اولویت را به خود اختصاص می‌دهند و گمان می‌رود که «تنها ملت است که می‌تواند منافع مشترک داشته باشد.»^۴

(۴) منشاء مشروعیت مصلحت عمومی چیست؟ بستانی مصلحت عمومی را مساوی و همسان با منافع ملی می‌داند، بی‌آنکه به پیچیدگی‌های این ادعا ورود پیدا کند و روشن سازد که مشروعیت هر ادعایی تحت عنوان مصلحت عمومی یا منافع ملی، چگونه بر ما معلوم می‌شود؟ و سرچشمه آن کجا است؟ به عنوان نمونه، برخی معتقدند که فوکویاما، توسعه آمرانه و غیردموکراتیک را مشروع می‌داند و در نتیجه، تعیین آمرانه مصلحت عمومی توسط حکومت، از سوی او مجاز شمرده می‌شود.^۵ این موضوع

۱Ludwig von Mises

۲ (غنی‌نژاد، ۱۳۹۷، ۲۱۲) - تأکید (bold) از من است.

۳ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۲)

۴ (صحافی، ۱۴۰۰ ج)

۵ (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۷) همچنین رجوع کنید به (فوکویاما، ۱۳۹۷، ۲۰۷)

پیش‌تر در نقد آرای طباطبایی در باب مرزبندی «مصلحت عمومی»، مورد بحث قرار گرفته است و بازتکرار آن در این جا سودمند نخواهد بود.^۱

ب - ۴) ناسیونالیسم خوش‌خیم و ناسیونالیسم بدخیم

بستانی شاخص‌های سنجش ناسیونالیسم را تأکید بر عنا صری عینی (نه ذهنی) چون نژاد، زبان، قومیت و دین به عنوان نمادهای ملیت معرفی می‌کند و تأکید می‌کند که «باید در تدوین مفهوم ملت از آن‌ها [یعنی آن عناصر عینی] حذر کرد.»^۲

بستانی در یک فراز دیگر می‌گوید: «در سیاست قرن بیست و یکم و با طرح نظریه‌های موسوم به پساکولاریسم و الهیات سیاسی الگوهای سیاسی نوینی در میان اندیشمندان سیاسی جهان برجسته شده است. در این الگوها دیگر سیاست و دولت، آن‌گونه که به عنوان نمونه در سنت ایده الیسم آلمانی و یا لیبرالیسم کلاسیک استدلال می‌شد، تجلی عقلانیت جمعی نیست بلکه بیشتر تخیل جمعی (Social Imaginary) یک جماعت را نمایندگی می‌کند. براساس این الگوهای جدید نه تنها مفهوم ملت بلکه دیگر مفاهیم اندیشه سیاسی مدرن مانند دولت، حاکمیت مردمی، یکپارچگی اجتماعی و مانند آن مبتنی بر این تخیل جمعی هستند و باید به مثابه روایت‌هایی مورد توجه قرار گیرند که نظم سیاسی و اجتماعی برمبنای آن‌ها شکل گرفته و بسط می‌یابد.»^۳

اما تعاریف بستانی از «ملت به مثابه امری خیالی و تصویری»^۴ در نظریه مدرن، مشابه تعریف طباطبایی از ناسیونالیسم است که می‌گوید: «ناسیونالیسم، در اصل، به معنای فهمیدن یک ملت در یک فرض نظری یا fiction است.»^۵

تفاوت در این جاست که طباطبایی بی‌آن که تعریف جامع و مانعی را از ناسیونالیسم عرضه بدارد و مرزبندی آرای خود را با آن روشن سازد، بارها به دفعات در مذمت ناسیونالیسم و

۱ رجوع کنید به (اتفاق، ۱۴۰۰، ۶۲)

۲ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۴)

۳ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۴)

۴ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۴)

۵ (طباطبایی، ۱۳۹۸ الف، ۱۲۴)

ناسیونالیست‌ها و ملی‌گرایی سخن گفته است، اما بدستانی صراحتاً از مواضع ناسیونالیستی مشخصی دفاع می‌کند و می‌کوشد تا با ارایه تعریفی از ناسیونالیسم بدخیم، تعریفی از ملی‌گرایی خوش‌خیم عرضه بدارد.

اما متعاقب آن، با سه مشکل در تعریف ملت از سوی بدستانی مواجه می‌شویم:

(i) نخست آن که به رغم تلاش بدستانی برای ارائه تعریفی مدرن از ملت و ملی‌گرایی، هر کوششی برای تعریف نظریه‌ای در باب ملت که بی‌توجه به مفاهیم اقتصادی باشد، خود نظریه‌ای پیشامدرن و پیشاصنعتی محسوب می‌شود. این موضوع نیز پیش‌تر در نقد آرای طباطبایی در باب «غیبت اقتصاد در نظریه سیاسی ملت» مورد بحث قرار گرفته است و بازتکرار آن در این جا سودمند نخواهد بود.^۱

(ii) دوم آن که، تمایز قائل شدن میان «عینی» و «ذهنی» به شکلی که از دعاوی بدستانی ایفاد می‌شود، خود افتادن در دام فلسفی دیگری است.

غنی‌نژاد در این باره می‌گوید: «به طور کلی و برای سادگی بحث می‌توان گفت که معرفت شناسی حاکم بر دنیای غرب، تا پایان قرون وسطی، عمدتاً ... برای مفاهیم کلی موجودیتی مستقل از ذهن تصور می‌کردند و معرفت را دست یافتن به این کلیات از قبل موجود می‌دانستند. این طرز تفکر را یونیورسالیسم، یعنی اعتقاد به اصالت مفاهیم کلی یا رئالیسم مفهومی می‌نامند. در مقابل یونیورسالیسم شیوه تعقل دیگری قرار دارد که استقلال مفاهیم کلی از ذهن را نمی‌پذیرد و مفاهیم را آسمایی می‌داند که وجودی مستقل از افراد و مصادیق معین ندارند. این مشرب فکری را نومینالیسم، یعنی اعتقاد به اصالت وجه تسمیه می‌گویند ... در تفکر نومینالیستی، معرفت عبارت است از کوشش‌های فعالانه ذهن برای ارائه توضیح هر چه قانع‌کننده‌تری از پدیدارها، از طریق سازمان دادن مفاهیم و نظریه‌ها.»^۲

۱ (اتفاق، ۱۴۰۰، ۷۳)

۲ (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵، ۱۴)

به سخن دیگر ما با دو دسته مفاهیم سیاسی یا اجتماعی روبه‌رو نیستیم که برخی از آن‌ها عینی و برخی دیگر ذهنی باشند. در فهم رئالیسم مفهومی یا یونیورسالیستی، مفاهیمی کلی مانند خلوص نژادی، در عالم خارج از ذهن وجود دارند و عینی هستند. در انگاره ایده‌آلیستی، مفاهیمی کلی مانند خلوص نژادی، تنها در ذهن ما وجود دارند. اما به اتکای درک نومینالیستی در دنیای مدرن، این مفاهیم، خواه در عالم واقع و خواه در ذهن، موجودیتی ندارند، بلکه صرفاً نام‌هایی هستند که ما برای معرفی این مفاهیم (کل‌ها یا انتزاع‌ها) تعیین کرده‌ایم، مانند نامی که بر روی مجموعه‌ای از چیزها یا انتزاع‌ها مانند درخت، ماهی یا آزادی می‌گذاریم.

بنابراین این نام‌گذاری نومینالیستی، شامل «مفاهیم اندیشه سیاسی مدرن مانند دولت، حاکمیت مردمی، یکپارچگی اجتماعی و مانند آن» نیز می‌شود.

مثلاً بستانی «خلوص نژادی» را از جمله عناصر عینی (نه ذهنی) ناسیونالیسم بدخیم به شمار می‌آورد. به عنوان نمونه، مطالعات نظری، در کنار یافته‌ها و شواهد تجربی نشان داده‌اند که تقریباً کلیه اعضای جامعه بشری، ترکیبی از نژادهای گوناگون با درصدهای متفاوت هستند و هر ادعایی درباره خلوص نژادی نیز، نوعی ادعای تخیلی است.^۱ همین‌طور کاربست واژه رنگین‌پوست نیز کوششی برای ایجاد تمایز میان سفیدپوستان با دیگران بوده است. اما این تلقی‌ها از رنگ پوست خود متکی به یک نظام ارزش‌گذاری ذهنی است. چرا که سفیدپوستان نیز از طیف متنوعی از تفاوت‌ها برخوردارند.

به این اعتبار، تفکیک مفاهیم، به دو دسته مفاهیم «عینی» و مفاهیم «ذهنی»، سازه‌ای نیست بنیاد است و اگر قرار باشد که سنجۀ ما برای ارزیابی و تفکیک ناسیونالیسم بدخیم و ملی‌گرایی خوش‌خیم، «عینی» یا «ذهنی» بودن آن عناصر باشد، دچار خطایی فلسفی شده‌ایم و راه به جایی نخواهیم برد. چرا که دعاوی‌ای نظیر «اسطوره خلوص نژادی، نژاد برتر یا قوم برتر»

و نظایر آن‌ها جملگی بر ساخته‌های ذهنی به شمار می‌روند. به دیگر سخن، این تفکیک ذهنی و عینی برای برائت جستن از ناسیونالیسم بدخیم افاقه نمی‌کند و ناکارآمد است.^۱

(iii) وانگهی، متشبت شدن به تخیل جمعی و مفاهیم ذهنی نیز شر ناسیونالیسم بدخیم را از سر جامعه دور نمی‌کند. چرا که به اتکای همان مفاهیم ذهنی و خیالی هم می‌توان هیولای ناسیونالیسم بدخیم را برپا کرد. آن‌چنان که فاشیسم ایتالیایی قرن بیستمی بر پایه تخیل و رویای برتری بر دیگر ملت‌ها بنا نهاده شد و - به تعبیر بستانی - متکی بر عنصر عینی نژادی نبود.

بستانی خود به این مشکلات واقف است و در این باره می‌نویسد: «خیال اجتماعی تلفیقی است میان درک و روایت یک جماعت تاریخی از گذشته خود و انتظارات و افق‌های مورد تصور آن‌ها از آینده. بنابراین هویت ملی و نظم اجتماعی حاصل خیال اجتماعی است. البته این خیال اجتماعی آسیب‌شناسی خاص خود را نیز دارد و این خطر وجود دارد که به اسطوره‌های سیاسی (به تعبیر ارنست کاسیرر) بدل گردد. انواع ناسیونالیسم‌های افراطی، برتری‌جو و توسعه‌طلب محصول چنین اسطوره‌هایی است.»

ب - ۵) ظرف سالاد یا دیگ هم‌جوش

آن‌چه که بستانی در مقاله خود، «خوانش مدرن از هویت ایرانی می‌نامد»، و برای توضیح آن، از الگوی «شباهت خانوادگی»^۲ ویتگنشتاین مدد می‌جوید، از مهم‌ترین وجوه مقاله بستانی است و برای بیان جایگاه آن، لازم است تا پیشاپیش دعاوی جواد طباطبایی و داریوش شایگان را در این باب مرور کنیم. سپس، آرای بستانی را با آن دو مقایسه خواهیم کرد تا از رهگذر چنین قیاسی، به درک جامع‌تری از موضوع نائل آییم.

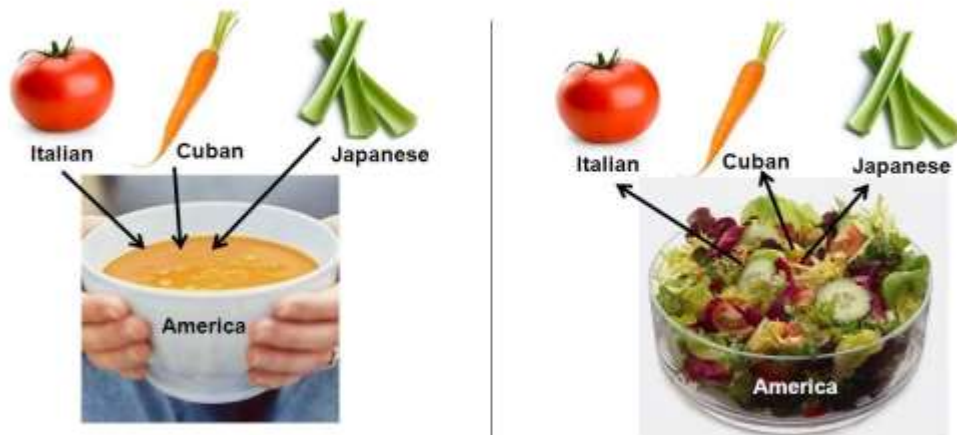
^۱ از منظر لیبرالیسم نیز «ملت یک برساخته ذهنی و تخیلی است که حاصل تخیل اجتماعی مردم ساکن در یک گستره جغرافیایی است.» و این ویژگی، یعنی برساخته ذهنی بودن، شامل سایر گروه‌بندی‌های اجتماعی دیگر نیز می‌شود.

^۲ family resemblance

داریوش شایگان به نقل از دنیس لاکورن^۱ به دو مفهوم متفاوت درباره بحران هویت آمریکایی اشاره می‌کند و می‌گوید: «آمریکا میان دو مفهوم در نوسان است: رؤیای دیگ هم‌جوش^۲، اصطلاحی که ایزرائل زانگ‌ویل^۳ در سال ۱۹۰۸ ... رواج داد و مفهوم ظرف سالاد^۴ که متفکری از یاد رفته به نام هوراس کالن^۵ ابداع کرد.»^۶

وضعیت «دیگ هم‌جوش»، به وضعیتی اشاره دارد که تمام گروه‌های اجتماعی درون یک ملت، در هم ذوب شده‌اند و فاقد هرگونه تفاوت‌های فرهنگی هستند. چنین جامعه‌ای در افراطی‌ترین حالت، مانند حلوایی است که پس از طبخ، امکان تفکیک اجزای آن وجود ندارد و عناصر تشکیل‌دهنده آن - نظیر آرد، گلاب، آب، شکر و زعفران - دیگر هویت مستقل و منفردی ندارند و جملگی «حلوا» شناخته می‌شوند.

Melting Pot vs. Salad Bowl



Khánh Và Khánh @kbui2020

تصویر (۱۱): ملت به مثابه ظرف سالاد یا دیگ هم‌جوش

^۱Denis Lacorne

^۲Melting Pot

^۳Israel Zangwill

^۴Salad Bowl or Tossed salad

^۵Horace Kallen

در نقطه مقابل، وضعیت «ظرف سالاد»، حکایت از جامعه‌ای چندفرهنگی دارد که در افراطی‌ترین حالت، هیچ وجه فرهنگی مشترکی میان فرهنگ‌های متفرق عضو آن جامعه وجود ندارد. چنین جامعه‌ای به ظرف سالادی شبیه است که دربردارنده اعضای نظیر کاهو، گوجه‌فرنگی، خیار و هویج هستند که در عین کنار هم بودن، هویت‌های مستقل و منفردی دارند و در کنار یک‌دیگر به عنوان مخلوطی به نام سالاد شناخته می‌شوند. چنین جامعه‌ای در تعبیر دیگر فرهنگ موزائیکی^۱ نیز نامیده می‌شود و اشاره به ساختاری اجتماعی دارد که در آن، ترکیبی از فرهنگ‌های گوناگون در کنار یک‌دیگر همزیستی دارند.

به نظر می‌رسد که مواضع فکری شایگان و طباطبایی در دو سوی افراطی این تعاریف واقع شده است:

شایگان در کتاب خود با نام «افسون‌زدگی جدید، هویت چهل‌تکه و تفکر سیار»، نوشته است که: «در ساحت فرهنگی، روابط شکلی ریزوموار^۲ در کنار یک‌دیگر جای می‌گیرند و در فضای مابین خود حوزه‌های ترکیب و اختلاط فرهنگی ایجاد می‌کنند. در بُعد شناخت، این پدیده در وجود طیفی از تفسیرهای گوناگون متجلی می‌شود. از آن‌جا که حقایق عظیم متافیزیکی که بنیاد هستی‌شناسی‌های پیشین بودند اکنون بی‌اعتبار شده‌اند، هستی درهم شکسته خود به فرآیندی بی‌پایان از تفسیرهای گوناگون تبدیل می‌شود. از این پس هر کس صلاحیت دارد جنبه‌های مختلف وجود را بر مبنای ارزش‌های ذهنی خویش تأویل کند. در بُعد هویت، ارتباط متقابل در پدیده‌ای که می‌توان آن را چهل‌تکه‌گی نامید متجسم می‌شود، در پراکندگی و گستردگی هویت‌های چندگانه، که مشخصه آن‌ها در کنار هم قرار گرفتن و روی هم افتادن آگاهی‌های گوناگون است، به گونه‌ای که دیگر هیچ فرهنگی به تنهایی یارای آن را ندارد که پا سخگوی گستره آگاهی و سعت یافته بشر باشد. در بعد رسانه‌ها، پدیده مجازی‌سازی، شبکه ارتباط متقابل را در مقیاس جهانی گسترش داده است.»^۳ و از این‌رو:

^۱Cultural mosaic
^۲rhizomatique

۳ (شایگان، ۱۳۹۶، ۱۴ و ۱۵)

«هویت همگون و یکدست، مثلاً هویتی که منشا آن ملت یا دین انح‌صارطلب است، صرفاً از طریق نفی دیگران به اثبات خویش می‌رسد.»^۱

طباطبایی از منتقدان دعاوی شایگان درباره «هویت» است و در این باره می‌نویسد: «شایگان، در طول چهل دهه قلم‌زنی ... از هر طرف که رفت افق دیگری نتوانست پیدا کند و، هر بار بر وحشت او افزود، همان ترکیب را به عنوان ضمادی بر زخم عمیق وجدان نگون‌بخت خود، که آرام نمی‌گرفت، نهاد ... او در مکان طبیعی قرار نداشت، در مکان اندیشیدن نیز همان arelquin یا چهل‌تکه ماند ... آن‌چه در نوشته آمده آمیزه‌ای از اندیشه‌های ناهمگون و پراکنده است که در مجموعه ادبی و خیالبافانه وارد شده ...»^۳

در تخالف با آرای شایگان، طباطبایی سنت‌ها و نصوص چهارگانه‌ای را معرفی می‌کند و آن‌ها به مثابه وجه مشترک غالب جامعه ایرانی بازمی‌شناسد و در این باره می‌گوید: «ایران به خلاف کشورهای اسلامی عربی، که یک نصّ بنیادگذار بیش‌تر ندارند، تا آغاز دوران جدید، دارای سه نصّ بوده و بر پایه آن‌ها سنتی با سه وجه - یا با سه ناحیه در سنت واحد - ایجاد کرده است. نظام سنت، در ایران، با آغاز دوران جدید، یک ناحیه دیگری را نیز ایجاد کرده است که بر حسب معمول آن را تجدد، در معنای اندیشه دوران جدید، می‌خوانند، اما آن‌چه این ناحیه از نظام سنت را از دیگر ناحیه‌های آن متمایز می‌کند فقدان نصّ جدید است. منظور از این ناحیه در نظام سنت وجهی از اندیشیدن ایران است که، به‌ویژه با آغاز عصر ناصری، از مجرای آشنایی با اندیشه جدید فراهم آمده و در جنبش مشروطه خواهی مردم ایران به استقرار نخستین حکومت قانون منجر شده است. این ناحیه‌های چهارگانه نظام سنت قدمایی، که باید نسبت مفردات آن با یکدیگر را

۱ (شایگان، ۱۳۹۶، ۱۳۴)

۲ (طباطبایی، ۱۳۹۸ الف، ۶۱ - ۷۰)

۳ (طباطبایی، ۱۳۹۸ الف، ۵۸ و ۵۹)

۴ برای مطالعه جزئیات بیشتر رجوع کنید به: (اتفاق، ۱۴۰۰، ۱۸)

در وحدت یک نظام سنت توضیح داد، مبنای هر تأملی درباره ایران و هر تحولی است که از یک سده و نیم پیش در این کشور اتفاق افتاده است.^۱

اما آرای احمد بستانی در مقایسه با این دو رأی پیش‌گفته، شایان توجه است. □ به زعم بستانی: «در الگوهای فلسفی جدید هویت به‌گونه‌ای تعریف می‌شود که به تعبیر ویتگنشتاین، وجود شباهت خانوادگی برای تضمین کلیت و وحدت آن کفایت می‌کند و نیازی به تحمیل یک کلیت بر اجزا نیست. کلیت در این نگرش، که فلاسفه‌ای چون مایکل والزر^۲ و چارلز تیلور^۳ از آن دفاع می‌کنند، به شکل افقی فهمیده می‌شود نه عمودی. این درک معرفت‌شناختی جدید به گمان نگارنده می‌تواند مبنای روشی نوینی برای خوانش مدرن از هویت ایرانی عرضه دارد که در آن ضمن حفظ عنصر وحدت بخش، می‌توان تکثر و تنوع فرهنگی، قومی و مذهبی را نیز در مفهوم یکپارچگی ملی لحاظ کرد. در حقیقت، به تعبیر مایکل والزر، می‌توان هویت ملی را مفهومی نحیف و حداقلی در نظر گرفت که عناصر مشترک میان تمامی اجزای آن محدود ولی تاثیرگذار، پراهمیت و مبتنی بر ارزش‌ها و تصورات ذهنی و تاریخی و تا حد امکان جهان‌شمول است. از سوی دیگر این مفهوم نحیف با بهره‌گیری از غنای فرهنگی، قومی، زبانی و مذهبی هر یک از اجزای این لحاف **چهل تکه**، به درکی غنی و فربه از هویت بدل می‌گردد.»^۴

مثال مشهور ویتگنشتاین در وصف شباهت خانوادگی، انواع بازی‌ها هستند و او آن را چنین توضیح می‌دهد: «مثلاً نگاه کن به بازی‌های تخته‌ای، با خیشاوندی‌های گوناگونشان. حال برو به بازی‌های ورقی: این‌جا تطابق‌های بسیاری با آن گروه اول می‌یابی، ولی ویژگی‌های مشترک بسیار محو و ویژگی‌های دیگری ظاهر می‌شوند. حال اگر به بازی‌های تویی برویم، برخی مشترکات باقی می‌مانند، ولی بسیاری از دست می‌روند. آیا همه سرگرم‌کننده‌اند؟ مقایسه کن شطرنج را با دوز بازی. یا آیا همه جا برد و باختی وجود دارد، یا رقابتی میان بازیکنان؟ فکر کن

۱ (طباطبایی، ۱۴۰۰، ۴۲۰ و ۴۲۱)

۲ Michael Walzer

۳ Charles Taylor

۴ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۷) - تأکید (bold) از من است.

به فال ورق. در بازی‌های توپی برد و باخت وجود دارد؛ ولی وقتی کودکی توپ را به دیوار پرت می‌کند و آن را دوباره می‌گیرد، این ویژگی دوباره محو شده است. نگاه کن چه نقشی مهارت و باخت ایفا می‌کنند، و چه فرقی دارند مهارت در بازی شطرنج و مهارت در بازی تنیس ... بهترین تعبیری که می‌توانم برای معرفی مشخصه‌های این شباهت‌ها بیاورم شباهت خانوادگی است.^۱ ممکن است مدعی شویم که واژه «بازی» در همه این موارد، همچون یک ذات نهفته در همه آن‌ها تکرار شده است، اما این پاسخ را از ویتگنشتاین خواهیم شنید که: «فقط داری با واژه‌ای بازی می‌کنی»^۲



تصویر (۱۲): شباهت خانوادگی ویتگنشتاین

دیوید روبینشتاین^۳ در تو صیف مفهوم «شباهت خانوادگی» ویتگنشتاین می‌گوید: «آنچه ویتگنشتاین شباهت خانوادگی می‌نامد، یعنی هیچ صفت مشخصی نیست که همه در آن سهیم باشند».^۴ به سخن دیگر، وجود هر شباهت مکرری میان اعضای آن خانواده، به معنای نقض مفهوم شباهت خانوادگی ویتگنشتاین است. مانند شباهت چهره یک دختر به مادرش و شباهت رنگ چشمان او با پدرش، یعنی شباهت‌های منحصربه‌فرد و تکرارناپذیر.

۱ (ویتگنشتاین، ۱۴۰۰، ۴۸ و ۴۹)

۲ (ویتگنشتاین، ۱۴۰۰، ۵۰)

David Rubinstein

۴ (روبینشتاین، ۱۳۹۵، ۱۶۷)

ویتگنشتاین خود در این باره می‌گوید: «در رسیدن نخ، رشته‌ای را بر رشته‌ای می‌پیچیم. و محکمی نخ به این نیست که یکی از رشته‌ها در کل طول آن ادامه داشته باشد؛ به این است که رشته‌های بسیاری با یکدیگر تداخل داشته باشند.»^۱ به این اعتبار، فقدان وجود یک رشته در طول نخ، به منزله رد یا تشکیک درباره وجود ذات^۲ یا جوهر^۳ در اُبژه است.^۴

مایکل والزر در دفاع از مفهوم شباهت خانوانگی می‌گوید: «کاملاً محتمل است که اخلاقیات و سبک‌های تکراری زندگی ما، از ساختار عمیق مشترکی برخوردار باشد. اما پرسش مهم‌تری که برابر ما قرار دارد آن است که آیا آن‌ها یک جوهر مشترک دارند؟ در واقع آیا می‌توانیم مدعی وجود مجموعه‌ای از اصول باشیم که جایی را در درون هسته هر اخلاقی اشغال کرده باشند و قادرند تا تمامی عملکردهای خودمختار و وابسته ما را تنظیم کنند؟ به این ترتیب، چنین پرسشی، ما را به پاسخ منفی هدایت می‌کند: ما تنها باید به ادبیات مردم‌شناسی رجوع کنیم. به رغم این که تکرار منجر به ایجاد تفاوت‌ها می‌شود، اما قادریم تا تعداد فراوانی از مجموعه‌ها را بیابیم که هر یک از آن‌ها یک شباهت خانوادگی به سایرین دارند.»^۵

طبعاً کاربست چنین تعبیری درباره تنوع فرهنگی، قومی و مذهبی در یک جامعه، در تعارض با آرای طباطبایی است، چرا که از منظر طباطبایی، سنت‌ها و نصوص چهارگانه، وجه مشترکی است که کلیه گروه‌بندی‌های اجتماعی جامعه ایرانی را در بر می‌گیرد و جملگی ایشان در آن شریک هستند.

وانگهی، چنین انگاره‌ای در تعبیر بستانی، مشابه تعبیر چهل‌تکه شایگان است؛ چرا که مطابق با آرای شایگان: «از آن‌جا که رابطه از سان با دیگران ریزوموار است و هیچ فرهنگی به تنهایی قادر نیست نیاز او را به گریز از وضع موجود ارضاء کند، انسان ناچار از همزیستی با فرهنگ‌های

۱ (ویتگنشتاین، ۱۴۰۰، ۴۹)

۲essence

۳substance

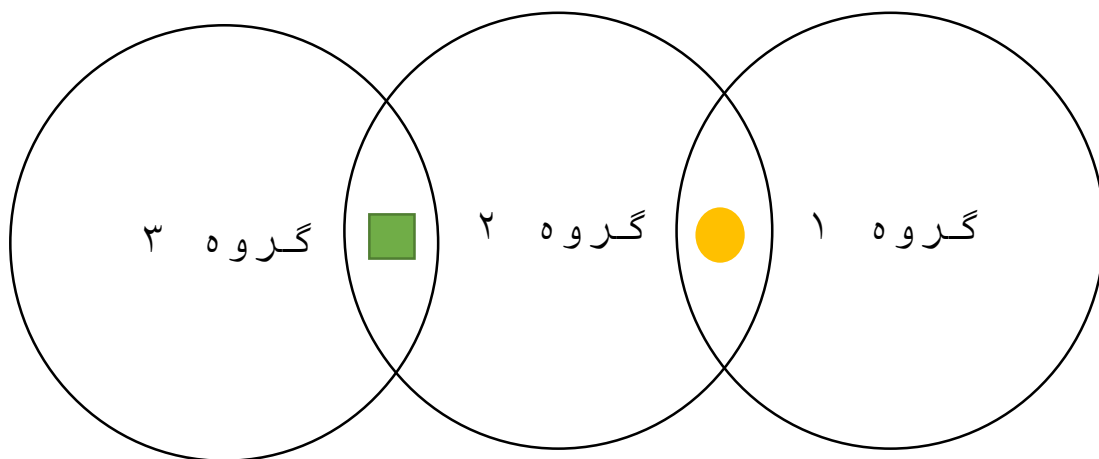
۴(stanford, 2020)

۵(Walzer, 1989, 525)

گوناگون است.^۱ شایگان این فرهنگ چهل‌تکه را مختص «عصر مرقع‌کاری»^۳ یا همان دوران موزائیکی می‌داند و بر این باور است که هویت انسان معاصر چندگانه است^۴ و این گوناگونی متفاوت و پراکنده، منبعث از: «امکاناتی است که عناصر گوناگون فرهنگی در اختیار ما می‌گذارد و ما با استفاده از آن‌ها، می‌توانیم زندگی خود را هم‌چون لباس رنگارنگ آرلکن بیاراییم ... می‌توانیم شهرفرنگی از مناظر گوناگون بیافرینیم.»^۵

تصویر ۱۳، ۱۴ و ۱۵، نمای‌شگر یک جامعه فرضی است که از سه گروه اجتماعی ۱، ۲ و ۳ تشکیل شده است.

در تصویر ۱۳، هیچ ویژگی مشخصی را نمی‌توان سراغ داشت که هر سه گروه در آن سهیم باشند با تفرق و گستردگی هویت‌های چندگانه مواجه هستیم.

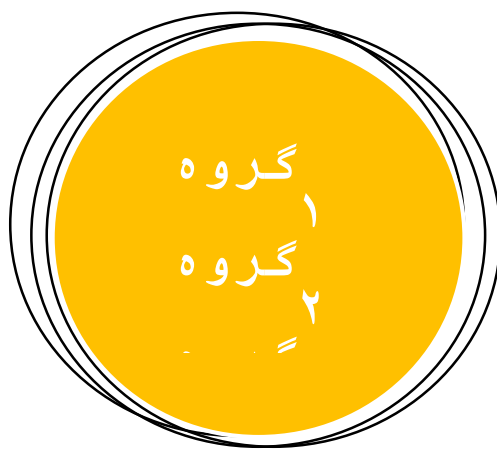


تصویر (۱۳): توصیف مشابه شایگان و بستانی
از ساختار همبستگی گروه‌های اجتماعی در جامعه ایرانی

-
- ۱ (شایگان، ۱۳۹۶، ۲۳۱)
 - ۲ (شایگان، ۱۳۹۶، ۱۴ و ۱۵)
 - ۳ (شایگان، ۱۳۹۶، ۲۳۱)
 - ۴ (شایگان، ۱۳۹۶، ۲۳۳)
 - ۵ (شایگان، ۱۳۹۶، ۲۳۳)

در تصویر ۱۳، گروه ۱ و ۲ وجه اشتراکی منحصربه‌فرد دارند که با وجه اشتراک میان گروه ۲ و ۳ متفاوت است و البته گروه ۱ و ۳، به میانجی وجود گروه ۲ با هم شباهت دارند و «عنصر وحدت بخش» میان آن‌ها، وجود گروه ۲ است، نه وجود مشترکاتی میان اعضای آن‌ها. فرض کنید که گروه ۱ مسیحیان ساکن شهر ارومیه، گروه ۲ شیعیان ساکن تبریز، و گروه ۳ اهالی سنی ساکن بلوچستان هستند. برابر این تئوری، وجه مشترک گروه ۱ و ۲، زبان تورکی، و وجه مشترک گروه ۲ و ۳، باورمندی به دین اسلام است. طبعاً در این مثال فرضی، به وجه اشتراک‌هایی اشاره کردیم که نامکرر هستند. تصویر ۱۳، در واقع بیان‌گر الگوی شباهت خانوادگی و «لحاف چهل‌تکه»^۱ مورد اتکای بستانی و هم‌چنین الگوی چهل‌تکه، موزائیکی یا مرقع‌کاری‌شده^۲ شایگان است.

در تصویر ۱۴، وجوه مشترک به حدی غالب هستند که هر سه گروه هم‌سان پنداشته می‌شوند و وجوه افتراق آن‌ها به قدری بسیار ناچیز است که هویت‌های مستقل آن‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شوند یا قابل تشخیص نیستند.^۳ تصویر ۱۴ در واقع بیانگر وضعیتی است که وجه یا وجوه مشترک میان سه گروه، بر هر سه آن‌ها سیطره دارد.



تصویر (۱۴): توصیف طباطبایی از
ساختار همبستگی گروه‌های اجتماعی در جامعه ایرانی

۱ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۷) - تأکید (bold) از من است.

۲ (Egenfelt-Niels, Smith, & Tosca, 2009) (Medjahed & Marwan, 2018, 27)

۳ همچون حلوی حاصل از «دیگ هم‌جوش».

رویکرد مندرج در تصویر ۱۴، مفهوم مستنبط از وضعیت «دیگ هم‌جوش» است و ملت را هم‌چون حلوایی در هم ذوب شده به نمایش می‌گذارد. جامعه‌ای که گروه‌های اجتماعی عضو آن، تفاوت‌های متشخص و تعیین‌کننده‌ای از حیث فرهنگی یا معرفتی ندارند؛ آن‌چنان که تلقی طباطبایی از وضعیت جامعه ایرانی نیز این‌چنین است. از همین روی است که طباطبایی هر تأملی را در باب آینده جامعه یا توصیف فرآیند گذار به مدرنیته، در گرو ترکیب صلب و هم‌بسته اجتماعی «ملت» می‌داند.

در همراهی و همدلی با طباطبایی،^۱ نمی‌توان پذیرفت که جامعه ایرانی به ظرف سالاد یا جامعه موزائیکی مورد اشاره شایگان یا الگوی شباهت خانوادگی بستانی شبیه باشد. یعنی جامعه‌ای که اعضای فرهنگی یا موزائیک‌های آن، هیچ وجه مشترک فرهنگی مکرری با یک‌دیگر نداشته باشند. چرا که وجود هر عنصر یا صفت مشترک مکرری که همه گروه‌های اجتماعی در آن سهیم باشند به منزله نقض مفهوم شباهت خانوادگی ویتگنشتاین خواهد بود. آن‌چنان که خود بستانی نیز در مقدمات استدلال خود تصریح می‌کند که: «در الگوهای فلسفی جدید هویت به گونه‌ای تعریف می‌شود که به تعبیر ویتگنشتاین، وجود شباهت خانوادگی برای تضمین کلیت و وحدت آن کفایت می‌کند و نیازی به تحمیل یک کلیت بر اجزا نیست.»^۲

اما چگونه می‌توان وجود مشترکاتی مانند آیین **نوروز** و دارایی **نفت** و حواشی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن دو را - به عنوان نمودهایی از هویت جامعه ایرانی انکار نمود؟

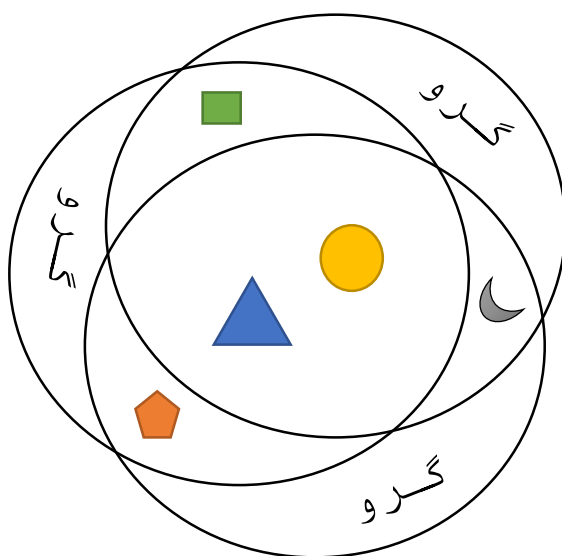
۱ مراد من از همدلی و همراهی، صرفاً این بخش از وجوه نظری استاد طباطبایی است، نه وجوه کلامی آن. گمان می‌کنم که برای مجادله بر سر دعاوی نظری، نیازی نیست تا ادبیاتی نامهربانه همچون: «وجدان نگون‌بخت» درباره شایگان به خدمت گرفته شوند. (طباطبایی، ۱۳۹۸ الف، ۵۸ و ۵۹)

۲ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۷)

از سوی دیگر، در همراهی و همدلی با شایگان و بستانی، و در تخالف با دستگاه نظری طباطبایی، باید معترف بود که جامعه ایرانی هم‌چون «گدازه‌ای» نیست که فرهنگ‌های عضو آن در یک فرهنگ واحد ذوب شده باشند و فاقد هرگونه هویتی مستقل و منحصربه‌فرد باشند و نتوان شکر را از گلاب، و گلاب را از زعفران تمیز داد.^۲

در این معنا، طبعاً هرگونه تلقی طباطبایی از جامعه ایرانی به مثابه فرآورده حاصل از «دیگ هم‌جوش» نیز، ریشه در کل‌گرایی، جمع‌گرایی و ذات‌باوری ناسیونالیستی نهفته در دستگاه نظری او دارد.^۳

تصویر ۱۵، نمایش‌گر وضعیتی میانه دو وضعیت مندرج در تصاویر ۱۳ و ۱۴ است.



تصویر (۱۵): الگوی سومی از ساختار تمایزات و اشتراکات گروه‌های اجتماعی در جامعه ایرانی

۱ اصطلاحی که شایگان در کتابش به کار برده است. (شایگان، ۱۳۹۶، ۱۳۴)
 ۲ البته دعاوی شایگان مبنی بر نفی یا کمرنگ دانستن وجوه مشترک فرهنگی اعضای جامعه ایرانی، از رویکرد پست‌مدرنیستی او نشئت می‌گیرد که هیچ کلان روایتی Metanarrative را برنمی‌تاند. ۱ اشارات او به «روابط شکلی ریزوم‌وار»، احتمالاً در پی جویی تعبیر پست‌مدرنیستی ژیل دلوز Gilles Deleuze و فلیکس گواتاری Félix Guattari قابل فهم خواهد بود.
 ۳ برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به (اتفاق، ۱۴۰۰، ۴۳ - ۵۵)

در این تلقی از مناسبات میان گروه‌های اجتماعی، از یک سو هر سه گروه از وجوه اشتراک مکرر و قابل تأملی برخوردارند و از سوی دیگر، دارای هویت‌های متشخص و مستقلی نسبت به سایر گروه‌بندی‌های اجتماعی هستند. افزون بر این، این گروه‌ها ممکن است از اشتراکات منحصر به فردی برخوردار باشند که میان سایر گروه‌ها تکرار نشده باشد.

این رویکرد اخیر شباهت‌هایی به دعاوی طباطبایی و مشابهت‌هایی با آرای شایگان و بستانی دارد. فرض کنید که گروه ۱ مسیحیان ساکن شهر ارومیه، گروه ۲ شیعیان ساکن تبریز، و گروه ۳ اهالی سنی ساکن بلوچستان هستند. برابر این رویکرد، وجه مشترک گروه ۱ و ۲، زبان تورکی، و وجه مشترک گروه ۲ و ۳، باورمندی به دین اسلام است. همچنین وجه مشترک گروه ۱ و ۳ این است که اقلیت‌های دینی محسوب می‌شوند.

اما هر سه گروه مشترکات دیگری نظیر نوروز و نفت دارند. همه آن‌ها آیینی مشترک مانند نوروز دارند که به گفته طباطبایی، نمونه قابل تأملی از پایداری تمدن جامعه ایرانی است.^۱ افزون بر این، بیش از صد سال است که دارایی مشترکی به نام نفت دارند و معیشت ایشان - مستقیم یا غیرمستقیم - به آن وابسته شده است.^۲ در واقع صرف‌نظر از این که گروه ۱ و ۲، همچون گروه ۲ و ۳، وجه اشتراک‌هایی منحصربه‌فرد دارند، اما هر سه گروه نیز از وجوه اشتراک مهمی برخوردارند. (همان تصویر ۱۵)

تشابه این الگوی نظری سوم (همان تصویر ۱۵)، با آرای طباطبایی در آن است که: سنت‌ها و نصوص چهارگانه مورد اشاره طباطبایی، می‌توانند هم‌چنان به عنوان وجه مشترک و مکرر بخش بزرگی از جامعه ایرانی قلمداد شود.

تمایز این الگوی نظری سوم (همان تصویر ۱۵)، با آرای طباطبایی در آن است که:

۱ (طباطبایی، ۱۳۹۸ الف، ۳۰۶)

۲ و البته نفت از همان دست وجوه اقتصادی است که در نظریه ملت طباطبایی و سایر اجزای اندیشه او غایب است. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: (اتفاق، ۱۴۰۰، ۷۵ - ۸۰)

(۱) وجوه اقتصادی مشترکی هم‌چون «نفت» در کنار تمام یا برخی از سنت‌ها و نصوص، می‌تواند به عنوان عامل مشترک و مکرری میان کلیه گروه‌های اجتماعی جامعه ایرانی تلقی شود. آن‌چنان‌که غنی‌نژاد در این باره می‌گوید: «شکل‌گیری یک ملت بدون علایق مشترک عملاً ناممکن است ... باید دقت کرد که مشترکاتی مثل زبان، قومیت، یا فرهنگ به‌تنهایی کافی نیست و اتفاقاً آنچه در یک‌پارچه کردن آحاد متفرق ملت، در معنای مدرن آن، اهمیت درجه اول دارد پیوندهای اقتصادی و سیاسی است.»^۱ چرا که در غیاب وجوه اقتصادی، هم‌چنان‌که پیش‌تر نیز نوشته بودم: «به نظر می‌رسد که در منظومه نظری طباطبایی، نظریه **ملت** هنوز در فضای دوران پیشاصنعتی و ماقبل لیبرالیسم تنفس می‌کند و به حیات خود ادامه می‌دهد.»^۲

وجوه اقتصادی مشترک برای یک جامعه، موضوعی است که دستگاه نظری طباطبایی نسبت به آن بیگانه است.

(۲) جامعه ایرانی، فرآورده حاصل از دیگ هم‌جوش نیست که اجزای آن هیچ‌گونه هویت‌های مستقل و قابل اعتنایی نداشته باشند. از این منظر، کوشش بستانی برای به رسمیت شناختن «تکثر و تنوع فرهنگی، قومی و مذهبی ... در مفهوم یکپارچگی ملی»^۳ و دوری جستن از الگوی دیگ هم‌جوش طباطبایی ارزشمند است؛ بدون آن‌که الزاماً با الگوی شباهت خانوادگی او یا ظرف سالاد یا جامعه موزائیکی شایگان (تصویر ۱۳) موافق و همراه باشیم.

(۳) سطوح پای‌بندی گروه‌های اجتماعی به سنت‌ها و نصوص چهارگانه مورد اشاره طباطبایی، «در گذر زمان و در عصر اطلاعات و فناوری‌های نوین، تفاوت یافته است ... میزان سواد، آگاهی عمومی، درک سیاسی و مناسبات اجتماعی ایشان هم‌سان نیست.»^۴ و طبعاً محتمل است که برخی از آن‌ها دیگر وجه مشترک و مکرر همه گروه‌های اجتماعی جامعه ایرانی محسوب نشوند.

۱ (غنی‌نژاد، ۱۳۹۶، ۱۴۸)

۲ (اتفاق، ۱۴۰۰، ۸۰)

۳ (بستانی، ۱۴۰۰، ۱۷)

۴ (اتفاق، ۱۴۰۰، ۲۵ و ۲۶)

ب - ۶) با هم بودن به شیوه لیبرالیستی یا با هم بودن به شیوه ناسیونالیستی

به نظر می‌رسد که در دوران جدید، به جای با هم بودن به شیوه ناسیونالیستی، نیازمند با هم بودن به شیوه لیبرالیستی هستیم.

والزر «لیبرال» را یک صفت می‌داند^۱ که قادر است شرایط هر مو صوفی را نسبت به وضع قبلی و منفرد خود ارتقاء بخشد و معتقد است که ما برای مقابله با پوپولیسم، به این صفت لیبرال نیازمندیم و می‌گویید: «ناسیونالیست‌ها برای منافع کشور خود اولویت قائل‌اند. ناسیونالیست‌های لیبرال نیز از این امر مستثنا نیستند و در عین حال حق دیگران برای مقدم شمردن منافع کشور خود را به رسمیت می‌شناسند. البته آن‌ها تأکید می‌کنند که همه کشورها باید منافع خود را با یکدیگر سازگار کنند. آن‌ها مشروعیت و منافع مشروع کشورهای مختلف را به رسمیت می‌شناسند. همان‌طور که دموکرات‌های لیبرال قدرت اکثریت‌های پیروز، و سوسیالیست‌های لیبرال اقتدار سردمداران نظریه‌پرداز را محدود می‌کنند، ناسیونالیست‌های لیبرال نیز قیدوبندهایی بر خود شیفتگی جمعی ملت‌ها وضع می‌کنند.» و می‌افزاید: «صفت لیبرال، ناسیونالیسم را به آموزه‌های جهان شمول گرا تبدیل می‌کند. یائل تامیر ... نویسنده‌ی کتاب *ناسیونالیسم لیبرال*، این مطلب را به روشنی بیان می‌کند. او می‌نویسد: «بنابراین، پذیرفتن اهمیت عضویت فرهنگی، و ... تأکید بر حق عمومی تعیین سرنوشت فرهنگی و ملی، باید در کانون هرگونه نظریه‌ی لیبرال ناسیونالیسم باشد.»^۲

فوکویاما، برداشتی از ملت را که در آن، جامعه هم‌چون الگوی مبتنی بر ظرف سالاد باشد، مخل پایداری و تداوم یک ملت-دولت مدرن نمی‌داند و اقداماتی را که به طریقی غیرلیبرال منجر به محدود ساختن سایر گروه‌های اجتماعی شود ناکارآمد می‌داند و می‌گوید: «هویت‌های ملی را می‌تواند حول ارزش‌های سیاسی لیبرال و دموکراتیک سامان داده شود؛ حول تجربیات

۱ در این نوشتار، توجه من به آرای مایکل والزر به منزله تأیید کلیه آرا و دعاوی او نیست، بلکه ناشی از ارجاعات بستانی به این صاحب‌نظر است.

۲ (والزر، ۲۰۲۱)

مشترکی که بافت پیوندی را فراهم کند و به جوامع مختلف اجازه رشد دهد. کانادا، فرانسه، هند^۱ و ایالات متحده نمونه‌هایی از کشورهایی هستند که سعی در پرورش هویت ملی در این راستا داشته‌اند.^۲

این سخن را مهدی تدینی در مطلبی تحت عنوان «تاریخ، آینده و کمینه لیبرال» به بیان دیگری نوشته است: «اگر کورش در گذشته‌ای بس دور منادی رواداری بود، رواداری امروزی در همگرایی لیبرال محقق می‌شود که اجازه ظهور آزادانه به هر قوم و فرهنگ و ایمانی را می‌دهد. تا به کمینه‌ای لیبرال تن ندهیم، تغییری در سرنوشت ما پدید نمی‌آید. این کمینه لیبرال یادمان می‌دهد با هم بودنمان از همه مرزهایمان مهم‌تر و مفیدتر است. تن دادن به کمینه لیبرال باعث می‌شود زهر ملی‌گرایی، قومیت‌گرایی، سنت‌گرایی، تعصب‌ورزی دینی گرفته شود. تا همه ما کمی لیبرال(تر) نشویم، دعوا سر مرزها و شکاف‌ها پابرجا می‌ماند و این دعواها باعث می‌شود توانمان به جای این که صرف پیشرفت شود، خرج خنثی کردن هم‌دیگر شود. اما ما شایسته زندگی بهتری هستیم.»^۳

به نظر می‌رسد که دعاوی بستانی درباره نظریه ملت، یک گام مثبت در مسیر دستیابی به این «کمینه لیبرال» است.

۱ البته به جز رویکردهای اخیر ناندرا مودی و دعاوی هندومحور او از هویت ملی. برای مطالعه نقد فوکویاما به سیاست هویت ناندرا مودی در هند، رجوع کنید به (فوکویاما، ۱۳۹۸، ۸۴)

۲(Fukuyama, 2018, 9)

۳(تدینی، ۱۴۰۰)

پاره پنجم - جمع‌بندی

۱- عارضه‌یابی بستانی هم‌چنان منبعث از الگوی «گریز از مرکز» استاد طباطبایی است و نشانی نادرستی^۱ از علت بروز مشکلاتی نظیر برخی سیاست‌های هویت معرفی می‌کند. سیاست‌های هویت متأخرتری مانند دعاوی فدرالیستی و نظایر آن، معلول سیاست‌های هویت پیشین و منبعث از مجموعه‌ای از تبعیض‌ها و مشکلات اقتصادی و اجتماعی دیگر است.

۱- دعاوی بستانی در تعریف ملت، با اتکا به شباهت خانوادگی ویتگنشتان را می‌توان به معنای کاهش منزلت و اهمیت سنت‌ها و نصوص مشترک، و یک تجدیدنظر بنیادی در نظریهٔ ایرانشهری طباطبایی محسوب نمود. هم‌چنان که پیش‌تر گفته شد، طرح این موضع‌گیری از جانب بستانی از آن روی حائز اهمیت است که گمان می‌رود، بخش قابل تأملی از آرای بستانی، ملهم از اندیشهٔ طباطبایی و در دفاع از آن بوده است و می‌توان آن را نقدی از درون به‌شمار آورد.

۲- بستانی با لیبرالیسم مرزبندی دارد و مدافع شاخه‌ای از ناسیونالیسم است و تعریفی از آن ناسیونالیسم عرضه می‌دارد که به هر حال، برای پیشبرد هر بحثی راه‌گشاست. علاوه بر این، وجه مثبت دیگر مقالهٔ بستانی آن است که نویسندهٔ آن اصراری بر این ندارد که ناسیونالیست بودن خود را کتمان کند.

۴- برخلاف اندیشهٔ استاد طباطبایی که مُصِرّ بر با هم بودن به شیوهٔ ناسیونالیستی است، به نظر می‌رسد که در دوران جدید، نیازمند با هم بودن به شیوهٔ لیبرالیستی هستیم. اهتمام بستانی برای ارائهٔ تعاریف متفاوتی از ملت را می‌توان یک گام ارزنده و مثبت در این مسیر تلقی کرد.

پیوست (۱) - توسعه ناموزون، تبعیض و دشواری‌های دیگر

نمونه‌های زیر، ممکن است از وجود بخش‌های محروم، توسعه ناموزون، شرایط نامناسب در مناطق غیرمرکزی، بحران‌های عظیم محیط‌زیستی در یک منطقه که ناشی از تصمیمات جانبدارانه به سود مناطق دیگر، حکایت داشته باشند:

① نخستین نمونه، باید به وضعیت زندگی مردم مسجدسلیمان، ۱۱۳ سال پس از کشف نفت در این شهر اشاره کرد. به‌طوری‌که همین اواخر، فرماندار مسجدسلیمان گفته بود که: «آمار مهاجرت از این شهرستان بسیار بالاست ... بیشتر خانواده‌های مسجدسلیمانی به دلیل بیکاری درآمد ندارند و خیلی از آنها طی چند سال گذشته از این شهر رفته‌اند ... برخی از شهروندان مسجدسلیمانی حتی قدرت خرید شیرخشک را برای فرزندان خود ندارند و برای گرفتن کمک مالی به فرمانداری می‌آیند ... مردم شهر مسجدسلیمان برای تامین آب شرب خود هنوز از تانکر ذخیره آب استفاده می‌کنند و دمای بیش از حد بالا نیز آب این تانکرها را داغ می‌کند.» (حجتی‌نیا، ۱۳۹۸)



تصویر (۱۶): درباره مسجدسلیمان / منبع: (اقتصادآنلاین، ۱۳۹۸)

رسانه اقتصاد آنلاین نیز در تداوم این بحث نوشته است: «خوزستان استانی است که با وجود گذشت بیش از ۳۰ سال از پایان جنگ همچنان دردهای زیادی بر پیشانی خود دارد و می‌توان گفت مهم‌ترین خط توسعه‌ای که در همه این سال‌ها در آن پیگیری شده است، صنعت نفت، گاز و پتروشیمی بوده است؛ صنعتی

که ثروت ملی مهمی برای کشور به همراه داشته ولی معترضان خوزستانی می‌گویند سهم‌شان از آن تنها آلودگی‌های زیست‌محیطی است و حتی شغل هم برای فرزندان‌شان به ارمغان نیاورده است. بسیاری از مردم ساکن خوزستان می‌گویند سیاست مدیران تاسیسات نفتی و پتروشیمی جذب نیرو از خارج این استان است درحالی‌که فرزندان آنها بیکار هستند و چاره‌ای جز مهاجرت به استان‌های دیگر و یا کارگری در شهرهای مختلف عراق ندارند.» (اقتصادآنلاین، ۱۳۹۸)

② نمونه دوم، وضعیت متفاوت مدارس در مناطق متفاوت کشور، نمونه بارزی از توسعه ناموزون و توزیع نامتوازن منابع عمومی کشور است. در سال ۱۳۸۷ جشن پایان مدارس کپری در کشور برگزار می‌شود (ایسنا، ۱۳۹۹) و از سویی دیگر، یک مقام مسئول مدعی است که «۱۶۰ مدرسه کپری داریم و این مدارس جزئی از معماری سنتی منطقه است» (تسنیم، ۱۳۹۹) هر چند که از مجموعه اطلاعات و تصاویر موجود از مدارس کپری، به نظر نمی‌رسد که زیبایی‌شناسی حاصل از این معماری سنتی، حکمت‌آمیز انتخاب شده باشد و به نتایج فرخنده‌ای در آموزش دانش‌آموزان منتهی شود.



تصویر (۱۷): مدارس کپری / منبع: (تسنیم، ۱۳۹۹)



تصویر (۱۸): آتش‌سوزی در مدارس / منبع: (سایت الف، ۱۳۹۷)

افزون بر این گفته می‌شود که: «وضعیت سرانه فضاهای آموزشی در استان‌های یزد و ایلام بسیار بالاتر از حد استاندارد عدد میانگین ۵,۲ مترمربع است اما استان‌هایی چون البرز، سیستان و بلوچستان و آذربایجان غربی خیلی پایین‌تر از سرانه هستند.» (تسنیم، ۱۳۹۹)

از دیگر وجوه تبعیض‌آمیز در فضای آموزشی مدارس، تجهیزات گرمایشی آن‌ها هستند. از جمله در سال ۱۳۸۳، «بخاری نفتی تنها منبع گرمایشی دانش‌آموزان روستایی محروم در لردگان استان چهارمحال بختیاری بود. با آتش گرفتن بخاری نفتی این کلاس ۱۳ دانش‌آموز در محاصره آتش ماندند.» در سال ۱۳۸۵، «دانش‌آموزان کلاسی در مدرسه شهر درودزن با یک بخاری علالدین به جدال با سرما زمستان جان خود را از دست دادند.

هشت دانش‌آموز در این حادثه دچار سوختگی شدید از ناحیه و سر و دست شدند.» در سال ۱۳۹۱، «آتش گرفتن کلاس درس شین‌آباد و سوختگی ۲۸ دانش‌آموز و درگذشت یکی از دانش‌آموزان این کلاس منجر شد. در این حادثه ... بخاری نفتی عامل آتش‌سوزی کلاس درس و مدرسه دخترانه شین‌آباد پیرانشهر به کلی فاقد استاندارد های فضای آموزشی، گرمایشی و فیزیکی بوده است.» در سال ۱۳۹۷، «برای آتش‌سوزی دبستان اسوه حسنه در شهر زاهدان چهار دانش‌آموز در کلاس درس خود دچار آتش‌سوزی شدند.» (ایرنا، ۱۳۹۷ الف)

③ سومین نمونه، وضعیت مجوزهای صادرشده و مکان‌یابی برای احداث صنایع دولتی و خصوصی در کشور است. به‌طوری‌که در سرزمین خشک و کم‌آبی مانند ایران، و به رغم در اختیار داشتن فرصت‌های آبی ارزشمندی نظیر مناطق ساحلی جنوب ایران، بیش از ۸۵ درصد از صنایعی مانند فولاد و پتروشیمی، تحت مدیریت اقتصاد برنامه‌محور دولتی، در مناطق خشک و دور از آب احداث شده‌اند. در حالی‌که چنین اقدامی در اقتصادهای بازارمحور بی‌سابقه است. (تصویر ۱۹)

طباطبایی به سوی لیبرالیسم یا ناسیونالیسم؟ بخش دوم (۲) - با نگاهی بر مقاله «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی»
 مؤلف: شهرام اتفاق / ناشر مؤسسه فرهنگی صدانت / نسخه پیش‌نویس - ویرایش اول VER 1 ۲۱ آذرماه ۱۴۰۰



تصویر (۱۹): موقعیت استقرار کارخانه‌های فولاد و پتروشیمی در مناطق ممنوعه (کم‌آب) / منبع: ایسنا



تصویر (۲۰): چرا کارون و خوزستان خشک شد؟ / منبع: تجارت فردا

④ چهارمین نمونه، دست‌کاری در منابع آبی کشور است. بخش عمده آب کارون و دیگر رودخانه‌های خوزستان، همواره در طول تاریخ، از سرچشمه‌های واقع چهارمحال بختیاری و کوه‌های زاگرس تأمین می‌شده است. اما پس از اجرای پروژه‌های متعدد اجرا شده بر روی این سرشاخه‌ها، این آب‌ها به سوی شهرهای قم، رفسنجان، اراک، یزد و اصفهان روانه شده‌اند. صرف‌نظر از دعاوی مطرح درباره زیان‌های اقتصادی و تخریب‌های محیط‌زیستی این پروژه‌ها، گفته می‌شود که توزیع این منابع نیز، بیش‌تر تابع ملاحظات سیاسی بوده است. نمایی از نابسامانی‌های ناشی از توسعه ناموزون در ذیل اقتصاد برنامه‌محور دولتی، (تصویر ۲۰)

⑤ پنجمین نمونه، مسئله تأمین آب آشامیدنی در سیستان و بلوچستان است. به گزارش نسترن فرخه از سرویس اجتماعی رسانه انتخاب: «حوا فقط ۱۰ سال داشت که همچون برخی دیگر از کودکان سیستان و بلوچستان به دلیل معضل آب در روستای مولا آباد کشتاری از شهرستان سرباز، برای همیشه از دست راست نقص عضو می‌شود، نقص عضوی که حتی درس خواندنش را تحت الشعاع قرار داده و حالا از ترس تمسخر

دیگر دانش آموزان رمقی برای حضور در مدرسه ندارد.» حوا در مصاحبه با خبرنگار گفته است: «رفته بودم دم رودخونه لباس بشورم که تمساح دستمو گرفت تا بکشه توی آب، خواهرم منو با موهام از آب بیرون کشید، اما تمساح همین طوری از آب بیرون اومد و دنبال ما می‌کرد، از دستم کلی خون می‌ریخت، ولی از ترس تا دم خونه با خواهرم دویدیم.» (فرخه، ۱۴۰۰)



تصویر (۲۱): دست در برابر آب / منبع (فارس، ۱۳۹۸)

همچنین حوادث مشابه دیگری در آن منطقه گزارش شده است: «هوت گت بالا از توابع شهرستان جدیدالتاسیس دشتیاری با جمعیتی بالغ بر ۸۰۰ نفر از نبود آب لوله‌کشی رنج می‌برد و مردم از آب رودخانه و هوتگ‌ها برای آشامیدن و شست و شو استفاده می‌کنند که بارها مورد حمله گاندوهای گرسنه هم قرار گرفته‌اند. عبدالغفور بلوچ‌زاده دهیار روستای هوت‌گت بالا به خبرنگار تسنیم می‌گوید: امیرحمزه کودک هفت ساله اهل این روستاست که دیروز به همراه مادرش برای شستن لباس‌هایشان و برداشتن آب مورد نیاز به رودخانه می‌روند و زمانی که مادر مشغول شست و شوی لباس‌ها می‌شود امیرحمزه طعمه جدید تمساح پوزه کوتاه یا همان گاندو می‌شود.» (بلوچ‌زاده، ۱۳۹۹)



تصویر (۲۲): گاومیش‌های هورالعظیم ۱ / منبع:
(اقتصاد، ۲۴، ۱۴۰۰)

□ ⑥ ششمین نمونه، دعاوی مطرح شده از سوی احمد میدری معاون امور رفاه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی درباره خشک کردن تالاب هورالعظیم توسط وزارت نفت است. برابر ادعای میدری: «بخشی از هورالعظیم را خشک کردند تا پروژه های نفتی با قیمت پایین‌تر ایجاد شوند ... حتی در آخرین سیل خوزستان، به خاطر حفظ پروژه های نفتی از ورود آب به بسیاری از این حوزه ها جلوگیری شد.» (همشهری، ۱۴۰۰)

میدری در تکمیل این دعاوی گفته بود: «اگر این تصمیم اشتباه در سال ۱۳۸۹ گرفته نشده بود و به جای آن استخراج نفت از طریق حفاری افقی و همچنین ایجاد تاسیسات نفتی

در خارج از تالاب انجام گرفته بود، خسارات وارده به تالاب در حداقل ممکن قرار می‌گرفت. شرکت‌های ژاپنی در مطالعات میدان‌های نفتی آزادگان جنوبی و شمالی، حداقل تعداد چاه و کار در محیط آبی را پیشنهاد نموده و هرگونه احداث تاسیسات را نیز خارج از تالاب در نظر گرفته بودند. در این صورت: اولاً در سیل ۱۳۹۸ خسارت کمتری به مردم وارد می‌شد، زیرا به جای هدایت آب به سوی عراق، هورالعظیم سیراب می‌شد. ثانیاً با پر شدن هورالعظیم، خشکسالی‌ها، مانند آنچه امروز شاهد آن هستیم، تاثیر بسیار کمتری داشت.» (انصاف نیوز، ۱۴۰۰)



تصویر (۲۳): گاو میش‌های هورالعظیم ۲ / منبع: (اقتصاد۲۴، ۱۴۰۰)

احمد رضا لاهیجان‌زاده، معاون محیط زیست دریایی سازمان حفاظت محیط زیست، در تأیید این دعاوی گفته است: «ژاپنی‌ها حاضر بودند برای استخراج نفت در حوزه‌های آزادگان و یادآوران با تکنولوژی سطح بالا، همانند استخراج در دریا، از این حوزه‌ها بهره‌برداری کنند. اما چینی‌ها حاضر به انجام این کار نشدند و به خاطر ارزان‌تر شدن پروژه، پیشنهاد خشک‌شدن هور را دادند.» (انتخاب، ۱۴۰۰) پیشنهادی که به

ادعای لاهیجان‌زاده پذیرفته شده بود. از یک سو، در طول سال‌های طولانی، معیشت و شیوه زیست بخشی از مردم محلی در آن منطقه وابسته به بقای هورالعظیم بوده است و خشک شدن این تالاب سبب نابودی زندگی بخشی از مردم محلی از جمله گاومیش‌داری شده است. (تصاویر ۲۱ و ۲۲)

از سوی دیگر، خشک شدن این تالاب به افزایش بحران‌های محیطی منطقه از جمله افزایش ریزگردها، نابودی تنوع گیاهی و جانوری، افزایش دما و نظایر آن دامن زده است. مصائبی که ناشی از اخذ تصمیم‌های مرکز‌نشینان بوده است و مردم بومی محلی نقشی در آن نداشته‌اند.

منابع:

- (۱) اتفاق، شهرام (۱۴۰۰)؛ جواد طباطبایی، به سوی لیبرالیسم یا ناسیونالیسم؟، مؤسسه فرهنگی صدانت. در آدرس: <https://3danet.ir/ettefagh-javad-tabatabai-liberalism-nationalism-shahram/>
- (۲) اقتصادآنلاین (۱۳۹۸)؛ سمفونی فقر در میان شعله‌های نفت، کد خبر ۴۰۲۶۱۶، در وبسایت: <https://www.eghtesadonline.com/>
- (۳) اقتصاد۲۴ (۱۴۰۰)؛ کدام سازمان‌ها در خشک شدن تالاب هورالعظیم مقصرند؟، رسانه اقتصاد۲۴، کد خبر: ۱۱۹۰۳۲، در آدرس: <https://eghtesaad24.ir/000Uxs>
- (۴) انتخاب (۱۴۰۰)؛ افشاگری معاون سازمان محیط زیست از چگونگی استخراج نفت از هورالعظیم در دهه هشتاد، رسانه انتخاب، کد خبر: ۶۲۹۴۹۶، در آدرس: <http://www.entekhab.ir/002dIA>
- (۵) انصاف نیوز (۱۳۹۹)؛ متن کامل مناظره بی‌سابقه تلویزیونی درباره حجاب اجباری، در آدرس: <http://www.ensafnews.com/>
- (۶) انصاف نیوز (۱۴۰۰)؛ پاسخ احمد میدری به روابط عمومی محترم وزارت نفت در مورد هورالعظیم، پایگاه خبری و تحلیلی انصاف، در وبسایت: <http://www.ensafnews.com/>
- (۷) ایرنا (۱۳۹۷ ب)، خیابانی که به نام مصدق هست و نیست، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، در آدرس: <https://www.irna.ir/news/83005413/>
- (۸) ایرنا (۱۳۹۷ الف)؛ نگاهی به آتش سوزی های مدارس در ۲۰ سال گذشته، کد خبر: ۸۳۱۴۰۰۵۸، در آدرس: <http://www.irna.ir/news/83140058/>
- (۹) ایسنا (۱۴۰۰)؛ چهار خیابانی که ماجرایش تمامی ندارد، کد خبر: ۱۴۰۰۰۹۰۸۰۵۹۵۷، خبرنگار: ۷۱۵۷۳، در آدرس: <https://www.isna.ir/news/1400090805957/>
- (۱۰) ایسنا (۱۳۹۹)، چرایی بازگشت مدارس کپری بعد از جشن پایان مدارس کپری، کد خبر: ۹۹۰۲۱۰۰۷۵۴۸، خبرنگار: ۵۰۲۳۳، در آدرس: <https://www.isna.ir/news/99021007548>
- (۱۱) ایمن (۱۳۹۹)؛ ممنوعیت دوچرخه سواری بانوان قانونی است؟، خبرگزاری ایمن، کد خبر ۴۳۱۹۰۲، در آدرس: www.imna.ir/news/431902/
- (۱۲) خبرآنلاین (۱۴۰۰)؛ ۸ شگفت‌انگیز سیاست ایران / از تلاش خلخال برای تخریب مقبره رضا شاه و تخت جمشید تا رئیس‌جمهور یاغی، کد خبر ۱۵۰۰۵۱۶، در آدرس: <http://www.khabaronline.ir/news/1500516>
- (۱۳) سایت الف (۱۳۹۷)، تا کی باید تماشاگر سوختن دانش آموزان باشیم، رسانه الف، در آدرس: <https://www.alef.ir/news/3970928160.html?show=text>
- (۱۴) بی‌بی‌سی (۲۰۲۰)؛ چطور با یک نژاد پرست بحث کنیم؟ گزارش ۷ اردیبهشت ۱۳۹۹، در آدرس: <https://www-bbc-com.cdn>

طباطبایی به سوی لیبرالیسم یا ناسیونالیسم؟ بخش دوم (۲) - با نگاهی بر مقاله «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی»
مؤلف: شهرام اتفاق / ناشر مؤسسه فرهنگی صদانت / نسخه پیش‌نویس - ویرایش اول VER 1 ۲۱ آذرماه ۱۴۰۰

(۱۵) بستانی، احمد (۱۳۹۴)؛ گفت‌وگو با احمد بستانی: طباطبایی فراتر از یک هگل‌پژوه است، مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی - مرکز پژوهش‌های ایرانی اسلامی، در آدرس:

www.cgie.org.ir

(۱۶) بستانی، احمد (۱۴۰۰)؛ دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی، فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه، دوره ۲۸، شماره اول، پیاپی ۱۰۳، در آدرس:

http://cmess.sinaweb.net/article_137606.html

<https://3danet.ir/ahmad-bostani-government-nation/#more-27493>

(۱۷) بلوچ‌زاده (۱۳۹۹)؛ قربانی‌های گاندو تمامی ندارد / احتمال قطع دست "امیرحمزه" قربانی جدید در دشتیاری، خبرگزاری تسنیم، در آدرس:

<https://tn.ai/2325789>

(۱۸) بی‌زلی، ویلیام جی. (۱۳۹۴)؛ ظهور ژاپن مدرن، برگردان شهریار خواجیان، انتشارات ققنوس.

(۱۹) تدینی، مهدی (۱۴۰۰)؛ تاریخ، آینده و کمینه لیبرال، در کانال تلگرامی تاریخ‌اندیشی، در آدرس:

<https://t.me/tarikhandishi/2133>

(۲۰)

(۲۱) تسنیم (۱۳۹۹)؛ ۱۶۰ مدرسه کپری داریم اما کپرزدایی معنا ندارد، در آدرس:

<https://tn.ai/2388721>

(۲۲) تجارت فردا (۱۴۰۰)؛ پرونده ترکیه، دموکرات یا سلطان، هفته‌نامه تجارت فردا، شماره ۴۳۰ آبان ماه.

(۲۳) راسخ، محمد (۱۳۹۶)؛ حق و مصلحت - مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، جلد دوم، نشر نی.

(۲۴) رهامی، محسن (۱۳۹۶)؛ گفت‌وگوی شفقنا با محسن رهامی - باید انتخابات را به سمت حزبی شدن ببریم، رسانه شفقنا، کد خبر: ۵۱۹۵۳۶، در آدرس:

<https://fa.shafaqna.com/news/519536/>

(۲۵) حجتی کرمانی، محمدجواد (۱۳۸۴)؛ ملی‌گرایی و نهضت آزادی ملل اسلامی، انتشارات اطلاعات.

(۲۶) حجتی‌نیا (۱۳۹۸)؛ فقر مسجدسلیمانی‌ها را کوچ می‌دهد، روزنامه همشهری، یکشنبه ۳۰ تیر، کد خبر: ۶۷۱۳۶.

(۲۷) رویینشتاین، دیوید (۱۳۹۵)؛ مارکس و ویتگنشتاین - پراکسیس اجتماعی و تبیین اجتماعی، برگردان شهناز مسقی‌پرست، نشر نی.

(۲۸) شایگان، داریوش (۱۳۹۶)؛ افسون‌زدگی جدید - هویت چهل تکه و تفکر سیار، برگردان فاطمه ولیانی، نشر فرزانه روز.

(۲۹) صحافی، ابراهیم (۱۴۰۰ ج)؛ ریشه‌یابی تاریخی منافع ملی در گفت‌وگو با ابراهیم صحافی، از شارحان آثار سیدجواد طباطبایی بررسی شد - بخش نخست. روزنامه دنیای اقتصاد، شماره: ۵۳۰۴، تاریخ چاپ: ۱۴۰۰/۸/۱۲، شماره خبر: ۳۸۱۲۴۷۹، در آدرس:

<https://www.donya-e-eqtasad.com/fa/tiny/news-3812479>

(۳۰) طباطبایی، جواد (۱۳۹۵ ج)؛ تاریخ اندیشه سیاسی در ایران - ملاحظات در مبانی نظری، انتشارات مینوی خرد.

(۳۱) طباطبایی، جواد (۱۳۹۵ د)؛ تأملی درباره ایران، جلد دوم - نظریه حکومت قانون در ایران بخش نخست - مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، انتشارات مینوی خرد.

(۳۲) طباطبایی، جواد (۱۳۹۶ الف)؛ زوال اندیشه سیاسی در ایران، انتشارات مینوی خرد.

(۳۳) طباطبایی، جواد (۱۳۹۷ الف)؛ تأملی درباره ایران - جلد نخست، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران با ملاحظات مقدماتی در مفهوم ایران، انتشارات مینوی خرد.

طباطبایی به سوی لیبرالیسم یا ناسیونالیسم؟ بخش دوم (۲) - با نگاهی بر مقاله «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی»
مؤلف: شهرام اتفاق / ناشر مؤسسه فرهنگی صداقت / نسخه پیش‌نویس - ویرایش اول VER 1 ۲۱ آذرماه ۱۴۰۰

- (۳۴) طباطبایی، جواد (۱۳۹۸ الف)؛ ملت، دولت، حکومت قانون، انتشارات مینوی خرد.
- (۳۵) طباطبایی، جواد (۱۴۰۰)؛ ابن‌خلدون و علوم اجتماعی - گفتار در شرایط امتناع، انتشارات مینوی خرد.
- (۳۶) عجم‌اوغلو، دارون و رایبسون، جیمز (۱۳۹۷)؛ چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ - ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر، برگردان محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور، انتشارات روزنه.
- (۳۷) عجم‌اوغلو، دارون و رایبسون، جیمز ای (۱۳۹۷)؛ چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟، برگردان محسن میردامادی، محمد حسین نعیمی‌پور، چاپ هشتم ۱۳۹۷، انتشارات روزنه.
- (۳۸) عجم‌اوغلو، دارون و رایبسون، جیمز ای (۱۳۹۹)؛ باریک راه آزادی، برگردان سید علیرضا بهشتی، جعفر خیرخواهان، انتشارات روزنه.
- (۳۹) غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۷)؛ نفت را دولتی کردیم افتخار هم می‌کنیم، رسانه دیپلماسی ایرانی، کد خبر ۲۱۷۹، در آدرس:

<http://irdiplomacy.ir/>

- (۴۰) غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۵)؛ گفتارهایی در معرفت‌شناسی علم اقتصاد، انتشارات دنیای اقتصاد.
- (۴۱) غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۶)؛ اقتصاد و دولت در ایران، انتشارات دنیای اقتصاد.
- (۴۲) غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۷)؛ گفتارهایی در روش‌شناسی علم اقتصاد، انتشارات مینوی خرد.
- (۴۳) فرخه (۱۴۰۰)؛ کودکانی که در سیستان و بلوچستان به خاطر نبود آب آشامیدنی قربانی شدند، رسانه انتخاب، کد خبر: ۶۲۰۲۲۳

<https://www.entekhab.ir/002bLb>

- (۴۴) فارس (۱۳۹۸)؛ از ماجرای مرگ میلیون‌ها بچه ماهی در تالاب هامون تا حمله گاندو به کودک ۸ ساله، در آدرس:
<http://fna.ir/dbasv3>

- (۴۵) فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹)؛ نظم و زوال سیاسی، برگردان رحمن قهرمانپور، انتشارات روزنه.
- (۴۶) فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۸)؛ هویت - سیاست هویت کنونی و مبارزه برای به رسمیت شناختن، برگردان رحمن قهرمانپور، نشر روزنه.
- (۴۷) قهرمانپور، رحمن (۱۳۹۷)؛ تقدم اصلاح بوروکراسی و حاکمیت قانون بر دموکراسی - معرفی و نقد کتاب نظم و زوال سیاسی اثر فرانسیس فوکویاما، مرکز پژوهش‌های مجلس، معاونت پژوهش‌های اقتصادی، دفتر مطالعات اقتصادی، کد موضوعی: ۲۲۰، شماره مسلسل: ۱۶۰۲۵.
- (۴۸) کاتوزیان، همایون (۱۳۸۷)؛ باید پیشنهاد را همان زمان می‌پذیرفتم، رسانه دیپلماسی ایرانی، کد خبر ۲۱۴۴، در آدرس:

<http://irdiplomacy.ir/>

- (۴۹) کوز، رونالد؛ وانگ، نینگ (۱۳۹۶)؛ چین چگونه سرمایه‌داری شد، برگردان سیدپیمان اسدی، انتشارات دنیای اقتصاد.
- (۵۰) کیسینجر، هنری (۱۳۹۸)؛ چین، برگردان حسین رأسی، انتشارات فرهنگ معاصر.
- (۵۱) مطهری، مرتضی (۱۳۹۲)؛ اسلام و ملی‌گرایی، انتشارات بینش مطهر.
- (۵۲) نظیفی نائینی، نازنین و شهرام‌نیا، امیر مسعود (۱۳۹۲)؛ تعامل و تقابل ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال دوم، شماره ۵ تابستان.
- (۵۳)

۵۴) نورث، داگلاس، سی؛ والیس، جان جوزف و وینگاست، باری روبرت (۱۳۹۴): خشونت و نظم‌های اجتماعی، برگردان جعفر خیرخواهان و رضا مجیدزاده، انتشارات روزنه.

۵۵) نورث، داگلاس، سی؛ والیس، جان جوزف و وینگاست، باری روبرت (۱۳۹۶): توسعه در سایه‌ی خشونت، سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه، برگردان: محسن میردامادی و محمد حسین نعمی‌پور، انتشارات روزنه.

۵۶) والزر، مایکل (۲۰۲۱): لیبرال بودن به چه معنا است؟، برگردان عرفان ثابتی. رسانه ایران امروز، در آدرس: <https://www.iran-emrooz.net/index.php/think/more/94927/>

۵۷) ویتگنشتاین، لودویگ (۱۴۰۰): تحقیقات فلسفی، برگردان مالک حسینی، انتشارات هرمس.

۵۸) هانت، دایانا (۱۳۹۳): نظریه‌های اقتصادی توسعه، برگردان غلامرضا آزاد (ارمکی)، نشر نی.

۵۹) هراری، یووال نوح (۱۳۹۷): ۲۱ درس برای قرن ۲۱، برگردان سودابه‌ی قیصری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

۶۰) همشهری (۱۴۰۰): ویدئو - معاون وزیر کار: هورالعظیم را خشک کردند تا پروژه‌های نفتی ارزان تمام شود، رسانه همشهری آنلاین، کد خبر ۶۱۶۶۲۰، در آدرس:

<https://www.hamshahrionline.ir/x7fQ>

- 1) Amadeo, Kimberly (2021), Mercantilism and Its Modern Significance - Is Mercantilism Back in Vogue? Reviewed by Thomas J. Brock. www.thebalance.com/mercantilism-definition-examples-significance-today-4163347
- 2) Bringselius, Louise (2015), The Case for Methodological Individualism in Agency Autonomy Research, Lund University.
- 3) Egenfelt-Niels, Simon; Smith, Jonas Heide & Tosca, Susana Pajares (2009). Understanding Video Games. New York & London: Routledge.
- 4) Friedman, Thomas (2006) The First Law of Petropolitics, Foreign Policy Magazine.
- 5) Fukuyama, Francis (2018), Why National Identity Matters, Journal of Democracy.
- 6) Gall, Carlotta (2021); As Turkey Chafes at Erdogan, He Gets Spikier Abroad. Newyorktimes.
- 7) List (2020) List of multinational corporations https://en.wikipedia.org/wiki/List_of_multinational_corporations
- 8) Medjahed, Soumia Ikram & Marwan, Messaoudi (2018), Narrative Videogames: The Literary Genre of the Digital Age, University of Tlemcen.
- 9) Mikhail, Alan (2020), Why Recep Tayyip Erdogan's Love Affair with the Ottoman Empire Should Worry the World, Time magazine. www.time.com/5885650/erdogans-ottoman-worry-world/
- 10) nbcnews (2009); Cabinet makes splash with underwater meeting. <https://www.nbcnews.com/id/wbna33354627>
- 11) OECD (2021), General government spending (indicator). doi: 10.1787/a31cbf4d-en (Accessed on 02 December 2021)
- 12) Pankaj, D.; Ramyar, R.A. (2019), Diversification Of Economy—An Insight into Economic Development with Special Reference to Kurdistan" s Oil Economy and Agriculture Economy. Russian Journal of Agricultural and Socio-Economic Sciences. 85 (1): 395–404. doi:10.18551/rjoas.2019-01.48.
- 13) Shah M. Tarzi and Nathan Schackow (2012) oil and political freedom in third world petro-states: do oil prices and dependence on petroleum exports foster authoritarianism?, Journal of Third World Studies, Published By: University Press of Florida.

طباطبایی به سوی لیبرالیسم یا ناسیونالیسم؟ بخش دوم (۲) - با نگاهی بر مقاله «دولت - ملت در ایران، نگرشی سیاسی فلسفی»
مؤلف: شهرام اتفاق / ناشر مؤسسه فرهنگی صداقت / نسخه پیش‌نویس - ویرایش اول VER 1 ۲۱ آذرماه ۱۴۰۰

- 14) stanford (2020), Aristotle's Metaphysics, Part 7: Substance and Essence, Stanford Encyclopedia of Philosophy
- 15) Walzer, Michael (1989); Nation and Universe - The Tanner Lectures on HumanValues, Brasenose College, Oxford University.
- 16) WTO (2021), World Trade Statistical Review, www.wto.org